

پوهنتون کابل
مرکز تحصیلات ماستری
پوهنځی هنرهای زیبا

هنر مجسمه سازی قبل از اسلام در افغانستان

(تیزس ماستری)

محقق: شمیم حق شناس

استاد راهنما: پوهاند محمد عالم فرهاد

زمستان: ۱۳۹۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صفحه تائیدی کمیته دفاع تیزس

محقق: (شمیم حق شناس) فارغ دوره سوم ماستری رشته هنرهای تجسمی پوهنځی
هنرهای زیبای پوهنتون کابل ۱۳۹۵.

موضوع تیزس (هنر مجسمه سازی قبل از اسلام در افغانستان).

استاد رهنما: (پوهاند محمد عالم فرهاد).

تاریخ دفاع () .

شماره	اسم	تخلص	رتبه علمی	نتیجه ارزیابی	امضا
۱.	دکتور محمد داوود	راوش	پوهاند		
۲.	محمد عالم	فرهاد	پوهاند		
۳.	سید فاروق	فریاد	پوهاند		
۴.	محمد رفیق	رفیق	پوهاند		
۵.	دکتور عید محمد	شیرزاد	پوهنمل		

اهدا

این اثر را تقدیم می‌نمایم برای پوهنحی هنرهای زیبا پوهنتون کابل مکانی که من را به دنیایی هنر معرفی کرد و استادان گرامی‌اش که کمک و همکاری ام تا اینک که دوره ماستری را هم با موفقیت تمام نمودم.

امید است محصلین بخش هنرها را تا حدی کمک کرده باشم تا از دوره های با شکوه هنر مجسمه سازی در افغانستان دانش بیشتر حاصل نمایند.

سپاسگزاری

در ابتدا سپاس خدای بزرگ را که همیشه وجودش را در خود و پیرامون خود حس نموده ام؛ همان که باز هم همراهی ام کرد تا برنامه ماستری را موفقانه به پایان برسانم و این نوشته را به صورت مطلوب، تهیه و ترتیب نمایم.

جا دارد تا از مهربانان و عزیزانی که این جانب را در تهیه این اثر با حوصله‌مندی تمام کمک و رهنمایی نمودند. سپاسگزاری نمایم در ابتدا سپاسگزاری و امتنان از استاد بزرگوار پوهاند محمد عالم فرهاد استاد رهنمایم که، با وجود مصروفیت‌ها و مسئولیت‌های‌شان منحنیث ریس پوهنخی هنرها زیبا، باز هم من را رهنمایی و کمک نمودند و زحمات‌شان برای ایجاد برنامه ماستری و هم‌چنان ادامه دادن این برنامه در شرایط سخت و دفاع کردند ایشان از محصلین ماستری در مقابل مخالفت‌های گوناگون قابل تقدیر است.

از استاد دکتور شریف عزیزیار برای تدریس در این دوره برنامه ماستری و رهنمایی، مشوره و معلومات بیشترشان در این تحقیق، کمال تشکر و سپاس دارم.

استاد عالی قدر پوهنمل عبدالحی فرحمند، مجسمه ساز بسیار خوب و از استادان برحال و فعال در پوهنخی هنرهای زیبا پوهنتون کابل، محترم سر محقق نظر محمد عزیزری ریس مرکز بین‌المللی تحقیقات کوشانی در افغانستان، محترم سر محقق کتاب خان فیضی برای مصاحبه رهنمایی و وقت گذاشتن و همکاری‌شان در رابطه به دریافت منابع، محترم محقق علی احمد جعفری، ریاست باستانشناسی اطلاعات فرهنگ، بخش کتابخانه اکادمی علوم و همکاری مهربانانه مسوولین ایشان، ریاست موزیم ملی افغانستان برای دریافت تصاویر آثار و رهنمایی‌های ایشان در زمینه هم‌چنان سپاس از همکاری دفتر باستانشناسی فرانسه در افغانستان "دافا" که در جریان تحقیق. محقق را کمک و همکاری نمودند.

خلاصه

با توجه به این مشکل که بررسی تاریخ اولیه افغانستان، نسبت نارسایی منابع تاریخی تا اکنون تاریک و مبهم باقی مانده، ولی با وجود این هم تلاش بیشتر صورت گرفته تا بر پایه همین منابع اندک، آثار دقیق و مستندی در شناخت پیشینه فرهنگی افغانستان تهیه گردد. تاریخ مجسمه سازی را در افغانستان مربوط به دوره سنگ قدیم میدانند؛ چون اولین مجسمه که به اسم (مجسمه سر انسان) از ناحیه «قره کمر» به دست آمده است، مربوط به دوره سنگ قدیم است. سایر مناطقی که آثار مجسمه سازی از آن جاها به دست آمده عبارتند از: هزارسم سمنگان، غار مار و مندیگک. قبایلی که در افغانستان قبل از اسلام وجود داشتند و آثار مجسمه سازی از آن‌ها به جا مانده است عبارت از: آریائی‌ها، هخامنشی‌ها، یونانی‌ها، کوشانی و یفتلی‌ها هستند.

در دوره آریایی‌ها کدام سبک خاص و شیوه‌ای خاص برای هنر مجسمه سازی وجود نداشت، برای اولین بار با آمدن یونانی‌ها به افغانستان مجسمه سازی شکل اساسی و اکادمیک پیدا می‌کند و اولین مکتب هنری مجسمه سازی را «لیسپس» مجسمه سازی با قشون اسکندر وارد افغانستان شده بود، به نام «یونانو باختری» می‌سازد. در دوره کوشانی‌ها دیگر هنرمندان با استعدادی روی کار می‌شوند و آثار بسیار با شکوهی به وجود می‌آورند که حوزه هنری «گندهارا» را می‌توان در این قسمت ذکر کرد. قرار تایید تاریخ یکی از پرشکوه‌ترین دوره‌های مجسمه سازی افغانستان در قبل از اسلام، دوره کوشانی است.

«بودیزم» که در ابتدا یک مذهب بود، بعدها در دوره کوشانی‌ها هنر آن به اوج خود می‌رسد و «کنیشکا» یکی از پادشاهان بزرگ کوشانی از این دین حمایت می‌کند. از این دوره آثار با شکوهی بر جا مانده است؛ مانند بت‌های بامیان که یکی از هفت عجایب جهان امروز است. بعضاً هم در اثر آمیزش یک شیوه، شیوه‌ای دیگر به وجود آمده که از جمله می‌توان «گریکو باختر» و (گریگوبودیک) را یاد آوردی کرد که در متن اثر به بحث مفصل در رابطه پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها

افغانستان، اسلام، باختر، مجسمه سازی، بودایی، لیسپس، سنگ قدیم، تاریخ.

فهرست عناوین

۱. کلیات تحقیق..... ۱
- مقدمه..... ۱
- طرح مسأله..... ۲
- سوالات تحقیق..... ۲
- فرضیه تحقیق..... ۳
- هدف تحقیق..... ۳
- اهمیت تحقیق..... ۴
- پیشینه تحقیق..... ۴
۲. مروری بر پیشینه تاریخی..... ۶
- هنر پیکر تراشی یا مجسمه سازی..... ۷
- هنر افغانستان در دوره‌های قبل از اسلام..... ۸
- هنر مجسمه سازی در دوره سنگ..... ۱۰
- افغانستان در دوره سنگ میانه (میزولیتیک)..... ۱۰
- افغانستان در دوره سنگ جدید (نیولیتیک)..... ۱۳
- افغانستان در دوره سنگ و مس (انیولیتیک)..... ۱۶
- مروری بر اولین سکونت‌گاه‌ها و مغاره‌های باستانی افغانستان..... ۱۷

- ۱۹..... هسته‌های اولیه فرهنگ در افغانستان
- ۲۴..... مندیگ
- ۲۷..... دیموراسی غندی
- ۲۷..... تحقیقات باستان‌شناسی هنر افغانستان
- ۲۹..... بررسی مختصر آق کپرک و قره کمر
- ۳۰..... باختر (هزارشهر)
- ۳۳..... مجسمه سازی در ادوار تاریخ در افغانستان
- ۳۳..... دوره آریائی‌ها
- ۳۵..... هنر هلنیسم در آسیای مرکزی
- ۳۹..... هنر مجسمه سازی در دوره هخامنشی‌ها
- ۴۱..... فتوحات اسکندر و یونانیان در باختر
- ۴۳..... هنر مجسمه سازی در دوره یونانی‌ها (اسکندر مقدونی)
- ۴۳..... شیوه هنری یونانو باختری
- ۴۴..... هنر گریکو بودیک
- ۴۹..... سوابق تاریخی و زندگی نامه بودا
- ۵۱..... هنر مجسمه سازی و نقاشی یونان و تاثیرات آن در افغانستان
- ۵۴..... معبد یونایی آی خانم
- ۵۴..... اولین شکل بودا

۵۵ قدیم ترین معبد بامیان
۵۸ فندقستان
۶۰ مدنیت افغانستان در دوره کوشانی‌ها و آغاز مکتب گریکو بودیک
۶۰ امپراطوری کوشانی‌ها
۶۴ نگاهی به تمدن و فرهنگ کوشانی
۶۵ کوشانیان در باختر
۶۶ بودیزم در باختر
۶۷ هیکل تراشی گندهارا در پایتاه و شترک
۶۹ حمایت و پشتیبانی کنشکا از دیانت بودایی
۷۰ گنجینه طلا تپه و تاثیر هنر یونانو باختری
۷۳ ۳. مواد و روش کار
۷۳ روش تحقیق
۷۵ تجزیه و تحلیل آثار هنری دوره‌های مختلف
۷۵ مجسمه سر انسان نمای اولین تثبیت هنر افغانستان
۷۹ آق کپرک و آثار هنری مربوط به آن
۸۲ آثار هنری قره کمر
۸۴ آثار مغاره‌های سمنگان
۸۵ دره کور
۸۷ غار مار و غار اسپ

- ۸۷..... نمونه‌های آثار هنری کشف شده در آی خانم
- ۸۸..... آثار بگرام و کاپیسا دوره یونانی‌ها
- ۹۰..... حوزه گندهارا
- ۹۲..... آغاز هنر گندهارا
- ۹۴..... حفريات هده
- ۹۵..... اهمیت بغلان از نظر باستان‌شناسی
- ۹۶..... سرخ کوتل
- ۱۰۰..... آثار عتیقه کوتل خیرخانه
- ۱۰۰..... هیکل سوریا رب النوع آفتاب در کوتل خیرخانه
- ۱۰۳..... دوره یفتلی‌ها
- ۱۰۴..... آخرین کشفیات آثار هنری به شمول مجسمه در افغانستان
- ۱۰۵..... کاوش‌های باستان‌شناسی در ساحه باستانی مس عینک
- ۱۱۰..... استخراج مس
- ۱۱۱..... پیکره‌های کشف شده از مس عینک
- ۱۱۵..... آثار برگردانیده شده از جاپان
- ۱۱۸..... گزارش مصاحبه‌ها با هنرمندان و باستان‌شناسان در افغانستان
- ۱۲۸..... ۴ یافته‌ها

۱۳۱ ۵. مناقشه

۱۳۸ نتیجه‌گیری

۱۴۱ پیشنهادات

۱۴۲ فهرست منابع

۱. کلیات تحقیق

مقدمه

کشور باستانی ما افغانستان، در درازنای تاریخ پربار خود، همواره هنر و هنرمند را در آغوش پاک خود پرورانیده است و پیشینه هنری درخشان و انکار ناپذیری دارد. از میان هنرهای زیبای که در گوشه گوشه این خطه باستانی رشد و پرورش یافته اند، «هنر مجسمه سازی قبل از اسلام در افغانستان» موضوع این تحقیق و جستجو انتخاب گردیده تا به مطالعه تاریخچه، سیر تکامل، پیوندها، انواع، اوضاع، احوال و شکوهمندی این هنر قدیمی در افغانستان قبل از اسلام پرداخته شود.

آنچه واضح است این که، هنر مجسمه سازی در افغانستان قبل از اسلام دوره های درخشان و پر افتخار را سپری کرده و یک بخش مهم از تمدن گذشته این مرز و بوم را تشکیل می‌داده است. مجسمه سازی شامل فرهنگ، باورها، هویت و اعتقادات مردم بوده و نمی‌توان از باارزش بودن این هنر در دوره های مختلف چشمپوشی کرد. برای همه معلوم است که هویت و شناخت یک مملکت بر گرفته از دوره های گذشته و هویت تاریخی آن می‌باشد و هنر مجسمه سازی همواره در این زمینه کمک کرده است تا از دوره ها و فرهنگ های قبلی کشور معلومات به دست آورده شود. خوشبختانه افغانستان از جمله کشورهای غنی است که آثار بی شماری از مجسمه سازی را در ادوار مختلف قبل از اسلام داشته است و عدهای اندک از آنها تا به حال کشف و مورد بررسی قرار گرفته و آثار بسیاری تا هنوز ناشناخته و نامعلوم باقی مانده اند.

در این اثر تلاش به عمل آمده تا تمدنهای مختلف قبل از اسلام که در افغانستان بسط داشته اند، مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد و سپس به هنر مجسمه سازی افغانستان در ادوار قبل از اسلام به طور هدفمند و جستجوگرانه پرداخته شود.

طرح مسأله

هنر مجسمه سازی دوره‌های پرشکوهی را در افغانستان پشت سر گذاشته است، مانند: دوره آریائیها، دوره هخامنشیها، دوره یونانی‌ها، دوره بودائی، دوره کوشانیها، دوره یفتلیها... و آثار مجسمه سازی که از این دوره‌ها به جا مانده ما را از فرهنگ، عنعنات و افکار انسانهای آن زمان آگاه می‌سازد و نقش مهمی در بیان تاریخ افغانستان قبل از اسلام دارد. بنا بر این، شناخت دوره‌ها و معرفی آثار مجسمه سازی قبل از اسلام، مسئله اصلی این تحقیق را می‌سازد و سعی بر این است تا آن عده از هنرجویان که معلومات و شناخت کافی از مجسمه و مجسمه سازی در افغانستان ندارند، بیشتر در این زمینه اطلاعات به دست آورند و از اهمیت و با ارزش بودن این هنر در تاریخ باستان کشور عزیزمان افغانستان آگاه شوند.

سوالات تحقیق

الف. سوال اصلی: در دوره‌های مختلف قبل از بسط و گسترش دین مقدس اسلام، هنر مجسمه سازی در افغانستان چه جایگاهی داشته است؟

ب. سوالات فرعی

- افغانستان ما قبل از اسلام کدام دوره‌های تاریخی را پشت سر گذاشته است؟
- هنر مجسمه سازی در دوره‌های متفاوت قبل از اسلام در افغانستان، چه خواص و ویژه گی‌هایی را دارا بوده است؟
- کدام نقاط در افغانستان پیش از اسلام، بیشترین تعداد هنرمندان و آثار مجسمه سازی را در خود رشد و انکشاف داده اند؟

فرضیه تحقیق

در این تحقیق، فرض بر این است که هنر مجسمه سازی در افغانستان قبل از اسلام در چند دوره تبارز خوبی نموده است. تاریخ نخستین مجسمه سازی بر می گردد به دوره سنگ قدیم که از آن زمان تا حال تغییرات زیادی در اشکال، سبک‌ها و محتوای آن بوجود آمده است. احتمالاً نخستین آثار هنر مجسمه سازی از مناطق آق کپرک، قره کمر، غار مار... به دست آمده و این آثار مربوط به دوره سنگ می شود.

گمان میرود حوزه های مختلف در زمینه هنر مجسمه سازی قبل از اسلام در افغانستان وجود داشته باشد. مانند حوزه گندهارا که مربوط به دوره کوشانی‌ها می باشد.

هدف تحقیق

هدف اصلی از این تحقیق ارائه شناخت و تصویر کلی از هنر مجسمه سازی قبل از اسلام در افغانستان است. به نظر نگارنده هنر مجسمه سازی در روشن ساختن تاریخ قبل از اسلام کشور ما کمک می‌کند و از تمدن های موجود قبل از اسلام در این سرزمین، ما را آگاه می‌سازد. در نظر است، خواننده این اثر با بررسی هنر مجسمه سازی قبل از اسلام، به درک افکار، عقاید و عنعنات انسان های که قبل از اسلام در افغانستان زیست داشتند، قادر گردد.

نگارنده به عنوان کسیکه فارغ التحصیل برنامه ماستری در رشته هنرهای تجسمی بوده و با علاقمندی در جهت رشد و انکشاف این هنر در افغانستان مصروف فعالیت می‌باشد، به هدف کسب اطلاعات و معلومات بیشتر از هنر مجسمه سازی افغانستان به انجام این تحقیق مبادرت ورزیده است.

اهمیت تحقیق

همان طور که در سطور بالا تذکر رفت، هنر مجسمه سازی هنری است که ارزش و جایگاهی بالاتر از آنچه برایش قایل می‌شوند، دارد، که متأسفانه بعد از اسلام روند رشد و گسترش این هنر صدمه های زیادی را متحمل گردیده است. البته آنچه مباحث اصلی این تحقیق روی آن می‌چرخد، هنر مجسمه سازی قبل از اسلام در افغانستان است، و این موضوع در واقع ایجاب تحقیقات دامنه دار و گسترده تر را می‌کند. تاریخ پژوهان هنر و محققین باستانشناسی در کشورهای دیگر آثار بسیار زیادی در این عرصه داشته اند، اما متأسفانه در افغانستان ما اشخاص انگشت شماری اند که در این حوزه علمی مطالعه و کار تحقیقاتی نموده اند. یکی از دلایل انتخاب این عنوان برای تحقیق تیزس ماستری نگارنده همین قلت مواد و آثار در هنر مجسمه سازی بوده است. این تحقیق می‌تواند در بسط هنر مجسمه سازی بیافزاید و هم چنین برای بالا بردن دانش مخاطبین در هنر مجسمه سازی کمک می‌نماید.

از سوی دیگر، تحقیق حاضر در زنده سازی هنر مجسمه سازی و معرفی دوره های پرشکوه آن کمک شایانی خواهد نمود.

پیشینه تحقیق

در دهه های آغازین قرن اخیر، در دوران قبل از جنگ های خانمان سوز افغانستان، برای بار اول تحقیقات باستانی در زمینه مجسمه سازی افغانستان قبل از اسلام، از طرف هیئت باستانشناسی امریکایی با اشتراک باستانشناسان افغان انجام یافت. بعداً با هماهنگی دولت وقت افغانستان، تیم های باستانشناسانی از کشورهای جاپان، روسیه، فرانسه در ساحات باستانی کشور کاوش و

جستجو نمودند و محققین بزرگی چون «لوی دوپری» امریکایی کتاب‌ها، رسالات و مقالات تحقیقی بسیاری در رابطه به این موضوع نوشتند.

همین گونه محققین از کشور خود ما به شمول «احمد علی کهزاد» که یکی از شخصیت‌های صاحب نظر در این زمینه می‌باشد، در کتاب‌هایش شامل «تاریخ قدیم افغانستان»، «قدیم ترین معبد بامیان» و «کنیشکا»... روی این موضوع کار نموده است. سر محقق نظر محمد عزیزی در کتاب «افغانستان در گذشت زمان»، سر محقق کتاب خان فیضی در کتاب «تاریخ امپراطوری کوشانیان» و پوهاند محمد عالم فرهاد ریس پوهنخی هنرهای زیبای پوهنتون کابل در آثار تحقیقی «مس عینک لوگر در پرتو کاوش های باستانشناسی» و «تاریخ هنر باستان افغانستان» موضوع مجسمه سازی در افغانستان قبل از اسلام را مورد کاوش و تحقیق قرار داده اند.

کارهای عملی و حفریات باستان‌شناسی نیز در شناخت و بررسی مجسمه های قدیم افغانستان توسط دفتر هیئت باستان‌شناسی فرانسه در افغانستان (دافا Dafa) در کتاب «خاطرات هیئت باستان‌شناسی فرانسوی» انعکاس یافته و نیز تحقیقات ساحوی بیشتری از طرف ریاست «باستان‌شناسی کوشانیها» در «آکادمی علوم افغانستان» انجام و نشر یافته که می‌توان از مطالب مندرجه در مجله های «کوشانی» و «آریانا» نام برد.

تمایز عمده میان تحقیق حاضر و تحقیقات قبلی در این نکته است که محقق در اینجا مشخصاً روی مجسمه سازی قبل از اسلام در افغانستان تمرکز نموده، در حالی که آنچه دیگر محققان ارائه نموده اند، در رابطه به تمام هنر های قبل از اسلام در افغانستان بوده است.

۲. مروری بر پیشینه تاریخی

از آغازین مراحل تمدن بشری، هنر مجسمه سازی یا پیکر تراشی در میان هنر های تجسمی از جمله مهمترین و ابتدایی ترین هنرها بوده است. چون از زمانی که نزد بشر نخستین، چیزی به اسم، آنچه امروز «هنر های تجسمی» تلقی میشود، به میان آمد، هنر نقاشی و پیکر تراشی از جمله نخستین تشکیل دهندهگان اولیه این روند بوده اند. ولی در مراحل بعدی است که هنر های دیگر مدعی شامل بودن در این جریان می شوند. این بحث را در اثر "مایکل آرچر" تحت عنوان «هنر بعد از ۱۹۶۰» به شکل مفصل ترش می خوانیم.

در آغاز دهه ۶۰ هنوز می توانستیم آثار هنری را متعلق به یکی از این دو حوزه اصلی بدانیم: نقاشی و پیکر تراشی. پیش از آن، کلاژ های کوبیستی و دیگر تکه چسبانی ها، آجر های فوتوریست ها و رخدادهای دادایست ها، شروع به زیر سوال بردن این تقسیم بندی ساده کرده بودند و عکاسی، ادعاهای پر قدرتی مبتنی بر پذیرفته شدن به عنوان یک رسانه هنری داشت، با این وجود عقیده حاکم هنوز بر آن بود که هنر (تجسمی) لزوماً از محصولات تلاش خلاقانه بشر که تحت عنوان نقاشی و پیکره می شناسیم، تشکیل شده است. از سال های دهه ۶۰ به بعد بود که قطعیت در این سیستم تقسیم بندی، به تدریج کم و کمتر شد. مسلماً هنوز هنرمندانی هستند که نقاشی می کنند یا کسانی که به طور سنتی پیکر تراش نامیده می شوند، اما این تجارب، امروز، در بین گستره وسیعی از فعالیت ها جا گرفته اند (۱:۱۳).

هنر پیکر تراشی یا مجسمه سازی

پیکر تراشی که به انگلیسی Sculpture خوانده می شود، از کلمه Sculper به معنی تراشیدن مشتق شده است. در حالیکه مجسمه سازی فقط تراشیدن نیست بلکه فرم دادن شی ای است که ماده اولیه آن سنگ - موم و یا فلز باشد. پیکر تراشی حتی قبل از پیدایش قدیمی ترین تمدنها وجود داشته، حتی شواهدی از این هنر از تمدن غارنشینان به دست آمده است. مثلاً یکی از حجاریهای بسیار زیبای قبایل مایاها در پرو. در همه اعصار و قرون هنر مجسمه سازی به علت مواد اولیه آن که اکثراً سنگ و چوب است به هنری باشکوه و با اصالت بدل شده و در برخی موارد شناسنامه ای برای هویت و طرز زندگی تمدنها شده است.

در اعصار قدیم پیکر تراشی با مذهب ارتباط مستقیم داشت؛ چنانکه پیکره هایی که از تمدنهای باستانی، مصر، هند، چین و مایاها باقی مانده نشان می دهد مذهب در تحول و تکامل این هنر نقش اساسی داشته است.

شاهان آشوری پیکر تراشی را وسیله ای برای بزرگ جلوه دادن اعمال خود قرار داده بوده اند. فراعنه مصر نیز برای رساندن فراعنه به مقام الوهیت از پیکر تراشی سودجویی کردند و کم کم بت و بت پرستی به شکل پرستش پیکره هایی گاهاً عجیب و غریب در آمد. در ایران بخصوص در دوران هخامنشی پیکر تراشی وسیله ای بود برای ثبت آیین ها و نشان دادن شوکت ایرانیان و در این دوران بود که پیکر تراشی مفهومی کاملاً شکل هنری یافت. در یونان باستان مجسمه سازان بیشتر سعی داشتند نمونه کامل یک شکل ایده آل را مجسم کنند. ایده آلیسم در مجسمه سازی یونان باستان تحول و تکامل فراوان یافت و چنان پیشرفت کرد که مایه بهت و حیرت جهانیان شد. در

زمان رومی ها این هنر زیبا به اوج تکامل و شکوه رسید و جنبه های عملی هم علاوه بر موارد گفته شده پیدا کرد، ولی در مقام، به پیکر تراشی یونان باستان نرسید.

هنر افغانستان در دوره های قبل از اسلام

سرزمین افغانستان دارای ارزش های تاریخی بزرگی است، اما بررسی تاریخ اولیه آن نسبت نارسایی منابع تاریخی تا اکنون بسیار تاریک، و پیچیده باقی مانده و این ابهام حتی تا تشکیل دولت آریایی ها را نیز در بر می گیرد. لذا تا اکنون موفق نشده ایم که قبایل و اقوام اولیه را که در این سرزمین میزیستند بشناسیم. آنچه تا اکنون از لابلای نوشته های عده ای از مورخان به دست رسیده است، با در نظر گرفتن تمدن چندین هزار ساله این سرزمین کهن نمی تواند اطلاعات علمی و همه جانبه به دست بدهد و مهم ترین آثاری که می تواند اطلاعات خوبی را به دسترس ما قرار دهند آثار هنری باستانشناسی سنگ نوشته ها و آثار باقی مانده کتبی و ظروف گلی می باشد.

در کوه هایی سرزمینی که اکنون افغانستان می نامیم در مغاره ها، در کرانه های رودخانه ها، در تپه ها، دشتهای دره ها، بیشه ها و وادی های که پیرامون ما گسترش یافته چه وقت مراتب شعوری بشری آغاز و چه سان تحول یافته؟ سوالی است که در شرایط کنونی هیچ کس بدان پاسخ درست گفته نمی تواند. در آق کپرک و در برخی دیگر از آن دامنه های کوه های اطراف آن در واخان، بدخشان و پامیر در نزدیکی های دره صوف و در قره کمر در نزدیک سمنگان باستانشناسان امریکایی مانند "لوی دیوپری" و "کارلننتن کون" در تپه هایی سرخ داغ، سفید داغ و زرنج قدیم هیرمند سفلی علمای "فرانسوی گیرشمن و هاگن" و در حوزه ارغنداب در ده مراسی غندی مندیگک و شمشیر غار باستانشناسان امریکایی و فرانسوی "فیرسرویس، لوی دوپری و ژان ماری کزال" کاوش های کردند. این نقاط در شمال و جنوب و جنوب غرب کشور بیش از چند نقطه یی نیست و بدان می ماند که در

صدها جریب زمین دو سه ضرب کلند زده شود معذالک چاره‌ای نیست جز اینکه عجالتاً به همین چند ضرب کلند که به زمین خورده اکتفا شود و از نتایج آن مفهومی اتخاذ گردد (۷:۲۹).

با این کاستی‌ها هم افغانستان کشوریست که در طول ازمنه باستانی دارای مدنیت‌های مختلف باستانی بوده علما و دانشمندان این سرزمین را از نگاه داشتن آثار باستانی به موزیمی شباهت می‌دهد که بام و محوطه ندارد.

کاوش‌ها و حفاریات باستانشناسی در افغانستان سابقه ندارد. اولین بار در سال ۱۹۲۲ م تحقیقات علمی به صورت رسمی آن شروع شد. بعد از آن تیم باستانشناسان فرانسه، آلمان، ایتالیا، انگلستان، امریکا، جاپان و اتحاد شوروی در افغانستان به تحقیقات علمی پرداختند. در این تحقیقات مناطقی چون قره کمر، غار مرده گوسفند، آق کپرک، هزارسم، دشت ناوه دره چقماق، تاشگذراوچتپه و غار مار بدخشان (عصر سنگ) مدنیت‌های سیستان کوپته و مندیگگ قندهار (دوره سنگ و مس مفرغ) بگرام، آی خانم، دلیرجین، هده، طلا تپه، بلخ قدیم (عصر آهن) کشف گردید، ولی تعیین تاریخ نسبی و مطلق آثار بدست آمده این تحقیقات در لابراتوارهای کشورهای متذکره در فوق صورت گرفته است؛ ولی خوشبختانه تحقیقات باستانشناسی در تپه مرنجان مستقلاً از طرف تیم باستانشناسی اکادمی علوم جمهوری دیموکراتیک افغانستان صورت گرفته است.

علم باستانشناسی کلتور انسانی را از آوان پیدایش بر روی کره زمین مورد مطالعه قرار میدهد. جهت دانستن کلتور انسانی در ادوار مختلف باستانی در روی کره زمین به کاوش‌های باستانشناسی ضرورت است. کار حفاریات یا کاوش یک سلسله تکنیک‌های را ایجاد می‌کند تا اشیا و مواد مفید مدفون شده از طبقات و اقشار زمین بدست آید. بعد از انجام در مرحله اول اشیا و آثار بدست آمده باستانی تنظیم می‌گردد، در مرحله دوم آثار بدست آمده با در نظر داشت زمان، مکان، شکل تحلیل و تشریح می‌گردد.

تحلیل تشریح آثار از نگاه زمانی، یعنی معلوم نمودن عمر آن یک سلسله روش ها یا میتود های خاص را ایجاب می کند که این میتودها از طرف باستانشناسان و دیگر علمای علوم طبیعی به حیث میتودهای تعیین سنه مطلق و سنه نسبی آثار و اشیای باستانی روی دست گرفته می شود.

هنر مجسمه سازی در دوره سنگ

اولین بار آثاری از دوره سنگ قدیم (paleolithic) در افغانستان در سال ۱۹۵۱ م توسط الچین و در اپریل ۱۹۵۴ م به وسیله کارلتیون . س. کوین کشف گردید و احصای این تحقیقات تحت عنوان هفت مغاره یا (Seven – Caves) در سال ۱۹۵۷ به نشر رسید. در ۱۹۵۹ م لوئی دوپری، یک تن از باستانشناسان و محققین امریکایی، چندین منطقه عصر کهن سنگی را در نقاط مختلف کشور تثبیت نمود و در ۱۹۶۳ م به کاوش آغاز کرد چنانچه در دره کور و لایت بدخشان پناهگاه های عصر کهن سنگی میانه را کشف نمود و همچنان وی در ولایت بلخ موفق به کشف آثاری از سنگ میانه قدیم را در ساحه آق کپرک گردید. در ۱۹۷۴ لوئی دوپری آثاری از دوره سنگ میانه را در دشت ناور غزنی کشف نمود. افزاری چون چقماق (کوارتس) سوراخ کننده ها، ساتورها، برنده ها و غیره به نظر دوپری این آثار مربوط به عصر کهن سنگی اولی می باشد. بناء می توان گفت که عصر کهن سنگی میانه مربوط ساحات دره کور، غار مرده گوسفند، وادی هزارسم سمنگان (تصویر ۴) و قره کمر می باشد (۶:۸).

افغانستان در دوره سنگ میانه (میزولیتیک)

میزولیتیک کلمه یونانی بوده که از میزو به معنی میانه و لیتیک به معنی سنگ تشکیل گردیده است. در دوره اخیر عصر سنگ قدیم اقلیم کره زمین گرم شد و یخچالهای نیم کره شمالی زمین ذوب گردید و در روی زمین تحول بزرگ طبیعی بوجود آمد. دریاها، جهیل ها و بحر ها از یخ

جدا شده شکل جدیدی را بخود گرفتند. عصر سنگ میانه در ۱۴۰۰۰ ق م شروع شده و تا هزاره ۷ ق م دوام کرده است. در عصر سنگ میانه آلات و افزار جدیدی اختراع شد که بنام مکرولیت یاد می‌گردند.

مکرولیت از کلمه های یونانی مکرو بمعنی خورد و لیتوس بمعنی سنگ تشکیل شده است. شکل مکرولیت ها اکثراً سه کنجه، چهار کنجه و نیم دایره بود. از مکرولیتها در ساخت افزار همچون تیر استفاده میشد که در شکار به کار برده میشد و در تولیدات قبایل ابتدائی آن عصر تحول خیلی بزرگ را بمیان آورد. شکار انفرادی نیز در همین وقت شروع شد. با انکشاف طرق جدید شکار از يك طرف محصولات زیاد شد و از طرف دیگر انسانها امکان پیدا کردند که تعداد از حیوانات را نگهداری و اهلی نمایند. باین اساس اهلی نمودن حیوانات که نمونه ابتدائی مالداري است پیدا شد. اولین حیوان اهلی شده سگ میباشد. زیاد شدن محصولات شکار امکان داد که انسانها از جمع نمودن میوه تا اندازه‌ای صرف نظر کنند و به تولیدات جدید ابتدائی زراعت شروع نمایند. دهقانی و مالداري در همه جا يك وقت شروع شده است. دهقانی و مالداري اولتر از همه در آسیای نزدیک بمیان آمد که این وقت عصر سنگ میانه (میزولیتیک) بود. از مکرولیتهاي که در عصر سنگ میانه استفاده میشد، آلات و افزار خیلی خوب و ساده یی ساختند یعنی استخوان و چوب را شکاف کرده تیغ سنگی را در ان میماندند و همچون تیر یا کارد از ان استفاده میکردند. انسانها در این عصر غالباً به مناطق مختلف نقل و انتقال میکردند و زیستگاه های شانرا زیادتر در مغاره ها می‌ساختند. زیرا مبنی بر حفريات در بسیاری از مناطق، زیستگاه های این عصر در مغاره ها یافت شده اند. مثلاً زیستگاه های غار مرده گوسفند، غار مار در بلخ.

انسانهای عصر سنگ میانه مرده های خود را در يك جاي مخصوص بنام هديره دفن میکردند و در بالای مرده خاك ریخته و تپه علیحده میساختند که امروز هم به همان شکل بنام قبر یاد میگردد. مرده ها را در حالت قات شده و در صورت امکان بسته شده دفن میکردند و بعضی افزار و وسایل کار را یکجا با انها در قبر میماندند.

حفریاتیکه در افغانستان صورت گرفته و اثار عصر سنگ میانه ای را که کشف نموده اند، بعد از مطالعات دقیق معلوم شده که با افزار و وسایل کشف شده در تاجکستان و ازبکستان شباهت دارد. حفریاتیکه توسط الفین - ا. در سال ۱۹۵۳۳ در بلخ صورت گرفته، وی وسایل را در انجا کشف نمود که با افزار و وسایل ۴۴۴- چشمه وادی بشکنت تاجکستان شباهت دارد. همچنان در قره کمر و غار مرده گوسفند. در مزار شریف اثار زیادی کشف گردیده است که با اثار و وسایل ترکمنستان شبیه میباشند. مثلاً دم دم چشمه اولی و دومی در ترکمنستان و — در ازبکستان. مناطق باستانی دیگر افغانستان که در انجا ها اثار عصر سنگ میانه کشف گردیده عبارتند از دره چقماق، تاشقرغان (از اینجا مکرولیت های بسیار زیاد که از سنگ چقماق ساخته شده بدست آمده)، سیاه ریگن، تاشگذر، اوچتپه، نایب اباد، دره کور، اق کپراک، دره دادیل و غیره.

<https://hameedabdi.wordpress.com/۱۳۹۶/۰۲/۱۸/>

افغانستان در دوره سنگ جدید (نیولیتیک)

نیولیتیک از کلمه های یونانی نیو به معنی جدید و لیتیک به معنی سنگ بوجود آمده که به اسم عصر سنگ جدید شهرت یافته است. عصر سنگ جدید در همه جا در يك وقت شروع نشده بود. در عصر سنگ جدید در ساحه افزار سازي اصول جدید تخنيكي بوجود مي ايد که عبارت از صیقل سنگ، بریدن سنگ و غیره میباشد. اصول افزار سازي قبلي مانند شکستادن دو طرف و تراش کردن سنگ نیز دوام داشت. به سبب کم شدن ذخایر سنگ چقماق بر روی زمین، تولید سنگ چقماق از عمق زمین شروع شد. سنگ چقماق را که در طبقه سنگ تباشیر پیدا میشود توسط کلند هاییکه از استخوان گوزن ساخته میشود استحصال میکردند. طریقه دومی که برای استحصال سنگ چقماق استعمال میشود عبارت بود از در دادن آتش بالای سنگها و بعداً انداختن آب سرد بالای آن که توسط آن میتوانستند خود را به طبقه سنگ چقماق برسانند و آنرا استحصال نمایند. در شناخت عصر سنگ جدید از چهار نمونه خاص استفاده میشود که قرار ذیل میباشد:

1. استحصال سنگ چقماق از معادن: اینگونه استحصالات در نتیجه زیاد شدن اقوام و قبائیل و تبادل اموال بین آنها انکشاف می یابد.
2. استفاده از يك تعداد سنگ های دیگر در افزار سازي که عبارتند از یشما و نفرید: یشما و نفرید را خیلی زیاد بکار بردند و طرق جدید صیقل سنگ نیز بوجود آمد زیرا که از اینگونه سنگ های سخت بدون صیقل نمودن ساختن افزار کار امکان پذیر بود.
3. پیدایش تبرهای سنگی: توسط تبرهای سنگی درختان جنگل را صاف نموده و از چوب آن برای ساختن خانه ها استفاده میکردند. انسانها علاوه از خود برای حیوانات نیز زیستگاه های مخصوص ساختند.

4. پیدایش ظروف سفالی: در محلات مربوط عصر سنگ جدید ظروف سفالی ساخته میشد. انسانهای عصر سنگ جدید از گل تازه امیخته تر شده پارچه های علیحده گل را جدا کرده بعداً در آتش پخته میکردند. در يك كوزه مربوط به عصر سنگ جدید که به دست آمده نشانه پنجه زن بر آن دیده میشود. از این كوزه ها دانشمندان چنین نتیجه میگیرند که ظروف سازي توسط زنها اختراع شده است. ظروف قدیم شکل (هرمي) داشتند که در چقري آتش دان به اساني گذاشته میشد. ظروف را با نقاشي مزین میساختند. هر قبیله برای خود نقاشي مخصوص داشت که توسط آن میتوان حدود و ساحه قبایل آن وقت را معلوم نمود.

كلتور عصر سنگ جدید افغانستان با كلتور عصر سنگ جدید آسیای میانه شباهت زیاد دارد که اینك با ارائیه چند مثال میتوان از كلتورهای باستانی این سرزمین ها و ارتباط فرهنگی این قبایل معلومات كافي را بدست بیاوریم. در ازبکستان اقامتگاه قدیم عصر سنگ جدید بنام جیتون كشف شده است. خانه های این منطقه در بالای تپه ها واقع بود که مساحت آنها ۲۰-۳۰ متر مربع بوده و از گل ساخته میشد. دیوارهای آنها كاگل شده بود. هر خانه آتش دان علیحدهای داشت که به يك عایله مربوط بود. ساختمان اجتماعی جیتون مادرشاهی بود. آنها زراعت پیشه بودند. از سنگ پاره - داس و اسباب دستی استفاده میکردند. در كاه گل نشانه جو و گندم نیز بدست آمده است. دانشمندان كلتور جیتون را كلتور عصر سنگ جدید جیتونی نامیده اند. جیتونی ها شکاری و مالدار بودند. سوزن های كفش دوزي و لباس دوزي و بقایای لباس پوستی آنها یافت شده است. ظروف سفالی آنها هموار بوده قسمأ نقش های دایروی با رنگ سرخ بالای آن رسم شده است.

بعد از تحقیقات در ساحل بحیره کسپین در مغاره جیبیل معلوم شد که انسانها در آن منطقه در هزاره ۵ - ۴ ق م زنده گی می کرده اند. مردمان جیبیل اصول افزار سازی سنگی را ترقی داده

بودند. افزار نوع میکرولیت و نوکلیوس های که از انجا بدست آمده مکمل می باشند. انها بز را اهلی کرده بودند. قرهای عصر سنگ جدید این سرزمین از روی قبرستان نزدیک مغاره کیلو بدست آمده است. از بازیافت های قبرستان معلوم میشود که انها به دنیای دیگر یعنی اخرت عقیده داشتند. در گردن يك جسد مرجان های عصر سنگ جدید یافت شده است. منطقه دیگر مربوط عصر سنگ جدید آسیای میانه در ساحل دریای آمو بنام جنبس قلعه کشف گردیده است. آثاریکه درینجا یافت شده در باره کلتور مردمان خوارزم قدیم معلومات میدهد. در جنبس قلعه - ۴ اقوام بزرگی عصر سنگ جدید درخانه های به وسعت ۳۰۰ متر مربع که از چوب و نی ساخته میشد، زنده گی میکردند. اینک از مناطقی که مربوطه عصر سنگ جدید می باشند و در افغانستان کشف گردید نام می بریم. وسایلی که از این مناطق کشف گردیده از تمام جهات با افزار و وسایلی که از آسیای میانه بدست آمده شباهت دارند. مثلاً اثار باستانی که از شهر های شبرغان، اندخوی، جرقوق، خم آب، کلفت و اقچه بدست آمده نشان دهنده ۱۵ زیستگاههای قبایل عصر سنگ جدید میباشد. از این زیستگاه ها تقریباً ۷۰۰ عدد افزار سنگی بدست آمده که بطور نمونه چند زیستگاهی آن را توضیح می نمایم. از زیستگاه های خواجه دو کوه، چلیک کول ها، افزار تراشیدنی، نوکچه های تیر و کمان با طراهی زیاد، لوحه های دراز کارد مانند و مکرولیتها کشف گردیده است. قبلاً اکثر دانشمندان باستان شناسی باین عقیده بودند که قبایل عصر سنگ جدید در افغانستان کدام پیشه خاص زراعتی یا مالداري نداشتند و تنها به جمع آوری میوه ها مشغول بودند. ولی بعد از حفریات در مناطق فوق الذکر تثبیت گردیده که در اوایل هزاره ۴ ق م قبایل افغانستان پیشه زراعتی و مالداري داشتند؛ زیرا که از این مناطق وسایل زیاد زراعتی و مالداري بدست آمده است.

مناطق دیگر افغانستان که در آنجا آثار عصر سنگ جدید به يك پیمانۀ زیاد کشف گردیده عبارت اند از سیا ریگن، تاشگذر، اوچتپه، نایت اباد، دره کور، اق کپرک، دره دایل، غار مار در بلخ و غیره افزاری که از اینجا ها بدست آمده غالباً نوکلیوس ها، وسایل تراشیدنی سنگی و آلات کارد مانند سنگی میباشند.

همچنان حفرياتیکه در حوزه پنجوايي قندهار صورت گرفته سه منطقه باستانی را کشف نموده اند که عبارت اند از شمشیر غار، تورغار و ده موراسی. از ده موراسی هیکل رب النوع مادر از گل پخته بنام (مغ بانو) کشف گردیده که عبارت از الهه حاصل خیزی بود. این هیکل مربوطه عصر سنگ جدید میباشد که کلتور مردم افغانستان را بخوبی روشن میسازد.

افغانستان در دوره سنگ و مس (انیولیتیک)

با پیدا شدن آلات و افزار مس عصر جدید یعنی عصر انیولیتیک شروع میشود. این کلمه عجیب از دو زبان گرفته شه است و معنی اش عصر سنگ و مس میباشد. انیو کلمه لاتینی به معنی مس و لیتوس کلمه یونانی به معنی سنگ می باشد. یکده دانشمندان کلمه دیگر یونانی را نیز بنام کالولیتیک به این معنی استعمال کرده اند. به هر صورت معنی انیولیتیک و کالولیتیک یکی بوده و معنی عصر سنگ و مس را افاده میکند. این دو کلمه نشان دهنده ان است که در افزار سازی علاوه از چوب و سنگ يك ماده جدید دیگر شامل شد که عبارت از فلز میباشد. لیکن باز هم سنگ افزار و آلات سنگی در حیات قبایل ان دوره اهمیت خود را از دست نداد. عصر سنگ و مس هزار (۲-۴ ق م) را در بر میگیرد. اساس معیشت قبایل انیولیتیک روی زراعت و مالداري استوار بود. درین عصر افزار و الاتیکه از مس ساخته میشد خیلی ابتدائی بود زیرا از يك طرف

مس مرطوف بوده و از طرف دیگر به ذوب آن ۱۰۳۴ درجه سانتی گراد حرارت لازم میباشد. در حالیکه در آن وقت تهیه درجه حرارت به این اندازه امکان پذیر نبود. در این عصر انسانها مس را سنگ دانسته و از آن به اصول ساختن افزار و آلات سنگی استفاده میکردند. لیکن در اخیر هزار چهارم ق م انسانها فهمیدند که این سنگ زرد خصوصیت عجیبی دارد یعنی توسط حرارت ذوب میشود و بعداً دوباره سخت میشود. از این وقت به بعد به فلز بودن مس پی بردند و عصر مفرغ شروع میشود. انیولیتیک پنج خصوصیت دارد که ساحه خیل وسیع را اشغال نموده بود.

۱. زراعت توسط کلندها.
۲. بوجود آمدن آلات و افزار مسی.
۳. خانه های بزرگ برای قبایل بزرگ جامعه ابتدایی.
۴. ساختن مجسمه های زنها از گل که در باره مادر شاهی شهادت میدهد.
۵. بوجود آمدن ظروف گلی که رسم های رنگه و منظم هندسی داشتند.

<https://hameedabdi.wordpress.com/۱۸/۰۲/۱۳۹۶/>

مروری بر اولین سکونتگاهها و مغاره‌های باستانی افغانستان

امروزه غارها چه به صورت طبیعی و چه به صورت مصنوعی، از آن جا که دارای نقشی اثر گذار و تعامل‌گونه در پیدایش و تداوم حیات تمدن بشری بوده‌اند، میراث طبیعی محسوب می‌شود و نشان‌دهنده این واقعیت هستند که چگونه انسان وحشی، گونه‌گونی‌های جبری را با دامنه‌ی اختیار و یاری اندیشه‌ی خویش مهار کرده است.

در واقع غار حفره‌ای بر روی زمین یا در سینه‌ی ارتفاعات آن است که دارای دهانه و مدخلی است. این نخستین زادگاه، تاریک، امن و گرم انسان به دو نوع طبیعی و مصنوعی تقسیم می‌شود. غارهای طبیعی در اثر عوامل مختلف مانند نفوذ آب در طبقات آهکی، وقوع زمین لرزه یا چین‌خوردگی

زمین، اثر آبشارها و امواج دریا، وجود آتشفشان یا گدازه‌های حاصل از آن و حتی باد و یخ به وجود می‌آیند. البته بیشتر غارهای طبیعی در اثر نفوذ آب در طبقات آهکی ایجاد می‌شوند که این نوع غارها به فراوانی در دنیا یافت می‌شوند. تعدادی از غارها نیز در سنگ‌های گرانیتی و آتشفشانی وجود دارند، بنابراین اکثر غارهای مصنوعی معروف به غارهای طبیعی از سنگ آهکی تشکیل شده که ارتباطی مستقیم با تشکیلات سنگ‌های رسوبی دارند. منشأ این سنگ‌ها در اصل شیمیایی یا بیوشیمیایی است و تشکیل‌دهنده عمده آن‌ها کربنات کلسیم می‌باشد. اما غارها مصنوعی معروف به غارهای دست‌کن که تعداد آن‌ها در افغانستان بی‌شمار است اجداد ما آن‌ها را برای اهداف خاصی مانند زندگی، جهت دفاع در مناطقی مختلف کوهستانی و جهت برگزاری آیین‌های مذهبی (مغاره‌های بودایی بامیان) حفر نموده‌اند. همچنین غارهایی که خود به خود با برداشت یک معدن به وجود می‌آیند. در بسیاری از این غارها یادگاری‌های باستانی و آثار تاریخی ارزشمندی از زندگی انسان‌های ماقبل تاریخ و تلاش و کوشش انسان اولیه برای بقا، در سینه کوه به جا مانده و از این گذشته غارها به علت ویژگی خاص جغرافیایی و اقلیمی و زمین‌شناسی خود کم‌نظیر و زیبا هستند؛ مانند وجود تالاب‌های بزرگ و کوچک، قندیل‌ها و ستون‌ها، بلورهایی که حاصل عمر گران کوه و وجود رطوبت و مواد آهکی است و اشکال چشم‌نوازی از استلاگمیت‌ها و استلاگیت‌ها؛ بنابراین غارها می‌توانند هم به لحاظ غارنوردی، غارشناسی، سیاحتی و هم از لحاظ تاریخ مورد توجه قرار گیرند. در واقع مغاره‌های تاریخی و باستانی دست‌ساز، از نخستین سکونت‌گاه‌های بشر در این سرزمین به شمار می‌روند که در ساخت و شکل‌گیری آن‌ها دخالت داشته‌اند. کشور ما دارای ویژگی‌های سرزمین‌های کوهستانی است، و از این‌رو غارها و مغاره‌ها به تبعیت از این موقعیت جغرافیایی، جزء لاینفک این محیط محسوب می‌شود و از جاذبه‌های ارزشمند که علاقمندان بسیاری را از سراسر جهان به سوی خود خواهد کشاند. در دوره‌ی جمع‌آوری غذاها، انسان برای استراحت

و مکان، سرپناه‌های طبیعی و به ویژه غارها و پناگاه‌های سنگی استفاده می‌کرد و ابزارهای خود را از سنگ و استخوان و یا چوب می‌ساخت، اما به درستی معلوم نیست که افغانستان با مرزهای سیاسی مشخص کنونی از چه زمانی برای زندگی و استفاده از امکانات طبیعی و غذایی آن مورد توجه انسان قرار گرفته است. به هر حال کهن‌ترین آثار به‌دست آمده متعلق به حدود صد هزار سال پیش است که برای نمونه می‌توان از منطقه "هزارسم" نام برد.

هزارسم یک وادی است در نزدیکی شهر ایبک، با صدها مغاره به طول ۱۶ کیلومتر، در مسیر یکی از راه‌های کاروان رو و قدیمی که چین، هندوستان، ایران و روم را به یکدیگر متصل می‌ساخت. یکی دیگر از غارهای باستانی کشور پناگاه "دره سنگی کور" یا بابا درویش در ولسوالی کشم بدخشان است که در سال ۱۹۶۹ تحقیقاتی در این منطقه صورت گرفت که ابزار استخوانی، درفش‌ها، سوزن، مهره‌ی سوراخ دار، تراشنده‌های یک طرفه، تبرهای بدون دسته و حدود هشتصد وسیله سنگی، سنگریزه، استخوان گیج‌گاه انسان و استخوان حیوانات مختلف و سنگ‌واره و مقدار صدف خوراکی از آن به‌دست آمد که تاریخ تقریبی این آثار در حدود ۲۹۰۵۰ سال قبل از میلاد اندازمگیری شده است (۴: ۱۴).

هسته‌های اولیه فرهنگ در افغانستان

اگر هنر و فرهنگ افغانستان را به دیده‌ی ژرف مورد تحقیق و مطالعه قرار دهیم به یقین واضح خواهد شد، که مانند تمدنهای باستانی یونان و روم، در تمام دوره‌های تاریخ خویش در خدمت عقاید و فلسفه‌ی حاکم به عصر قرار داشت. هنرمندان با استعداد ما چه در زمان زردشت و یا زمان ترویج عقاید یونانی و یاهم دیانت بودایی در بخش‌های مختلف هنری چون معماری، هیکل تراشی، نقاشی، موسیقی، آثار گرانبهای از خود به یادگار گذاشته‌اند، که متأسفانه تعداد زیادی ازین آثار و گنجینه‌های تاریخی کشور ما خصوصاً طی سه دهه جنگ از جانب اشخاص هنرستیز به تاراج رفت و به

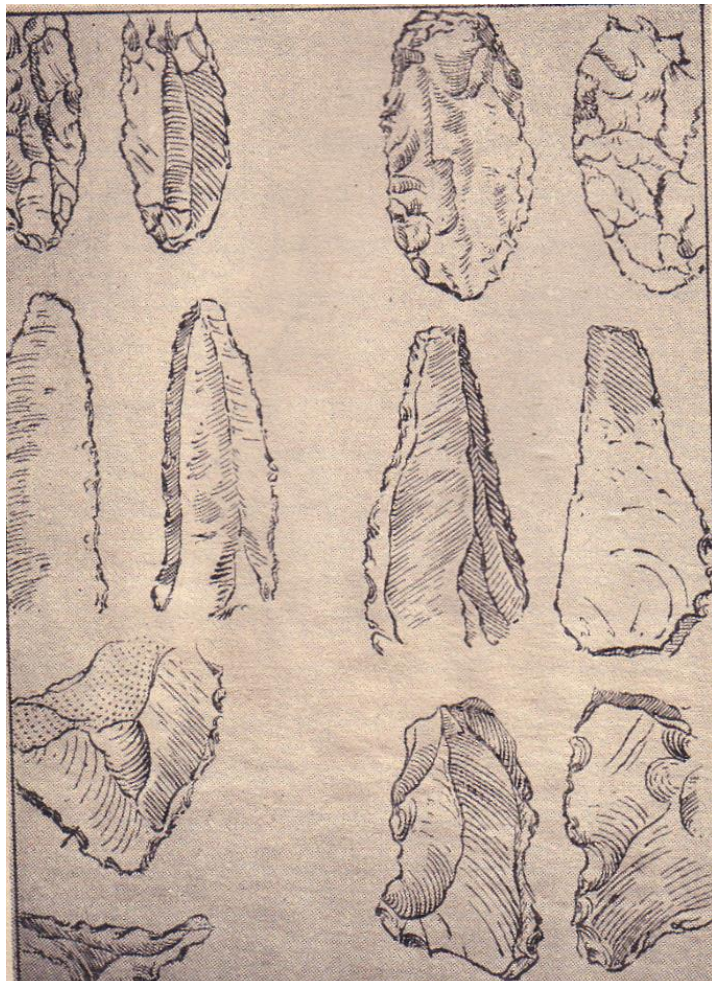
کشورهای بیگانه قاچاق و مورد معامله قرار گرفت و موجودیت تعدادی از این آثار در موزیم های چون، مترو پولاتین، لوور، برتس موزیم، موزیم برلین و سایر موزیم های جهان شاهد این ادعای ماست. چنانچه در این مورد آقای دستگیر نایل در شماره ۹ و ۱۲ سال ۱۳۷۹ صفحه ۱۳۴ مجله میهن چنین مینگارد: «در موزیم کابل آثار بسیار معتبر تاریخی موجود بود و اشیای ساخته شده از عاج و اشیای یونانی و رومی، ظروف دوره سلووشی شیشه و انواع سنگهای قیمتی و دیگر اشیایی که از اثر حفاری ها از ساحات مختلف باستانی افغانستان به دست آمده بود. همچنان، یک کلکسیون بسیار با ارزش از آثار عالی از مجسمه های کافرستان «نورستان کنونی» که شهرت جهانی داشت، هم در موزیم موجود بود؛ آثاریکه بسیار اهمیت تاریخی و هنری داشتند، همان عاج های بودند که اهمیت موزیم کابل را در سطح موزیمهای جهان بلند برده بود».

www. AltaVista. Com Art of old Afghanistan .

اما بدبختانه طی سه دهه جنگ، خصوصاً بعد از سال ۱۳۷۱ هـ ش اکثر این آثار مورد تاراج قرار گرفت. موزیم کابل به یک ویرانه مبدل گردید. این یک امر مسلم است که هنر و فرهنگ در جوامع مختلف تحت تأثیر عوامل دینی، سیاسی و طبیعی قرار میگیرد، امانه به آن پیمانها، که سبب نابودی حد اعظم سرمایه ملی و افتخارات تاریخی جامعه مربوط گردد.

اشکال و علائم که بر دیوارهای هزار سم سمنگان کشف شده است شاهد زندگی دیگری می باشد که این منطقه را به کهن ترین دوران باستان ارتباط میدهند. گرچه قدامت تاریخی این اشکال تا کنون هم بطور یقینی معلوم نشده است ولی از روی یک سلسله تحقیقات دقیق و عملی مبنی بر کشف مدنیت های کهن در این منطقه و تأیید نظریات بعضی از باستانشناسان، این تصور را به ما می دهد که این اشکال از جمله اشکال قبل تاریخ بوده و شاید هم در عهد نظام طایفه ای و در اواخر عصر کهن سنگی دیرین (۴۰-۱۲ هزار سال پیش از میلاد) ترسیم شده باشد. از دیدگاه هیئات باستان شناسان

ایتالوی که برای اولین بار امتیاز حفاری و بررسی منطقه هزار سم سمنگان را در افغانستان تحصیل نمود، شباهت بعضی از این تصاویر را به نقوش غار آلتا میرای اسپانیا، ایتالیا، سویس، ایرلند، ایران، عراق، ترکمنستان و حتی بعضاً هم به مصر ارتباط میدهند (تصویر ۱).



تصویر ۱ ابزار های سنگی که از هزار سم سمنگان بدست آمده

در این صورت هرگاه، حقیقت موضوع در چهار چوب ارتباطات فرهنگی انسانهای ماقبل تاریخ به اثبات برسد، در مورد ارزش علمی و قدامت تاریخی این اشکال می توانیم ادعا کنیم که محتوای این نقاشی ها که گواه بر تکامل قابل توجه اندیشه های مجرد و تکامل زندگی معنوی و رشد نیرو های مولد بومیان ابتدایی این منطقه می باشد، در جهان بی نظیر بوده و از هزاران سال قبل از یک مدنیت درخشان برخوردار بوده است.

اما راجع به اینکه این مردم که قبل از آریایی ها در این مناطق سکونت داشتند کی بودند؟ بکدام زبان حرف می زده اند؟ از چی نژادی بوده اند؟ آیا از بومیان اصیل این منطقه بودند و یا از جاهای دیگر آمده بودند؟ پاسخ درست این سوالات در پرده ابهام باقی مانده است. فقط کاوش

های آینده دانشمندان و باستانشناسان است که اسرار نخستین گامهای را که انسان ابتدایی در این مناطق برداشته بدست آورند.

و نیز این حقیقت به همه گی ثابت است که تاریخ بشر با ظهور انسان و جامعه انسانی آغاز میگردد و آدمی هرگز نمیتواند از درگیری با هنر به عنوان پدیده ای وابسته به «فرهنگ» خود را بر کنار سازد. در مناطقی که انسان واحد های اشتراکی اولیه را تشکیل دادند، نخستین نطفه های هنری نیز پدیدار گردیده است، ولی این اجتماعات انسانی برای اولین بار در کجا صورت گرفته است تا هنوز هم روشن نشده است و آن پدیده های هنری انسان های ماقبل تاریخ که تا کنون کشف شده است، زاده فعالیت های هنری فوری آنها شد، بلکه نتیجه یک روند طبیعی و طولانی و در طی قرون متمادی بوده و با استفاده مداوم از ابزار طبیعی بوجود آمده است. حقایقی که از اشکال هزار سم سمنگان بدست آمده، گواه بر این حقیقت اند که این منطقه کهن ترین مکانی میباشد ساکنان اولیه آن بعد از پشت سرگذراندن هزاران سال تجربه تاریخی شگفت انگیز ترین تمدن های جهان باستان را بوجود آورده اند.

هرگاه سوابق تاریخی هزار سم را با سایر کانون های تاریخی نظیر غار التامیرای هسپانیا از روی ابزارهای مکشوفه ای که از این منطقه بدست آمده و مدنیت های باستانی ای که در گرد و نواحی آن کشف شده است مقایسه نماییم، ثابت می شود که نه تنها آلتا میرای هسپانیا حتی بعضی از مراکز کهن باستانی به پای هزار سم سمنگان نمی رسد؛ چنانکه کشفیات که در قره کمر سمنگان، آق کپرک بلخ و دره کور بدخشان صورت گرفت و بقایای فسیل انسانهای را که هزاران سال قدامت تاریخی دارند از هر کدام این کانون های تاریخی بدست آمده دلیل دیگری میباشد که این منطقه را در قطار کهن ترین مراکز باستانی قرار میدهد، از همه مهمتر کشف موجودیت اسکلیت کودک ۸ یا ۹ ساله (نیاندرتال) در غار تشیک تاش جنوب ازبکستان در نزدیکی های دریای آمو که یکصد هزار سال

عمر دارد جهانیان را با این حقیقت متوجه ساخت که انسان در این منطقه یعنی قسمت های شمالی سلسله جبال هندو کش و کناره های شمال و جنوبی دریای آمو از چپ فاصله عظیمی زنده گی را آغاز نموده است اما افسوس طوریکه لازم است تاکنون هم کاوشهای دقیق علمی و باستانشناسی صورت نگرفته و هسته های اولیه فرهنگی ای که در افغانستان از این منطقه بدست آمده کار و بررسی علمی نشده است و رنه بنا بر اعتراف هئیات باستانشناسان ایتالوی، ده ها مراکز باستانی دیگر هم موجود است که در صورت حفریات آنها میتوانند روشنی تازه ای در خصوص تاریخ باستانی و فرهنگ کهن ما پرتو افگند. از مطالعه راپور باستانشناسان ایتالوی معلوم میشود که در هزارسم سمنگان بقایای ساختمان های گوناگون را چه قبل از تاریخ و چه بعد از آن مشاهده نمود مثلا دیوار های بی پیرایه قبل تاریخ، ساختمان های متعلق به دوره بودایی ها یونان باختر و کوشانیان، ساختمان های کاشی کاریها و انواع مخصوص گلدانها با رنگهای روشن و درخشان دوره های اسلامی را



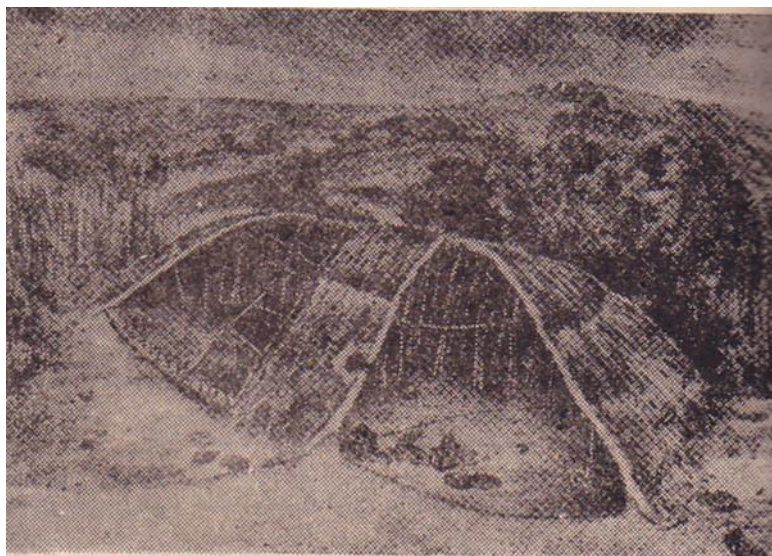
خیلی زیاد یاد آوری نموده است در حقیقت این ساختمان ها نشان دهنده تحولات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اقوام این مناطق در دوران های مختلف تاریخ میباشد. (تصویر ۲).

تصویر ۲ این رسم ها از مغاره هزار سم سمنگان

مندیکگ

بقایای مندیکگ به ما نشان می‌دهد که باشندگان این منطقه، تقریباً پنج هزار سال قبل حیوانات اهلی در اختیار داشته‌اند و نظر به موقعیت جغرافیایی مساعدی که این منطقه داشته، مردم در این منطقه به گله‌داری مشغول بوده‌اند و از طریق شکار، زمین‌داری و مالداري امرار حیات می‌نمودند.

ایشان هنوز ساختن سر پناه را از گل بلد نبودند. هنوز در چپری زنده‌گی می‌کردند (تصویر ۳). در آغاز هزاره سوم قبل از میلاد ساختن خانه‌ها از گل پخته در مندیکگ آغاز شد. البته خانه‌سازی از گل در بین النهرین و در بعضی قسمت‌های در شوش «ایران» نسبت به افغانستان قدامت بیشتری دارد، یعنی به ۴۰۰۰۰ الی ۵۰۰۰۰ هزار سال قبل از میلاد می‌رسد. اما یک تعداد ظروف سفالی قسماً خشن از مرحله سوم مندیکگ یعنی ۲۵۰۰ سال قبل به دست آمده که معلوم می‌شود که در آفتاب خشک شده است. در این مرحله دیوارهای خشتی به چشم می‌خورد و ظروف سنگی صیقلی نیز به



تصویر ۳ زیستگاه کیلت مینار، مندیکگ

نظر می‌رسد؛ به خصوص سر تیر و نیزه و غیره. این ظروف سنگی و به خصوص سر تیر سنگهای چقماق که از کوه‌های شاه مقصود و کشک نخود به رنگ‌های زرد و سرخ می‌ساختند تا عصر برونز، تقریباً سه هزار سال در مندیکگ دوام کرد. (تصویر ۳).

یعنی تقریباً یک هزار سال قبل از استخوان توله پای و قبرغه دسته‌ای ابزار خود را که از برونز ساخته می‌شد می‌ساختند و در یک هزار سال قبل از میلاد زندگی از لحاظ معماری به یک مرحله بهتری رسید که معماری ساختمان‌ها با فیل پایه‌ها و سایر موارد ضرورت یک ساختمان مجهز گردید. ظروف گلی با بته‌های پیچک‌ترین گردیده بود. همچنان اشکال قوچ کوهی و شاخ‌های آن با یک نوع مرغ‌دشتی شبیه به فیل مرغ نیز در عقب ظروف دیده می‌شود و این نشان دهنده آن است که باشندگان وادی ارغنداب بر علاوه نقاشی به مجسمه‌سازی نیز دسترسی داشتند.

ژان ماری کزل فرانسوی در مورد قبل از تاریخ، حفاریات را در قسمت‌های مندیگگ انجام داد و موفق به کشف آلات افزار و پدیده‌های هنری مربوط به دوره سنگ جدید گردید. مندیگگ در ۵۶ کیلومتری شمال غرب قندهار در نزدیکی علاقه کشک نخود، در دامنه کوه‌های شاه مقصود قرار دارد. آثاری که از قسمت جنوب غرب افغانستان در مراکز تقاطع فرهنگ‌های از جانب جنوب شرق و غرب گردانیده شده است. از جانب غرب سوزیانا و بین‌النهرین و از جانب غرب و جنوب شرق بلوچستان و حوزه هندوس که آثار مکشوفه این دوره می‌تواند شاهد اختلاط روش‌های هنری مردم و مفکوره شرق و غرب باشد. حفاریاتی که در مندیگگ صورت گرفته، مربوط سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۸ می‌باشد. از سند مطالعات تاریخی در مورد تماس کلتوری حوزه اندوس و فرهنگ کهن شرق نیابند مهیا گردید. این فرهنگ باستانی که مدنیت هند و سومری یاد می‌گردد. در نیمه هزاره چهارم ق.م آغاز گردید و تا هزاره دوم ق.م. ادامه پیدا می‌کند. چنین به نظر می‌رسد که سه هزار سال قبل از میلاد، تجارت و ارتباطات اجتماعی بین حوزه اندوس و بین‌النهرین قدیم از طریق خشکه برقرار بوده است. راه‌های که این دو منطقه را باهم وصل می‌کرد، از قسمت‌های جنوب غرب افغانستان می‌گذشته است. نتیجه که کازل محقق فرانسوی گرفته بود که این که سرزمین افغانستان منحصیث شهرهای اساسی آسیای مرکزی زمینه ارتباط فرهنگی را بین مدنیت کهن شرق و غرب و یا بطور عموم

دو تمدن کهن شرق را مهیا ساخته پرده از اسرار تاریخی تمام تمدن برداشته شد. زیرا به وضاحت دیده می‌شود که طرز دید هنری بین النهرین راه خود را از طریق افغانستان به حوزه اندوس باز کرد و از جمله آثاری که از جهت هنری بیشتر جلوه گر است، مجسمه های کوچک و الهه مادر است که مجسمه های کوچک توسط گل آفریده شده اند و در آتش پخته گردیده شاید عدم موجودیت مواد مجسمه سازی بطور کافی بوده باشد. این مجسمه ها با کمرهای مبالغه آمیز باریک و پیشانی های برجسته و چشمان فرورفته مدور آفریده شده اند.

ساخت چشمها بصورت فرو رفته قصدی بوده نه عدم شناخت، چنانچه سرمرد «سر دهقان» که از این منطقه بدست آمده چشمها نزدیک تر به طبیعی ساخته شده روی هم رفته با ساختمان چشم های فرورفته مدور میخواستند حالت سحر آمیز به آثارشان بدهند.

آنچه مهم بود انسان آن زمان میخواست هر طوری که شده در مواد پایدار و ناپایدار مفکوره هایش را شکل بدهند. شاید عنعنعه در مورد آفرینش مجسمه های کوچک نزدشان موجود بوده باشد. اینگونه مجسمه ها از حوزه سند نیز به دست آمده که دلیلی است از تماس کلتوری باحوزه سند. بطور اجمالی گفته میتوانیم که انگیزه حقیقی هنرمندان این دوره در مورد تجسم چشمهای غیر طبیعی نمایان ساختن یک موجود خارق العاده و جادویی بوده است که این خود دلیل پیشرفت فکری هنرمندان این دوره را بطور نسبی آشکار می‌سازد. مجسمه الهه مادر محصول ناشی گری هنرمند نبوده است. برای ایجاد یک کرکتر مذهبی یا جادویی او را وادار به این کار کرده است. حفریات مندیگگ تا به هفت طبقه امتداد دارد. و به این ترتیب اولین مرحله اشغال تپه در حدود ۳۰۰ ق. م میرسد. قدیمترین مرحله آبادی مندیگگ در حدود دو هزار ق. م است. آثار جالبی از نگاه هنری دارد و از مرحله چارم تپه ۲۵۰۰ ق. م می‌باشد. قدح های گلی که روی جدار آن تصاویر قوچ های دشتی با شاخهای دراز آن ترسیم گردیده که نذیر چنین قدح ها در سوزا و بلوچستان نیز بدست آمده است. همچنان قدح

های دیگری مزین به برگ رشقه پیچان بدست آمد که شباهت به قدح های هرپه واقع در وادی سند به هم میرساند. چهره انسان سنگی که از مندیگگ بدست آمده روش هیکل تراش سومری ها را نشان میدهد. هم چنان مجسمه مرد نشسته که از گل پخته ساخته شده نظیر آن در «چانهو دیرو» کشف شده است. روی هم رفته مجسمه گلی «سرنرگاو» که دهها مجسمه گاو از بلوچستان و امتداد رود سند پیدا شده شباهت دارد. وجود تکراری این مجسمه ها ما را مطمئن میسازد که پرستش گاو در این منطقه مروج بوده باشد. از ظواهر چنین پیداست که در حوالی ۱۵۰۰ ق. م هجوم در تپه مندیگگ صورت گرفته و تپه ویران گردیده است و از آن تاریخ به بعد متروک و غیر مسکونی باقی مانده و پناه گاه کوچیان و رمه داران گردیده است.

حفریات مندیگگ نه تنها باعث غنایی موزیم کابل گردیده بلکه اهمیت فوق العاده بزرگ را از نگاه سیر تکامل تاریخی مدنیت باستانی دارد، زیرا آثار کشف شده در این منطقه مطالعات بیشتری را راجع به دوره های قبل از تاریخ حوزه سند و شرق میانه مهیا ساخت (۹:۲۵).

دیموراسی غندی

این تپه در ولسوالی پنجوایی قندهار موقعیت دارد. از این محل هیکل کوچک از گل پخته پیدا شده که اصلاً رب النوع زمین و حاصل خیزی را نشان میدهد و آن را الهه مادر یا بغ یا بانو یا اناهیتا یا ناهید و به نام های دیگر می خواندند که نظیر آن در قبرس، لبنان، بین النهرین، پاکستان، هند، ایران و سایر نقاط افغانستان نیز پیدا شده که نشان دهنده معتقدات مشترک مردم در این عصر بوده است.

تحقیقات باستان شناسی هنر افغانستان

موقف جغرافیایی افغانستان در شهرهای آسیای مرکزی و ساختمان طبیعی آن که عبور و مرور مهاجرت ها را در سال های دراز میسر می ساخت، همواره مورخین باستان شناسان و انتوپولوجیست

(Anopologist) باستان شناسان را به این فکر انداخت تا شبانه روز در سرزمین کوهستانی افغانستان آثار دلچسپ و با ارزش هنری را از نگاه تحقیق تاریخی و سیر زندگی شرح داده باشد تا مطالعات در زمینه های مختلف و انکشاف مدنیت های مرتبط با هم دیگر سهل تر گردد.

مطالعات تاریخی کهن افغانستان عده ای از محققین غربی را که از نواحی آسیای مرکزی از افغانستان عبور میکردند، به این فکر انداخت تا شاید در اثر حفریات باستان شناسی در افغانستان شواهد مدنیت کهن دنیا را بدست آرند و پرده از معضله های تاریخی برداشته شود. چنانچه در سال ۱۸۲۴ به وسیله شماری از باستان شناسان انگلیسی چون برنس، ثبوت و تحلیل صورت گرفت که آثار کشف شده را به بریتانیا انتقال دادند. در سال ۱۸۳۷ و ۱۸۳۸ چارلز تنسون رسماً از طرف دولت بریتانیا موظف گردید تا به جمع آوری آثار باستانی هنری در افغانستان بپردازد که البته این امر برای استحضاری دولت افغانستان صورت گرفت نقشه ها و رساله های تحقیقی از حوزه بگرام و هده باقی است.

اولین هیئت رسمی باستان شناسی که در اثر موافقه دولت افغانستان صورت گرفت بنام D.A.F.A – Delegation . Agrology . A Framer تحت رهنمایی فوشه (Fosha) در سال ۱۹۲۲ به کار آغاز کرد. کار هیئات مختلف باستانشناسان در افغانستان مربوط به دوره قبل از آریایی ها و بعد از آریایی ها بود. برای بار اول دفتر حفرایت و موزیم در چوکات وزارت معارف به وجود آمد و بخشی نمایش آثار موزیم در همین وقت صورت گرفت. اعضای باستانشناسی D.A.F.A مستر ها کن – کرشمن – و شلوم برژه بودند. حفریات این گروپ در قسمت های هده، بگرام، بامیان، سرخ کوتل و آی خانم، صورت گرفت.

باستان شناسی فرانسوی دیگری ژان کزل حفریات در مندیگک و تپه دیموراسی تحقیق انجام داد. در سال های ۱۹۵۰ الی ۱۹۵۱ هیئت باستانشناسی امریکایی تحت رهنمایی والتر میترسروس

راجع به احوال ما قبل تاریخ در افغانستان آغاز به کار کرد و تحقیقات این هیئات در دیموراسی، شهر غار قره کمر، آق کپرک و غارمار انجام شد. یک تن از باستان شناسان ایتالوی بنام سالواتون پوگلس از هزارسم سمنگان مظاهر هنر سنگ قدیم را کشف کرد. آخرین جستجوی آثار قبل تاریخ در افغانستان به وسیله «لوی دوپری» در سال ۱۹۶۶ در دره کور بدخشان به عمل آمد که مظاهر سنگ قدیم و جدید را بدست آوردند. در سال ۱۹۶۰ به بعد از اثر کاوش و جستجو های قدامت زیست افغان ها را تقریباً در حدود ۵۰ هزار سال پیش شناختند. خلاصه از اثر حفاریات و تحقیقاتی که از جانب باستانشناسان در نقاط مختلف کشور به عمل آمده، ثابت می‌سازد که مظاهر هنر ادوار سنگ قدیم و سنگ جدید مفرغ (عصر فلز) آثار هنری اسلامی آثار هنری یونان و باختر و یونان و بودایی از دل خاک بیرون آمده که همه درخشش هنر افغانستان را معرفی می‌دارد. یا اینکه تجسّسات باستان شناسی در معرفی هنر افغانستان کمک کرده است با آن هم معرفی هنر افغانستان تکمیل نگردیده و تحقیقات بیشتری را ایجاب میکند.

بررسی مختصر آق کپرک و قره کمر

اگر به افسانهٔ اختراع آتش گوش دهیم یا داستان‌های ساختن آلات و اسباب را مورد مطالعه قرار دهیم متوجه می‌شویم که آغاز داستان از سنگ قدیم شروع می‌شود؛ و این مرحله‌ای بود که بشر بالای رابطه دو جانبه (انسان و طبیعت) استوار بود و این هم زمانی بود که انسان قبل از آنکه مفکورهٔ خویش را به کار اندازد، سنگ را شکل بدهد و حواجی روز مرهٔ خود را به وسیلهٔ آن پوره سازد، از سنگ‌های که خود به خود شکسته بود استفاده می‌کردند؛ چنانچه شواهد تاریخی نشان دهنده؛ مطلب است که در آق کپرک و نقاط دیگر انسان‌ها این کار را کرده و این مرحله را پشت سرگذشتانده است. انسان ابتدایی از آن افزار طبیعی برای بریدن و سوراخ کردن استفاده کرده است.

(آنهايي که در غارهاي طبيعي در آق کپرک و قره کمر سمنگان و يا در شمشير غار در نزديکي پنجوايي قندهار بين ۳۰-۵۰ هزار سال قبل زندگي مي کردند صرف نظر از مراحل ابتدائي آق کپرک که طبيعت با عوامل طبيعي خود هزاران پارچه سنگ را ترکانده و تاريخ تخميني آن به دوره هاي طبقات الارضي ميرسد. در راه زنده گي شعوري قدم هاي اول را به همين منوال برداشته و از افزار سنگي طبعي استفاده کرده اند)

غار نشينان هندوکش تا حدی که از روی شواهد باقی مانده و از آثار قره کمر معلوم می شود مردمان شکاری بودند؛ آتش را می شناختند و حتی با زدن پارچه های سنگ چقماق باهم آتش می افروختند. افزار آنها پارچه های سنگ غير صیقلی بود احتمالاً با تيرهاي خشن سنگي برخی حيوانات وحشی را می کشتند و از گوشت آن استفاده می کردند. بالاخره انسان بعد از هزاران سال درک کرد که سنگ رابه سنگ ديگر بمالد و صیقلی کند. اين کار کوچک که در شرايط کنونی یک عمل پيش پا افتاده به نظر می آيد مبدأ یک دوره جديد در ارتقاع فکر بشري شده که آن را در تمام جهان بنام دوره سنگ جديد يا New letik ياد کرده اند. قسميکه قره کمر نشان دهنده مراتب زندگي بشر در دوره سنگ قديم می باشد. منديگک در ۵۰ کيلو متری شمال غرب قندهار بين وادی ارغنداب و هيرمند زندگي انسان ها را در دوره سنگ جديد بازگو می کند. دانشمندان از چنين تشابهات به اين نتيجه رسيدند که یک موج وسيع مدنی فرهنگي و هنري در دوران سنگ خصوصاً سنگ جديد سراسر افغانستان امروز، پاکستان، ايران، تاجکستان و ازبکستان را فرا گرفت حتی در کشور چين نيز همچو پيشرفت هاي مشابه به نظر رسیده است.

باختر (هزارشهر)

باختر سکونتگاه اصلی آريائي ها و به زيبايي مشهور بوده است. اين سرزمين تاريخی در بين هندوکش و جيحون واقع بوده که در جناح های جنوبی و شرقی آن ديوارهاي عظيم جدا سازنده

سلسله هندوکش از تبت و هند وجود داشته در غرب آن دشت های هموار و سرسبز آریا و مرگیانا (هرات و مرو کنونی) قرار دارد. مورخین کلاسیک از آبادانی باختر ذکر نموده و از هزار شهر در آن صحبت می‌نمایند. نظر به موقعیت جغرافیایی که دارد به حاصلخیزی و ثروت بی‌شمار در سراسر جهان معروفیت داشت. آن‌ها باختریان را دلاوران سرسخت توصیف کردند که همواره در جنگ به سر می‌بردند و با قدرت تمام مصروف دور نگهداشتن اسکیت‌ها (تورانیان) ماورای جیحون از کشت زار های باختر بوده اند.

باختر به خصوص مرکز آن (بلخ) در طول تاریخ یک مرکز بزرگ فرهنگ و تمدن بوده و حتی پایتخت خاندان های شاهی آریائی چون پیشدادیان، کیانی و اسپه، ساترا پراپی نشینها دولت هخامنشی و مرکز دولت های بزرگ چون یونانو باختری، کوشانی و یفتلی بود. همچنان در دوره های اسلامی همواره مرکز بزرگ داد ستد بوده و در تبادل فرهنگی بین شرق و غرب نقش مهمی را بازی نموده است.

در دوره هخامنشی‌ها باختر پادشاهی نیمه مستقلی بود که کمتر مداخله حکومت مرکزی می‌پذیرفت و از نظر سوق‌الجیشی، پایگاه مهمی به حساب می‌رفت طغیان های مناطق اطراف و به خصوص حملات هندیها و تورانی‌ها را همیشه خنثی نموده و نقشی مهم را در بین قوای منظم این امپراطوری داشتند. در دوره های متعدد تاریخ ادیان مختلفی چون زردشتی، بودیزم و دین مقدس اسلام در حال در این خطه مروج بوده است.

زردشت حدود قرن ۶ قبل از میلاد در باختر ظهور کرد و به تبلیغ دین خود در بلخ مرکز باختر در دربار گشتاسب پرداخت که بعداً آتشکده‌های معروفی در آن ساخته شد. حفریات باختر در طول یک سده توسط باستانشناسان سبب کشف آثار دوره‌های مختلف تاریخی چون دوره‌های سنگ قدیم در ساحات قره کمر؛ آق‌کپرک؛ دره کور؛ دره دادیل، دوره برونز در ساحات دشلی؛ تپه

فلول و هزار سم، ساحات مربوط به دوره های اولیه آریائیان و دوره هخامنشیان در بالا حصار بلخ و چشمه شفا، دوره های یونانو باختری در ساحات آی خانم؛ طلاتپه و دلبرجین تپه دوره های کوشانی و بعدتر در ساحات سرخ کوتل؛ چم قلعه؛ چقلاق تپه قلعه آهنگران و غیره ساحات متعدد دوره اسلامی گردیده که مصداق گفته های مورخین کلاسیک در مورد آبادانی حیرت انگیز این سرزمین (هزار شهر) می باشد.

مجسمه‌سازی در ادوار تاریخ در افغانستان

دوره آریائی‌ها

تاریخچه آریانا: در زمان سلسله پیشدادیان و ظهور مدنیت یونانو باختری آریایی‌های باستان و بلخ کهن به اساس میتولوژی فلکلور مردم افغانستان نظر به آراء اکثر محققین آریایی‌ها و یا آریین‌ها اولین مردمانی بودند که شهر بلخ را در جنوب آمو اعمار کردند و آنجا را مقر زندگی انکشاف یافته گردانیدند. این واقعه در هزاره دوم ق. م صورت گرفت. به قرار اساتیر آریایی سرزمین اولی شان آریانا «ویچه» نام داشت. نظر به کثرت نفوس سران منطقه مجبور به ترک دیار شدند و راه جنوب را پیش گرفتند تا که از سرزمین بلخ جنوب دریای آمو رسیدند. اینکه آریانا «ویچه» در کدام قسمت آسیا قرار داشته و این مهاجرت‌ها در کدام عصر بصورت دقیق آغاز گردیده تا حال واضح نیست و صرف به پایه نظریات و فرضیه‌ها استوار است ولی آنچه در تاریخ محقق است همانا مسکن‌گزین آریین‌های باستان در بخدی یا بلخ قدیم در هزاره دوم ق. م است. آریین‌های که در بخدی جنوب رود «اکسوس» مسکن‌گزین گردیده اند بطور عموم مردمان زراعت پیشه و مالدار بودند که آهسته آهسته نفوس شان رو به تزئید نهاد و بنای مهاجرت به سوی سرزمین‌های دیگر گذاشتند. ولی مرکز اساسی شان شهر بخدی بود. که اولین شهر آریانای باستان محسوب می‌شد. در زبان آریانای قدیم بخدی معنی شهری با برج‌ها و بیرق‌های بلند را میداد و اولین شهر مرکز زمامداری پیشداری یان نخستین سلسله زمامداران آن آریانای باستان بود. به قرار عقیده اکثر محققین یما اولین پادشاه آریانای کهن بود.

چنانچه قبلاً تذکر رفت نفوس آریانای کهن رو به تزئید نهاد و در سرزمین‌های جدید و جنگلهای نو یا چراگاه‌های سبز برای اعاشه حیوانی آن برآمدند و از سرزمین‌های شمال افغانستان بنای مهاجرت را بسوی جنوب شرق نهادند و در این مهاجرت‌ها دسته‌های مختلف آریین‌ها متشکل از اقوام و قبایل مختلف شامل بودند. دسته مهاجرینی که بسوی غرب می‌رفتند بنام فارسی‌ها یاد می‌کردند. فارسی‌ها در سرزمین‌ها که امروز ایران یاد می‌شود حکومت‌های شان را تشکیل دادند. پکت‌ها یا پشتون‌های امروزی بسوی جنوب رهسپار گردیده اند در جنوب هندوکش در جرگه بین

کوه‌های سلیمان و سفید مسکن گزین گردیدند و آهسته آهسته ارتباط شان با آریایی های شمال هندو کش قطع گردید.

دسته سوم عبارت از اقوام بهارت هستند که از راه دریایی کرم گومل خیبر وارد حوزه سند شده و در سرزمین هندوستان امروزی مسکن گزین شدند و مقر زنده گی شان را بهارت نامیدند. در حوالی ۴۸۶ ق.م در اثر حملات هخامنشی‌های فارسی در باختر حکومت پراکنده در این سرزمین به وجود آمدند. که این ناسامانی تا آوان اسکندر مقدونی ادامه یافت در حوالی ۱۰۰۰ الی ۸۰۰ ق. م در این سرزمین شکل گرفت از نخست رهبر مذهبی آریایی های باستان مردم را به پرستش آهورا مزدا (مظهر نیکی‌ها) تشویق می‌کرد و از آنها می‌طلبید تا از اهریمن (مظهر بدی‌ها) دوری جویند. سلسله قواعد مذهبی زرتشت به اثر ویشتاسب در ۲۰۰۰۰ پست گاو نگاه شده که بنام کتاب اوستا یاد می‌گردید. کتاب اوستا مجموعه عقاید و قوانین زندگی آریایی های باستان را در عصر زرتشت معرفی می‌دارد. زرتشت سرزمین های را که به مذهب او راه برده بودند بنام سرزمین مقدس یاد کرده است که حتی تا قسمت های فارس و قفقاز بسط داشت سرزمین های که در اوستا آمده است قرار ذیل است:

هریر- هریروا - یا هرات امروزی - ساگا - شنجستان - سیستان امروزی - در جوزیا- درکوزیا - یا قندهار امروزی - کوهمن - یا کابل امروزی - لغمان - جلال آباد - سوات - یا مومند امروزی که قسمت های کوهدامن را نیز در برداشت. در حوالی ۳۳۰ ق. م اسکندر مقدونی بخاطر انتقام کشی از هخامنشی های فارس به سرزمین فارس سرازیر شد. او بعد از شکست هخامنشی ها و تسلط بر خلیج فارس عزم تسخیر هندوستان نمود. ناگزیر بود از سرزمین افغانستان امروزی عبور کند با ورود اسکندر به افغانستان یک سلسله جنگهای بر علیه اسکندر صورت گرفت به خصوص بسوس یکی از امرا محلی باختر که در تاریخ یونانی ها به دفعات از نام بسوس یاد کرده است. در حوالی

سال ۳۰۳ ق. م اسکندر مقدونی در بابل پدرود حیات گفت. یک تعداد از لشکریان اسکندر در باختر ماندگا رشدند (۱۹:۳۰).

هنر هلینیزم در آسیای مرکزی

گرچه دوری راه بین سرزمین یونان، آنجا که مهد تمدن هلنستیک بود و سرزمین باختر آنقدر زیاد است که نزدیکی آن در جهان کهن غیر قابل تصور می‌نماید؛ اما وقایع تاریخی طوری صورت گرفت که این دو تمدن بسیار دور از هم در بلخ باستان نخستین مرکز آریایی‌ها به هم آمیخت و شمال هندوکش مرکز پخش تمدن و فرهنگ یونان در آسیا گردید. دوره مدنیت یونانو باختری‌ها که با اعلامیه دیو دودوس سیتی بر مستقل بودن یونانیان مقیم باختر در سنه ۳۲۲ ق.م آغاز یافت برای مدت یک قرن ادامه پیدا کرد. این مدت مساعدی بود تا هنر عقاید و فلسفه یونانی در سرزمین باختر نشو و نما نماید و عقاید و طرز دید محلی بیاموزد و حتی در مناطق جنوب هندوکش و ماوراء آمو خود را تثبیت کند. در سال ۱۳۵ ق. م تا شکست «هیلو کلس» آخرین شاه یونان باختری توسط اقوام اسکایی که اهالی اصلی آریا بودند دوره یونان باختری‌ها به پایان رسید اما باز ماندگان این سلسله که در تاریخ بنام هند و یونانی‌ها مشهور اند در جنوب هندوکش اساس یک حکومت محلی را گذاشتند. این حکومت محلی تا سال ۱۳۵ ق. م ادامه پیدا کرد ولی با ظهور امپراطوری مقتدر کوشانیان به سرکردگی (گچولا کد فیزس) در سر تا سر آریانای کهن یا افغانستان امروزی یک حکومت مرکزی برقرار شد و حکومت محلی هندو یونانی‌ها از هم پاشید. به این ترتیب تسلط یونانی‌ها بکلی از افغانستان قطع گردید. اما ارزش‌های هنری و شیوه‌های فرهنگی یونانیان ادامه پیدا کرد و بدست هنرمندان محلی زیباتر و بسی شگفت‌آورتر آثار هنری در افغانستان ایجاد گردید «شلوم برژه» عضو تیم باستان‌شناسی فرانسوی در یکی از یادداشت‌های خود می‌نگارد:

"هنرمندان آریانا شیوه‌های یونانی را خوب فرا گرفتند و عقاید و افکار خود را در قالب هنر یونانی

خوب زنده کردند" پیش از آغاز حفریات شگفت آور دوره یونان باختری ها از شمال هندوکش عده زیادی از مورخین به استناد نوشته های «استرا کون» مورخ یونانی نظر داشتند که باید گنج های تاریخی مربوط به این دوره را از شمال هندوکش بدست باستان شناسان بیافتد. گرچه مطالعات فوشه باستان شناس فرانسوی در این مورد نظرش را راجع به اینکه باختر هیچگاه از نگاه کلتوری اهمیت نداشته است امید همه را به یأس مبدل ساخت اما حفریات ۱۹۴۹ در کندز و حفریات آی خانم همه نظریات او را برعکس ثابت ساخت. سکه های بدست آمده از کندز و آثار کشف شده از آی خانم بیشتر خصوصیات هنر یونانی را از نگاه روش و شیوه کار حفظ کرده است. از اینرو عده ای آنرا مکتب خالص یونانی می دانند؛ حتی بعضی ها فکر می کنند که باید اکثر مجسمه ها از یونان به باختر انتقال داده شده باشد. اما این نظر را می توان به ساده گی رد کرد؛ زیرا اولاً انتقال این مجسمه ها در روز گاران باستان کار ساده نبوده و بر علاوه موجودیت شاهان یونان باختر که تصویرهای شان روی سکه ها ظاهر گردیده و ارتباط آنها با یونان قطع گردید این سکه ها باید در باختر ضرب زده شده باشد نه در جای دیگر مانند (تصویر ۴) اگر ما این نظر را در مورد سکه ها قبول کنیم پس چرا نباید در مورد اعمار مجسمه ها نماییم بر علاوه در یاد داشت های همراهان اسکندر ذکر شده که «لیسپس» مجسمه ساز یونانی در رکاب اسکندر به باختر آمده و به تربیت شاگردان پرداخت. دانشمند محترم احمد علی کهزاد که در مورد مدنیت یونان باختری و تمدن گریکو بودیک تحقیقات زیادی کرده اند به استناد دانشمندان اتحاد شوروی عقیده دارد که لیسپس مدتی را در آریا سپری کرده بود و به تربیت شاگردان پرداخته و هنریونانی را به هنرمندان آریانا

آموخت. شاید بر علاوه لیسپس عده‌ای دیگر از هنرمندان یونانی با او همراه بوده باشد این نظر آقای احمد علی کهزاد را محققین فرانسوی نیز تأیید کرده اند.



بر علاوه مجسمه «اناهیتا» الهه آریایی و مجسمه ریلیف «میترا» الهه خورشید آریایی که هر دو مظاهر عقیده‌وی آریایی بودند در قالب مجسمه ها به شکل یونانی ظهور کردند ثابت می‌سازد که افکار و عقاید هنرمندان باختر نیز در وجود مجسمه ها دخیل بوده است. از اینرو گفته می‌توانیم که مکتب هنری یونان باختری مکتب مطلق

تصویر ۴ سکه مربوط دوره یونانو باختری

یونانی نیست زیرا یک اثر هنری متشکل است از دو عنصر مهم شکل و محتوا البته اکثر این مجسمه ها یونانی است اما محتوا نظر به عقاید و افکار هنرمندان خیلی تغییر کرده است. آثاری که از ماوراً آمو و سایبریا کشف شده در موزیم شهر «لنینین گراد» بنام هارمیتاسر - محفوظ است تأثیر هنر یونانی رانشان می‌دهد. همچنان آثار کشف شده از نیسا پایتخت پارت های ایران تأثیر یونانی دارد. مورخین عقیده دارند که ریشه این آثار هنری با هنر یونان باختری ارتباط دارد. بر اساس «نظریهٔ سرجان ویلر» آثار کشف شده از سرخ کوتل مربوط به دوره کنشکا با رسم الخط یونانی مزین است و این امر تسلسل عنعنات و عقاید یونانو باختری ها را تا زمان کنشکا نشان میدهد و علاوه بر آثار کشف شده از توپرک قلعه اتحاد شوروی بیان امتداد کلتوری یونان باختری در ماوراً آمو است. بصورت عمومی از مطالعهٔ آثار هنری دوره یونان باختری و کوشانی چنین نتیجه گرفته می‌شود که شمال هندوکش مرکز پخش تمدن یونان در جنوب حتی در دورترین نقاط آسیای مرکزی بوده است. سکه‌های مربوط یونان باختری که از شهر کندز به دست آمده و همه در موزیم کابل محفوظ است باز گوکننده مدنیت پیشرفته در این منطقه جهان می‌باشد. تاریخ دانان

عقیده دارند که منطقه کنونی کندز در زمان کوشان شاهان و دوره‌های پیش از کوشانی یک ولایت پرنفوس آریانا بوده است و باموجودیت کوه‌های اطراف آن و دریای آمو از شمال منطقه این جا را از نگاه جغرافیایی محفوظ تر ساخته است و جای خوبی برای نشو نمای مدنیت و ارزش های هنری بوده است.

سکه ها و مدال های یونانی کشف شده از کندز بازگو کننده مدنیت است که در زمان لشکر کشی های اسکندر در باختر با سقوط مدنیت یونانو باختری سیر انکشافی خود را پیموده است. از جمله سکه‌های بسیار دلچسپ چار درشم‌های است مربوط به آخرین شاههان یونانو باختر چون لیزاس و آمین تاس - و هرمایوس. در روی این سکه ها تصویر فرمانروای رومی و دیگر سکه ها را تصویر خدایان یونان که محافظین این پادشاهان بوده اند نشان می‌دهد. یکی از مهمترین سکه ها از نگاه تاریخی سکه دیمتریوس شاه یونان باختری فاتح هند است و دیمتریوس را درحالی نشان میدهد که کلاهی به شکل فیل در سر دارد و این نشان دهنده ظفر اوست برهندهی ها سکه ده درشمی تقری - مربوط به دوره آمین تاس - بزرگترین سکه است که در جهان گسترش فرهنگ یونانی به مشاهده میرسد. این سکه نیز از کندز به دست آمده است. از جمله سکه های بسیار شگفت آور سکه‌ای است که با تصویر جغد مزین بوده است و مربوط به دوره آرکا یک قرن پیش از ظهور اسکندر است. این سکه باعث تسخیر باستان شناسان و تاریخ دانان گشته است و نظریه‌ای را ایجاد کرده که شاید یونانی ها قبل از آمدن اسکندر در افغانستان موجود بوده باشد. در بعضی از یاد داشت های اسکندر نگاشته شده است که عده یونانی لشکر اسکندر را در نواحی کاپیسا مناطق شمال کابل استقبال کرده اند. بعضی از مورخین علت تاریخی این حادثه را مربوط به یکی از اساتیر یونانی می‌داند که ریزس یکی از خدایان یونانی بر عده‌ای از یونانی ها که بر خزانه اپولون دست برد زده بودند قهرشد و آنها را به دورترین نقاط دنیا تبعید کرد. به هر حال این

داستان متولوژیک یونانی نمی‌تواند دلیل محکمی برای اثبات موجودیت یونانی‌ها در افغانستان پیش از آمدن اسکندر باشد. به هر حال این سکه که با تصویر جغد و رسم الخط یونانی مزین است از جمله معماهای تاریخی می‌باشد ولی گمان برده می‌شود که شاید عده‌ای از لشکریان اسکندر این سکه را با خود از یونان یا آریانا آورده باشد. نتیجه‌ای که بطور عمومی از آمدن اسکندر به آریانا و ظهور مدنیت یونان باختری گرفته می‌شود این که، امتزاج فرهنگ یونانی با فرهنگ آریایی است گرچه اکثر تاریخ نویسان دوره مدنیت یونان باختری را مربوط به سلسله شاهان این دوره می‌دانند اما مدنیت خود پدیده است که زاده شرایط اجتماعی محصول روابط انسانی و شرایط محیطی و اقتصادی است نه خلق کرده و محصول فرمانروایان؛ ازینرو به خطا رفته ایم اگر بگوییم دیودودوس و دیگر فرمانروایان یونانی باختری ایجادکننده گان مدنیت شمال هندوکش در قرن دوم و اول ق. م اند؛ زیرا این مردم اند که مدنیت هنر و تاریخ را به وجود می‌آورند و باعث تسلسل و امتداد فرهنگ‌ها می‌گردند. مدنیت یونان باختری‌ها از آن مردم آنست و پدیده‌ای است زاده شرایط اقتصادی طرز تفکر عادت استعدادها و قوه‌های انسانی و عقاید جامعه باختری. البته نقش شاهان یونان باختری در ترویج و انتشار ارزش‌های فرهنگی هلنستیک در آریانای کهن و عقاید موجود در جامعه آریانای کهن بود و طرز دید خاص هنری و کلتوری مردمان آنچه مکتب‌های هنری را در آریانای کهن ایجاد کرده بود (۲۴:۳۰).

هنر مجسمه سازی در دوره هخامنشی‌ها

در حوالی قرن های ۶-۷ ق.م قبایل آریایی ماد و پارسه در غرب ایران روی صحنه می آیند و بقدرت می‌رسند. قلمرو سلطنت مادها در نیمه غربی خاک ایران کنونی محدود می ماند ولی قلمرو دولت پارسه هخامنشی از خاک ایران کنونی و از آنچه که در اصطلاح جغرافیایی طبیعی فلات ایران گویند هم وسیع تر می‌شود و از سیحون و جیحون تا در نیوب ونیل در سه قاره اسیا و اروپا

و افریقا گسترش پیدا میکند. امپراتوری هخامنشی‌ها مدت دو صد سال دوام کرد و درین مدت طولانی در مراکز ایالات باختریش یعنی باختر به مفهوم تمام صفحات شمال هندو کش هاریوه حوزه هری رود هارویتی حوزه ارغنداب و ترنگ زرنگار در انجیان یعنی حوزه سفلی هیرمند و سیستان گندهارا ننگرها به معنی وسیع کلمه که از کابل تا تاکزیلا تمام دره ها رود ابل را در بر می‌گرفت تا تاکوش یا ثت کوش یا کهساران مرکزی افغانستان قلعه های بزرگ باره ها و برجها برای رهایش یا نایب الحکومه که یونانی ها ساتراپ می‌گفتند بشیوه معماری هخامنشی با دیوار های کنگره دار و مرتبه دار که نمونه های آن در تخت جمشید دیده می‌شود ساخته شده بود.

وقتی که کوروش موسس سلاله هخامنشی بابل و خاک های کلد را متصرف شد زبان آرامی در دستگاه اداری ایرانی وارد شد و با داریوش اول ۴۸۵-۵۲۱ ق.م در قلمرو وسیعی بین نیل و سند گسترش یافت چون امپراطوری هخامنشی مرکب از خاک‌های گوناگون ایالات متعدد و اقوام و ملل متمایز بود و زبان‌های مختلفی در آن حرف زده می‌شد. برای استقرا روابط باهمی احتیاج به زبان و رسم الخط واحدی احساس می‌شد و زبان و رسم الخط آرامی این احتیاج را رفع کرد. هخامنشی‌ها در تمام ایالات مربوطه حتی در داخل پایتخت خود از منشی های آرامی کار می‌گرفتند و بدین ترتیب آرامی زبان بین الملل داخل قلمرو ایشان شد چنانی که انگلیسی امروز زبان مشترک کامنولت است. عصر هخامنشی قرن‌های ۵-۴ ق.م از دوره‌های بزرگ تاریخ ایران و افغانستان است و تاثیر مدنی و فرهنگی آن میراث مشترک این دو کشور و این دو سرزمین است؛ یکی از افتخارات این دوره کشیده شدن راه‌های سراسری شرقی است که از کرانه های بحیره روم شوش و تخت جمشید را بهم وصل می‌کرد و از طریق همدان پایتخت قدیم مادها و ری و گرگان به کشور ما می‌رسید و بعد از هرات مرکز هراپوه شاخه شمالی بطرف مرکز باختریش بلخ می‌رفت و شاخه جنوبی آن به زرنگا زرنج قدیم مرکز سیستان و از آنجا به مرکز هیراویتی حوزه ارغنداب

محتملاً به شهر کهنه قندهار وصل می‌شد و سپس بطرف گندهارا ولایت ننگرهار امروز و پارا شاپورا یعنی پشاور و تاکزیلا میرفت و به حوزه سند وصل می‌شد (۲۹: ۲۱).

اسکندر مقدونی امپراتوری هخامنشیان را از بین برد و بدون وقفه در سال ۳۳۰ قبل از میلاد به سرزمین افغانستان قدیم هجوم آورد. دولت یونان- باختری در سال ۱۳۵ قبل از میلاد مرکز خویش را از بلخ به بگرام انتقال داد و مسأله تا جای رسید که در سال ۷۰ قبل از میلاد اول ساکها در جنوب افغانستان به قدرت رسیدند و بعداً شاخه‌ای از قبایل ستی‌ها که به نام یوچی شهرت دارند بلخ را تصرف کردند و سلسله دولتهای یونان - باختری را سقوط دادند.

فتوحات اسکندر و یونانیان در باختر

اسکندر بعد از شکست داریوش سوم، شاه هخامنشی به تعقیب وی به فتوحات جانب افغانستان ادامه داد و برای اولین بار وارد خاک های امروزی افغانستان از طریق آریا (هرات) شد و سپس با عبور از هندوکش وارد باختر گردید. حکمران باختر در این زمان بسوس بود که در هنگام حمله اسکندر به فارس در صفوف سپاه داریوش یکجا با چنگجویان باختر شجاعانه در مقابل اسکندر می‌جنگیدند ولی با شکست داریوش در ۳۳۰ قبل از میلاد در صدد استقلال باختر بر آمده و آماده نبرد با اسکندر شد که متأسفانه به شکست مواجه شده و باختر توسط اسکندر فتح می‌شود. مدتی بعد طغیان‌های آزادی خواهی دوباره در باختر شروع شده ولی توسط قوای اسکندر سرکوب می‌گردید. اسکندر با درک این موضوع که همیشه مورد تاخت و تاز بومیان قرار خواهد گرفت به ساخت قلعه های نظامی و ساختمانهای که به اسکندریه معروف است مبادرت ورزید و در آن سربازان خود را جای داده که یکی از آن بنام اسکندریه دریای آمو در باختر موقعیت دارد. وی همچنان در باختر بخاطر تحکیم سلطه و توانستند امپراطوری بزرگ را با مرکزیت باختر ایجاد نمایند. طبق شواهد مسکوکات حدود ۴۱ شاه و ملکه از این سلسله یونانو باختری در باختر و جنوب هندوکش حکمرانی

نموده اند. مورخین یونانی از آبادانی مشهور باختر (هزار شهر) آب و هوای گوارا و حاصلخیز این خطه به کثرت یاد نموده اند و به گفته «استرابو» در باختر هر چیز تولید می‌شد به غیر از روغن زیتون. آنها از شتر دو کوهانه باختر و دانه های بزرگ جواری در باختر یاد می‌کنند. با حاکمیت یونانیان در باختر و دیگر ساحات افغانستان فرهنگ یونانی برای مدت ها یکجا با فرهنگ بومی این سرزمین مورد استفاده قرار داشت که می‌توان به طور مثال از استفاده الفبای یونانی در نوشته و عناصر ساختمانی چون ستون های به نوع کورنتی، ایونیک و دوریک در ساختمان سازی ذکر نمود.

کشفیات شهر های آی خانم در باختر بیان گر تاثیرات نفوذ هنر یونانی در این مرز و بوم می‌باشد. این شهر که حدود ۳۰۰ قبل از میلاد ایجاد گردیده الی نفوذ ساکها در منطقه ۱۴۵ قبل از میلاد و بعداً حدود ۱۳۰ قبل از میلاد توسط یوچی‌ها مورد آتشسوزی قرار گرفته و ویران گردید. آثار بجا مانده در این ساحه کاملاً متأثر از هنر یونانی بوده و پلان شهر با ساختمان های چون جمنازیوم و معابد ارباب الانواع یونانی مطابق به پلان شهر سازی یونانی بود ولی با آن هم نشانه های از فرهنگ بومی در پلان دهلیزهای قصرها، معابد و خانه ها دیده می‌شد. از ساحه باستانی آی خانم پارچه های از یک تخت عاجی بدست آمده که مشابه به آثار عاجی شهر نیسا در مرو بوده و از هند به این مناطق وارد گردیده اند که بیانگر روابط تجاری با دیگر ساحات تمدنی دنیا می‌باشد. در سال های اخیر همچنان نشانه هایی از ستونهای نوع کورنتی و ایونیک از ساحه تپه زرگران به دست آمده که ممکن شهر دیگر باشد که در زمان سلطه یونانیان در باختر بوجود آمده باشد.

هنر مجسمه سازی در دوره یونانی‌ها (اسکندر مقدونی)

شیوه هنری یونانو باختری

چنانچه از نامش پیداست، مخلوطی از هنر هیکل تراشی یونان، خصوصاً سبک بهترین استاد پیکر تراشی عصر اسکندر Lysippus در افغانستان آنروز مروج و متداول شد. Lysippus متولد سال ۳۹۰ قبل از میلاد بوده و از جمله مجسمه سازان اسکندر بود، که تقریباً ۱۵۰۰ اثر مجسمه

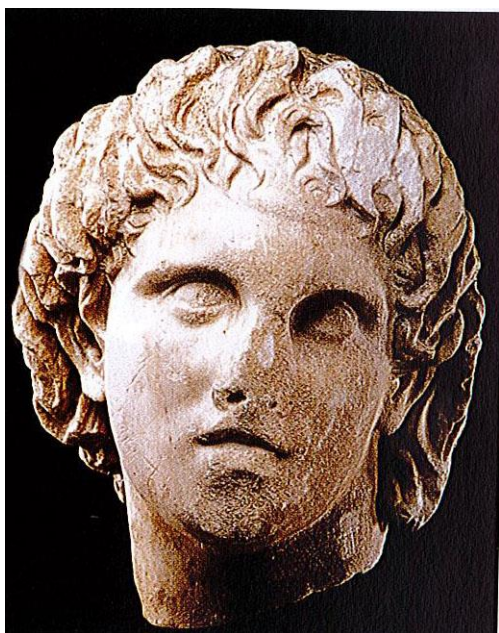


تصویر ۵ مسکوکات یونانی

برونزی از خود بجا گذاشته که اکنون فقط کاپی های آن باقی مانده است. شاهد ادعای ما ارباب الانواع یونانی است که در روی مسکوکات یونانو باختری، زیبایی و لطافت هنر آن دوره را واضح ساخته و ذوق و سلیقه هنری آن دوره را ظاهر می سازد. می توان نشانه های مسوکات آن ها را در (تصویر ۵) مشاهده کرد. در قرن اول قبل از میلاد هنرمندان باختر صاحب شخصیت ممتاز شده

بودند. استادان هیکل تراشی باختر از شیوه کار بهترین کار استاد هیکل تراشی Lysippus الهام گرفتند و با ملاحظه مسکوکات آن، نقاشی و پیکر تراشی را به حد کمال رسانیده اند. استاد کهزاد در تشکیل شیوه هنری گریکو باختر نقش هنرمندان آریایی، خصوصاً باختری ها را اساسی دانسته و چنین تذکر می دهد: «قراریکه از مطالعات و قضاوت "ترور" بر می آید، اختصاص و امتیاز این شیوه، به قریحه هنرمندان محلی باختری ربط زیاد داشت (۲۹:۱۰۱).

هنر گریکو بودیک: هنر یونانی که اساس آن همزمان با فتوحات اسکندر مقدونی توسط یکی از مجسمه سازان مشهور یونان باستان بنام لیسپس گذاشته شده بود مورد قبول و دلچسپی مردم باختر زمین قرار گرفت و از لحاظ مذهبی متاثر از مذهب بودایی که توسط مبلغین هندی به این سرزمین آورده شده بود قرار گرفتند؛ در نتیجه باعث به وجود آمدن فرهنگ گریکو بودیک شد. بودیزم در اوایل قرون میلادی در ساحات تحت قلمرو کوشانی‌ها یعنی افغانستان، پاکستان و شمال هند شکل گیری کرد. (تصویر ۶) تمثال اسکندر کبیر را نشان می‌دهد که به احتمال زیاد توسط لیسپس کار شده باشد؛ چون باستانشناسان ذکر کردند که تنها هنرمندی که جرأت ساختن پیکره اسکندر را داشت لیسپس بود.



تصویر ۶ تمثال اسکندر کبیر، مرمر، سده پنجم

شیوه هنری گریکو بودیک که برخی از هنرشناسان غرب گاهی مبدای آنرا یونان و گاهی به روم یعنی مراودات تجارتی رومی‌ها با شرق نسبت می‌دادند، ملتفت گردیده اند، که باید اساس آنرا در مکتب هنری، یونانو باختری در افغانستان جستجو نماییم که در حقیقت این امر مبدای گریکو بودیک به شمار می آید. شیوه های ذکر شده در خدمت به آئین مخصوص بودایی تظاهر کرده است و در آن کوشانی‌های افغانستان و سبک کوشانی باختر نیز سهمیم هستند. آقای مرحوم

کهزاد در زمینه ابراز عقیده نموده و در کتاب خود تحت عنوان "افغانستان در پرتو تاریخ" می نویسد، که بودائیان هندی جرأت نمایش دادن بودا را در صحنه های هیکل تراشی نداشتند و از روش سمبولیزم کار می گرفتند. نمایش دادن بودا به شکل انسانی برای اولین بار در گندهارا عملی

شد. بدین ترتیب یونانی‌ها و هندی‌ها در خاک‌های خود هرچه که بودند، ولی استعداد و خلاقیت هنری هنرمندان افغانستان به آن روح تازه بخشید (۱۳۶:۳۱).

آقای «فرهاد گشایش» مطلب فوق را تأیید می‌نماید و می‌نویسد: تا پیش از سده نخست قبل از میلاد چهره بودا به صورت نمادین بازسازی می‌شد ولی از آن پس چهره انسانی به خود گرفت، چهره و حالت بودا «عمدتاً به صورت نشسته» در طی گذشت زمان تغییر کرد. نمونه پیکره بودا در قندهار (مربوط به سده چهارم پیش از میلاد) شباهت زیادی به پیکره‌های یونانی دارد (۶۸:۲۶).

به نظر آقای (عالم فرهاد) نویسنده اثر «بررسی عوامل شکل‌گیری و رشد هنر گریکو بودیک در افغانستان» اگر گفته زیر چینی هیوان تسنگ که در شماره دوم ۱۳۴۷ مجله آریانا نشر شده که اولین سازنده گان تمثال بودا را هیکل تراشان هیلورا دانسته و آقای کهزاد نیز این مطلب را تأیید نموده و جناب فرهاد گشایش اشتباه نموده باشد، زیرا همچنان نماد سمبولیک بودا در قرون نخست قبل از میلاد را تأیید میدارد بوداستوا در عهد امپراتوری کوشانی‌ها یعنی کنشکای کبیر در گندهارا صورت پذیرفته است. چنانچه در جای دیگری نیز این مطلب تأیید شده و تذکر به عمل آمده، که هنر هلنستیک که اساس منطقی و عقلی داشت به طور افسانوی به بودیزم شرق برخورد و آمیخته گردید بودیزم در مراحل ابتدایی انکشاف خویش راه درستی را در تجسم بودا به شکل انسانی نیافته بود و حضور بودا را توسط علائم و نشانه‌ها نشان میدادند (۳:۳۱).

همچنان مرحوم کهزاد در جلد دوم «تاریخ قدیم افغانستان» به اساس شواهد آثار «معبد سانشی در حوالی بمبئی» نشان می‌دهد، که در قرن ۳ و ۴ قبل از میلاد هنوز هم هنرمندان هندی جرأت نمی‌کردند، که بودای خود را به شکل انسانی نمایش دهند و در هر صحنه و هر نقطه که

وجود وی لازم بود با علایم و سمبولها از قبیل چتر یا درخت «بودهی» با علامت پای بر زمین اکتفا می‌کردند، یعنی صحنه‌های هنری شان را سمبول و علایم فرا گرفته بود (۱۳۵:۱۵).

خلاصه در موردچنین نتیجه گیری می‌کنیم که برای اولین بار در گندهارا چهره بودا به شکل انسان هیکل تراشی شده و مناطق نزدیک به گندهارا طبعاً از این امر متأثر است.

برای اولین بار اصطلاح گریکو بودیک توسط پروفیسور الفرد فوشه به کار رفت و در مناطق مختلف حوزه گندهارا پیدا شده و به یقین که پیکره سازی و یکی از مکاتب هنری که بر مکتب متهورا ساحه مربوط ب math یا mat فزونی گرفت، همین مکتب هنری و تهذیب یا فلسفه، تعالیم جدید بودایی نسبت به سایر ادیان بود (۶۹:۳).

این موضوع را می‌توان به صورت خلاصه چنین گفت که گریکو بودیک شیوه هنری است، که اساساً با الهامات هنری یونانی و مفکوره‌های مذهبی بودایی به میان آمده و این دو پدیده و دو طرز تفکر (هنری و مذهبی) در خاک آریانا و در سرزمین افغانستان به هم یکجا و مخلوط و ترکیب گردیده و بالآخره عامل ترقی این شیوه هنری هنرمندان محلی بود، که خود هم از لحاظ عقیده راسخ مذهبی و هم از لحاظ تخنیک کار هنری استاد بودند و بیشترین مطالعات و پژوهش در این عرصه در گندهارا شرقی صورت گرفته است (۵۲:۳۷).

در این جا دانشمندان شیوه گریکو بودیک را به صفت گندهارا خوانده اند، ولی تعیین مهد و جایگاه آنرا به تحقیقات افغانستان معطل گذاشته تا کشفیات در بلخ مرکز شاهان مستقل یونان باختری. به منظور اینکه عامل ایجاد هنرگریکو بودیک خوبتر مطالعه شود باید در مرحله اول هنر یونانی و در مرحله دوم اشاعه دین بودایی مورد تحقیق و پژوهش قرارگیرد. هنر گریکوبودیک یگانه شیوه هنری است که تقریباً بیش از سه قرن در حیطة حاکمیت سیاسی و معتقدات مذهبی کوشانی قرار داشت «بنجاومین راولند و کوما اسورچی معتقد اند که این شیوه هنری در عصر

امپراطوری کنشکا رشد و تکامل نموده است. «سرجان مارشال» بعد از حفریات تکسیلا به این باور شد که هنر گریکو بودیک نه تنها در عهد امپراطوری مذکور به اوج خود رسید بلکه به وسیلهٔ اخلاف آنها تا آخرین نقطهٔ شمال دره‌های کابل گسترش یافت، ولی به هر صورت آنچه که همهٔ این مشکلات و تناقضات کرونولوجی را که مربوط به یکی از شاهان کوشانی یا قبل از آن در دوره «ساک‌ها» و فراتر از آن یعنی یونانو باختری می‌گشاید، می‌باشد، پژوهش‌های علمی و تحقیقات باستانشناسی است، که در جهت مبدأ و ارتقای آن متکی به کاوش‌های علمی طرح‌ها و نظریات نقش بزرگی را ایفا نماید.

طرز تهیه تجسمات بودا و بوداستوا شرط اساسی ساختار معابد بودایی است که این تجسمات محور مرکزی موضوعات را در یکی از معابد تشکیل می‌دهد. بناً با در نظر داشت نظریات عده‌ای از دانشمندان در اوایل هنرمندان گندهاری و باختری سعی ورزیدند که با پیروی از سنت هنری یونانی، تجسمات را از سنگ (چونه و شیست) بوجود بیاورند، از آن جمله ما وقتی پیکره‌های معابد بودایی را در دره‌های کابل (منبع آغاز هنر گریکو بودیک) ملاحظه می‌نماییم، هر دو نوع حالات تجسمات بودایی یعنی بوداها بودستوها در شمال (باخترزمین ساحات کندز) و در جنوب در ساحهٔ بگرام – کاپیسا، ساحات کوه صافی، ده سبز، قول نادر، شترک و غیره محلات عموماً مجسمه‌های بودا از سنگ شیست سبز گونه نرم ساخته شده و تمامی ریلیف‌های ستوپه‌ها و حتی ساحات پرادکسینا (Pradasina) یا دهلیزهای اطراف از همین سنگ کار گرفته شده است، زیرا در این سنگ تمامی ویژه گی‌های هنری یونانی می‌تواند تحقق یابد، به این معنی که ساختارهای تجسمات بودایی با در نظر داشت موجودیت محیط مناسب و استفاده از مواد آن در گسترش انکشاف ایجاد معابد و تجسمات مذهبی نقش بس عمده را دارا بوده و در دامنه‌های هندوکش تا سرحدات مراکز گندهارا به همین شیوه برخورد صورت گرفته است. حفاری سالیان ۱۳۴۴-۱۳۴۵ که توسط باستانشناسی

افغان در خم زرگر کاپیسا در دامنه های کوه موری (Morie, M) صورت گرفت مشاهده شد، که ستوپه های مرکزی که در آن سرستون ها و پیلستر (Pilaster) ها همه از انواع شیست ورقه‌یی مورنتی (Corenthiou) و مجسمه‌های یافت شده بوداها و بودستواها، صحنه‌های از تحفه دهندگان و راهبین در حالت عبادت و نیز تجسمات حیوانات مانند شیر در دو بازوی تخت بودا را محافظت می‌نماید، همه و همه مربوط به مواد سنگی شیست بوده و این شیوه تا قرن دوم و سوم میلادی در ساحات شمال غرب حوزه هنری گندهارا ادامه پیدا نموده است.

حفاری سالیان ۱۹۴۱-۱۹۳۶ پروفیسور ژوزف هاکنی فرانسوی در بگرام و گیرشمن R. Ghirsh man a.Prof. Hackin در بگرام سوم، قول ناد، شترک موئید آن است که آن‌ها در مرحله بندی مواد تجسمات و معماری تیوری‌های جدیدی را مرزبندی نمایند.

به همین گونه در سرحدات جنوب شرقی و شرقی دره‌های کابل یعنی از سرحدات حوزه کابل و تا دره‌های خیبر را می‌توان منابع معینی ایجاد و صومعه‌ها، معابد سراوستی و ادین بودای، تجسمات بودایی از نظر ایکو-نوگرافی در قالب ستوک (Stuck) و نیز گل پخته و خام، برونز و بعضاً چوب مطالعه نمود. این که بین مواد سنگی و ستوکی، یا گلی چه زمانی شیوه بر آن طرح ریزی و استفاده از یکی این مواد مطرح گردید، کاریست دشوار و من به این باور هستم که آغاز تجدد و انکشاف مکتب هنری گریکو - بودیک از بطن کاربرد مواد یکی پی دیگری بوجود آمده و زمانی هم هر دو مواد در یک برهه از زمان و تاریخ در ساخت پیکره‌ها و تجسمات مبادرت صورت گرفته است (۵:۲۴).

سوابق تاریخی و زندگی نامه بودا

کشور ما شاهد وقایع تاریخی زیادی بوده، داشته‌های فرهنگی مختلف را در سینه خود پرورانیده و شواهد موثق باستانی را در آغوش خود حفظ کرده است. از جمله داشته‌های فرهنگی که این سرزمین باستانی آن را در خود پرورانیده و گسترش داده یکی هم بودیزم می باشد. این آئین اصلاً از سرزمین هند قدیم منبع گرفته و در عصر آشوکا شاه موریائی قرن سوم به کشور ما انتشار یافت و بعد ها بود که در شرق آسیا نیز منتشر گردید. مهاجران که یکی از دانشمندان هندی بود درباه بودیزم میگوید: "بودیزم آئینی است که مقام آن را در تاریخ ادیان هندی احراز کرده است. نه تنها شرایط ورود با این آئین برای هندی ها باز بوده بلکه برای تمام طبقات جامعه و خارجی ها نیز آزاد بوده است. چنانکه در سایر جاها مانند سیلون (سریلانکا) برما- تایلند، کمپوچیا- آسیای مرکزی، چین، نیپال، تبت و ممالک اندونیزیایی و در نهایت کوریا جاپان و منگولیا منتشر شده است."

بودا بصورت عام و جامع به معنی « بیدار شده یا تنویر شده» که گویا نام خاص نه – بلکه صفت یا لقبی است که در اثر ریاضت خاص و مشکل می‌تواند بدان متصف گردد.

(سی دها رتاگو اتاما بودا) موسس آئین بودیزم است که یکی از بزرگترین آئین های جهان می باشد و بالنوبه در نوع خود کلتور و فرهنگ عظیمی را بوجود آورده که شامل صنایع، هنر مهندسی، هیكل تراشی و انواع آثار ادبی از قبیل پالی- سانسکریت- چینائی- تبتی و یکعده زبان های دیگر می گردد. در زبان سانسکریت ذکر شده – بودا به شخصی اطلاق می شود بنام (گواتامابودا) که وی تا امروز به همین نام شناخته شده – همچنان (بودا) در پالی نیز همان گواتامادا می باشد.

گرچه ما آنقدر معلومات موثق در مورد زندگی گواتاما به دسترس نداریم و معلومات دست داشته ما روی کار پژوهندگانی اتکا دارد که از روی روایات مستندی که بشکل اشعار و قصیده

باقیمانده است. شرح حال بودا که در این کتاب روی متن پالی از تریپیتیکا (سه سبد) که برای سه شاگرد بودا یعنی کاساپه- اننداوا و پالی منسوب می باشد اتکا دارد. متن پالی و سانسکریت کتاب مذکور را از طرف دانشمندان محققان بحیث قدیمترین ریکارد و متن راجع به این موضوع قبول گردیده است.

وی در سال ۵۶۲ ق.م در قلمرو سکاپای گپلا وستو یکی از شهرهای سرحدی نیپال و هند امروز پا به عرصه وجود گذاشته است. پدر بودا «سودها دانا» پادشاه و مادرش «مکلهم هامایا» نام داشت. بودا به خانواده‌ای بنام گشائرایا از فرقه های مذهبی و جنگجوی تعلق و ارتباط داشت. داستان زندگی بودا با خوابی تطابق یافت که مادرش (Maya) قبل از ولادت وی دیده بود. مادرش خواب دیده بود که یک فیل زیبا و قشنگ و سفیدی مانند نقره از یک طرف پهلویش داخل رحم یا شکمش می‌گردد. وقتی تعبیر این خواب از برهمن‌ها (کشیش‌های هندو) پرسیده شد- ایشان چنین تفسیر و بیان کردند که: این موجود داخل رحم پسری خواهد بود که در نهایت یک پادشاه جهانی و یا یک بودا (بزرگ شده و تنویر شده) خواهد شد.

بعد از ده ماه هنگامیکه ملکه با ندیمه‌اش جهت بازدید پدر و مادر خود دیواداها مرکز قلمرو امروز بنام رومیندای (Rummindi) نامیده می‌شود که فعلاً در قلمرو نیپال قرار دارد- و جهت یاد بود و بزرگداشت این واقعه مهم و معتبر در آنجا پایه برجاست و زیارتگاه بودائیان و یک محل قابل توجه سیاحین گردیده است. به مجرد شنیدن خبر ولادت این پسر (بودا) یکی از دانشمندان آنوقت بنام آسیتا (Asita) که بصفت کالایوالا نیز یاد میشد معلم و مشاور مذهبی و دینی سودها دانا پادشاه نیز بود بدیدن طفل نوزاد رفت تا او را از نزدیک بنگرد. معه‌ذا از روی علایم خجسته و فرخنده‌ای که در وجود طفل مشاهده کرد تشخیص داد که این طفل روزی بودا خواهد شد. این شخص که پیر و

ناتوان بود متأسف شد از اینکه حیات موقتش نخواهد داد تا بزرگی طفل و یا روزگاران تنویر شدن او را به چشم سر مشاهده کند از آنرو به گریستن پرداخت (۷:۲).

هنر مجسمه سازی و نقاشی یونان و تاثیرات آن در افغانستان

سرزمین یونان در سمت جنوب اروپا در کنار دریای مدیترانه شرقی واقع گردیده است. یونان گرچه از نظر وسعت و اراضی کوچک بوده اما در حصه رشد هنر و فرهنگ سهم بزرگی را ایفا نموده است. یونانیان در سده‌های ششم الی چهارم ق.م تمدن درخشان و برجسته‌ای را برای جامعه بشریت به وجود آوردند. این دوره را امروز بنام عصر کلاسیک مینامند. عصریکه در آن هنر، معماری، مجسمه سازی، نقاشی و فلسفه یونانی به نقطه اوج خود رسید. تاثیر این هنر و فرهنگ خیره کننده بر فرهنگ های بعدی ژرف و دیرپا بود. پیدایش فرهنگ با شکوه یونان باستان پیشامدی ناگهانی یا اتفاقی نبود، بلکه طی قرون متمادی تمدن یونانی بوجود آمد که پیشینه اش به عصر مفرغ میرسید (۱۴:۵).

در مورد هنر یونان باستان میتوان گفت، این هنر یعنی همان پدیده تاریخی که طی قرون بسیار پیوسته منبع الهام پرور تمامی هنر و فرهنگ اروپا و احیاناً نفوذها و تاثیراتی در هنر و فرهنگ خاورزمین از جمله افغانستان بوده است. هنر یونان اصالتاً هنری طبیعی شناخته شده است و هدف عمده آن دست یافتن به کمال صوری و زیبایی با رعایت اصول نظم، تعادل، تناسب، توازن و محاسبه فنی بوده است. برای پی بردن به هنر و فرهنگ یونان باستان باید به دو پدیده عمده آن معلومات حاصل کرد، یکی اساطیر یا مجموعه معتقدات دینی و افسانوی مربوط به ارباب الانواع، الهه ها و عفریتان و روابط کینه توزیهای شان با یکدیگر و نیز مداخلات و میانجیگریهای شان در زندگی آدمیان است و دیگری منظومه حماسی ایلیاد اثر هومر نخستین شاعر بزرگ و بلند آوازه

یونان در سده احتمالی نزدیک به هزار ق.م و آن گزارشی است قهرمانانه و شاعرانه از جنگ اساطیری را به میان کشید و به سقوط و آتش سوزی و غارت تروا منجر شد (۸۱:۱۸).

خانمانسوز یونان و تروا که مدت ۱۰ سال ادامه یافت و وخامت آن بجایی رسید که پای خدایان بیشترین تاثیرات هنر یونان در افغانستان را در سکندریه آمو یعنی ساحه آی خانم بخوبی می‌توان مشاهده نمود. (تصویر ۷) مربوط یونانو باخترا اثری است که از آی خانم بدست آمده است.



تصویر ۷ لوحه‌ای که در آن کوبله توسط دو شیر کشیده می‌شود، پایگاه باستان‌شناسی آی‌خانم، سده دوم پیش از میلاد

مجسمه سازان یونانو باخترا با الهام‌گیری از آفرینش‌های هم مسلکان سلوسیدی شان در آسیای مرکزی روش «اکرولیت» را برای مجسمه‌های دارای ابعاد بزرگ بکار می‌بستند، بدین معنی که

فقط قسمت هاي برهنه تندیس ها (روي، دستها و پاها) از سنگ تراشیده شده و متبایي قسمت هاي بدن را از يك ساختار چوبي پوشیده با تکه یا خاك رس مي ساختند.

این روش برای ساختن تندیس معبد مركزي آی خانم که ابعاد بزرگتر از حد طبیعی داشت بکار رفته بود، چنانکه پارچه هاي انگشتان يکي از پاهای مجسمه بجا مانده است که از سنگ مرمر تراشیده شده بود و معلوم می شود که کار استادی زبردست بوده است. گذشته از چنین مجسمه هاي بزرگ برای تراش پیکره هاي دارای ابعاد متوسط و کوچک صرفاً از سنگ یعنی از همان آهک نرمی که معماران بکار می بردند، استفاده می شد که روشی در مجموع محافظه کارانه ولی با نتیجه عالی بود. بدین صورت پیکره کوچک مردی برهنه با تاجی از برگ بر سر با قیافه زیبا همانگونه ریدک خوش اندام برهنه بی را می شاید، با ردای افکنده بر بازو بشکل نیمرخ روی سنگ قبری قرار دارد که این نمونه مشخص یونانی است (۱۹:۵۲).

در شهرک یونانی آی خانم می توان از مجسمه اي که امکان دارد يکي از مسؤولین و مربیون امور تربیت بدنی باشد نام برد و براساس گفته پروفیسور پول برنارد این مجسمه بکلی یکی از شیوه های هنر پیکرتراشی یونانی است که از نظر تناسبات وي به گونه چهار بعدی ملاحظه میشود و از مرمریست نه کاملاً سفید بلکه مرمر درجه دوم است که شاید از کوه های رستاق آورده شده باشد. پیکره های سنگ آهک بیشتر در طرز و شیوه مجسمه سازی دوره یونانوکوشانی در معبد سرخ کوتل ملاحظه می شود. وقتی دو اثر نیم تنه که یکی آن صرف دارای بالاپوش و پیراهن تیپ باختری شمال مرصع و دیگری شلوار چین خورده و چموس های تیپ مردمان ساکائی و سغدی شباهت دارد که ما آنرا پوشش هند و سیت می دانیم، توام با قسمتی از پیکره ایستاده دیگری که بعد از سال ۱۹۷۵- ۱۹۵۱ به اثر حفاری از سرخ کوتل توسط دوکتور شلومیرژه بدست آمده و کلاً از سنگ آهک بوده

و در مجموع کلیه آثار مربوط به این دوره بیشتر مواد آن از سنگ آهک است که از آن هم معماران و هم کتیبه نویسان و همچنان پیکر تراشان استفاده نموده اند (۱۸۸:۲۵).

معبد یونایی آی خانم

بر اساس نظریات دانشمندان فرانسوی این معبد شبیه معابد دوره پارت و معابدیکه در سوریه ساخته شده بود، بوده می‌تواند. معبد نسبتاً دارای ویژه گی‌های آسیایی بوده و در داخل آن مجسمه بودا به بزرگی انسان و طوریکه ملاحظه می‌شود در جریان حوادث یا حملات ساکها و یوچی‌ها در مراحل مختلف تمامی هیکل رب النوع از بین رفته صرف یک پای با چپلی آن باقیمانده بود و بر اساس تزئینات و علایم آن می‌توان آن را معبد زوس یا هیکل زوس دانست (تصویر ۸) پای زیوس (۵۵:۱۴).



تصویر ۸ نیمه پای زیوس

اولین شکل بودا

اولین مجسمه بودا که مربوط ارت گریکو بودیک بود توسط «ژرارد» در سنه ۱۸۲۴ از اطراف کابل به دست آمد؛ بعداً در تمام قرن ۱۹ از ساحه گندهارا یک تعداد زیاد اشکال بودا خواه به صورت مجسمه و یا به صورت کندن کاری رسماً به دست آمده است.

قبل از بوجود آمدن ارت گریکو بودیک در هند شکل بودا به صورت انسان هیچ گاه یافت نشده و همیشه او را توسط سمبول‌ها مجسم می‌کردند که سمبول تولد بودا توسط گل لوتوس – رسیدن به معراج توسط یک درخت با برگهای نوک تیز فی کوس یلجوزه اولین تبلیغات توسط (رابه چکره) مرگ او را توسط استوپه و بعضی اوقات برای این که موجودیت بودا را نشان بدهند تنها یک یا دو پا ترسیم می‌کردند و این تجسم بودا نه تنها در حوزه گندهارا بلکه در متوراء نیز دیده شده است. بعضی از دانشمندان آرت و مذهب بودایی تصور می‌کنند که شیوه آرت هندی در گندهارا و متورا این پرابلم را حل نموده است و تحت علایم مخصوص این مسئله روشن گشته است و این هر دو مکتب برای اولین مرتبه بودا را به شکل انسان واقعی ترسیم کرده اند؛ مگر فراموش نباید کرد که به جز از بعضی علایم عمومی که بودا رامی‌بایست مکتب متورا کاملاً شیوه هندی را پیش گرفته در حالی که مکتب گندهارا همیشه تحت تأثیر مکاتب غربی بود و برای همین مطلب است که تا به امروز علماء قادر نشده اند تا در این باره به صورت اساسی ابراز نظر کنند و اولین شکل بودا را در مکتب متورا یا گندهارا تعیین نمایند؛ زیرا این دو مکتب تقریباً در عین زمان فعال بود و از نقطه نظر جغرافیایی از همدیگر فاصله زیاد ندارند. همچنان هر یک از این دو مکتب در عصر کنشکای کبیر مربوط که امپراطوری کوشانیان بوده (آغاز قرن دوم) و مسکوکات این امپراطوری در نقاط مختلف امپراطوری مذکور به دست آمده روی یکی از مسکوکات او شکل بودا ترسیم شده است و نوشته آن به زبان یونانی کلمه بود. از روی این سند تاریخی معلوم می‌شود که بعد از قرن دوم شکل بودا در لباس انسان رواج نداشت (۷:۱۷).

قدیم‌ترین معبد بامیان

قدیم‌ترین تذکراتی که راجع به قدیم‌ترین معبد بامیان در دست است فقره کوتاه و مختصری از زایر چینی "هیوان تسنگ" است که می‌گوید: «یک پادشاه قدیم آن را آباد کرده است». تاریخ

این دره شهیر یا بهتر بگوییم تاریخ عمرانی بودائی بامیان با این فقره آغاز می‌شود. همان طور که نگارشات زایر موصوف عموماً بهترین رهنمای کاشفین معاصر محسوب می‌شود. این فقره او را علمای باستانشناسی فرانسوی تمهید تحقیقات خویش در بامیان قرار داده و در اطراف آن نظری او عملاً داخل اقدامات شدند.

موسیو فوشه بعد از اینکه وضعیت مساعد صفحات بلند و عمودی جدار کبیر بامیان را کنار شاهراه بین هند و بلخ شرح می‌دهد به این می‌پردازد که آیا شروع اولین آبادی بودائی بامیان مثلاً تاریخ عمران معبدی را که "پادشاه قدیم" آباد کرده بود و شاید هسته انبساط عمرانات آینده شده به کدام عصر نسبت دهیم؟ موسیو فوشه خودش جواب این سوال را داده و موسیو هاکن در مطالعات خود در جلد اول و دوم آثار عتیقه بودائی بامیان به استناد آن تحقیقات خود را ادامه می‌دهد. از روی نظریات ایشان چنین بر می‌آید که "شاه قدیم" که اسم او را متاسفانه زایر چینی مجهول گذاشته سومین پادشاه دودمان کوشانی "کنیشکا کبیر" است که امپراطوری کوشانی در عصر زمام داری او به متنهای قدرت، شکوه و ترقی رسیده بود؛ بنابراین تعمیر اولین معبد بودائی بامیان را که شاید به امر کنیشکا آباد شده بود می‌توان موافق به نظریات علمای فوق الذکر به اواخر قرن اول مسیحی نسبت داد. زایر چینی موقعیت معبد "پادشاه قدیمه" را به طرف شرق هیکل عظیم ۵۳ متری قرار می‌دهد از این معلوم می‌شود که اولین معابدی که در هوای آزاد دریای جدار کبیر بامیان بنا یافته بود در میان دو هیکل بزرگ و قریب‌تر به بت خورد یا مجسمه ۳۵ متری در حوالی «دیر کنیشکا» وقوع داشت؛ چون متاسفانه این معابد دریای جدار بلند واقع بود نفوذ در مرور زمانه بر گنه های بزرگ احجار را از آن جدا کرده و با سقوط آنها معبد کنیشکا و دیگر معابد پیوست و متصل آن تحت پارچه های احجار ویران و پنهان مانده است. تنها اثری که از آبادی در هوای آزاد باقی مانده

بقایای یک ستوپه بزرگ است که به طرف شرق هیکل ۳۵ متری کمی دورتر از پای جدار کبیر و دورتر از خطر سقوط احجار دیده می‌شود.

مسئله قابل دقت این است که معبد "پادشاه قدیمه" یعنی اولین معبد در هوای آزاد او این هیکل بزرگ ساکیامونی بودا اولین معابد تراش شده در دل کوه همه تقریباً در یک منطقه دره بامیان در مجاورت اراضی هیکل ۳۵ متری وقوع داشته (تصویر ۹) موسیو هاکن در کتاب " آثار عتیقه بودایی بامیان از روی موقعیت معبد پادشاه قدیمه و پاره ملاحظات دیگر در زمینه معماری، هیکل تراشی و نقاشی نقطه‌ای را که در آن باید آثاری از معابد اولیه بامیان کشف شود معین نمود (۲۲:۳۴).



تصویر ۹ www.google.com.af/ ۱۵,۱,۱۳۹۶

فندقستان

دورتر از چاریکار شاهراه شمالی افغانستان داخل دره غوربند می‌شود و رود خانه‌ای که به همین نام یاد می‌شود از کج و پیچی‌های تنگ دره از کناره‌های کشتزارها و مزارع سبز می‌گذرد. گاه به گاه دهکده‌هایی می‌آید و کاروان سراهای نیمه ویرانه با دیوارهای کنگره دار پخسه‌یی و خشت خام جلب توجه می‌کند.

در بعضی مواسم سال قبیله‌هایی کوچی و هزاره با شترها و رمه‌های خود دم راه می‌آیند ولی معمولاً لاری‌ها و تانکرها (موترهای مخازن پترول) در این جاده به طرف گردنه‌های شمالی و سرحدات روسیه رفت و آمد دارند.

هیئت باستانشناسی فرانسوی در یکی از تپه‌هایی که بر دره غوربند حاکم است، معبد فندقستان را کشف کرد و آثار مکشوفه از نقطه نظر ارتباط به هنر آسیای مرکزی در خور کمال اهمیت است. در ۱۹۳۶ در اثر طغیان آب‌های بهاری چند سری پیدا شده و به موزه کابل رسید و در اثر کاوش‌های باستانشناسی یک آبدیه منکشف شد که برای تاریخ بودائی در ترکستان غربی فوق العاده اهمیت دارد. از روی کشف چند عدد سکه یفتلی و خسرو دوم ساسانی (۶۲۸ - ۵۹۰) باید تاریخ این محل را در قرن هفتم تعیین کنیم؛ و چون مسکوکات در ظرفی پیدا شده و آن هم به طریق تحفه تقدیم گردیده بنای معبد را می‌توان به دوره‌های قدیمتر نسبت داد. از جمله آثار به دست آمده از این معبد یک هیكل بدست آمده که از گل ساخته شده و رنگ آمیزی شده و گفته شده که هیكل یکی از مالکان معبد است (تصویر ۱۰).



تصویر ۱۰. هیكل پکی از مالکان معبد فندقستان مجسمه اصلاً از گل ساخته و رنگ آمیزی شده. ارتفاع ۲۸،۵ سانتی متر.

پلان این معبد که بالای تپه مخروطی شکل در فندقستان آباد شده بود مانند سایر معابد بودائی

گندهارا و افغانستان بود (۱۱۶:۶).



• تصویر ۱۱ فندوقستان غوربند ، احتمالاً دوران بودایی، موزه کابل
تابستان ۱۳۸۹ خورشیدی، فاضل کیانی

مدنیت افغانستان در دوره کوشانی‌ها و آغاز مکتب گریکو بودیک

امپراطوری کوشانیها

در تاریخ افغانستان دوره کوشانی‌ها دوره پر شکوه مدنیت می‌باشد. این دوره نه تنها از نگاه قدرت سیاسی غنای مالی و پیشرفت روابط تجاری مهم است بلکه در این دوره مدنیت آریانا از نگاه تجسس عقاید مذهب بودایی و مدنیت های دیگر از نگاه ایجاد مکتب های هنری نقش عمده را در تاریخ مدنیت جهان دارد. کوشانی ها اقوام صحرا نشین بودند که به خاطر حملات مغول‌ها مجبور به مهاجرت از وادی آمو به جنوب و وادی کابل گردیده اند. این واقعه بین سالهای ۱۴۰ ق.م تا ۱۳۰ ق.م صورت گرفت.

امپراطوری کوشانی ها در آسیای مرکزی در نخستین قرون تاریخ ما همپراز رومی ها، چین و پارتها بودند و اکنون از لابلاى اوهام سر بر آورده تا مقام شایسته خود را در تاریخ جهان احراز کند. دوهزار سال پیش آسیای میانه، افغانستان، هند شمالی، پاکستان غربی و ایران شرقی یک دولت واحد و پهناور را پایه گذاری کردند که تمام سواحل بحیره اورال را تا هند به هم پیوست.

این امپراطوری که خود را کوشان مینامید، با امپراطوری های بزرگ آن عصر روم، پارتها و چین همسری می کرد و یکی از حلقه های مهم سیاسی را در دنیای کهن تشکیل میداد. امپراطوری کوشانیها در تاریخ تمدن آسیایی یک سلسله رویداد های مهم را در بردارد.

این نه تنها حیثیت سمبول وحدت سیاسی بین بسیاری از مردم و نژادهای مختلف را داشت، بلکه به طور کلی دوران نوینی را در انکشاف فرهنگ آسیا و جهان عرضه نمود. دوران بزرگ هنر گندهارا به عصر سلسله کوشانیها تعلق دارد. در عصر کوشانیها بودیزم به سرعت از هندوستان در سرتاسر امپراطوری پخش و از همان آغاز به چین انتشار یافت.

هنرمندان کوشانی با مهمترین نوآوری آن عصر مجسمه سازی بودایی را غنا بخشیدند. تصویر بودا را به شکل انسان در آوردند. کوشانیها نه تنها از ایجاد مفکوره های بزرگ عصر و پیروزمندانه هنری در قلمرو خود پشتیبانی به عمل آوردند، بلکه با مراکز بزرگ فرهنگی دنیای باستان نیز تماس نزدیک برقرار ساخته و شاهراه مهم بین چین و روم را تحت نظارت خویش قرار دادند. در اوایل عهد مسیح امپراطوری نیرومند کوشانیها در شرق چین و در غرب با پارتها همسرحد بود و مراکز قبلی پراکنده و دورافتاده فرهنگی دنیای باستان از جزیره بریتانیا تا سواحل بحر آرام در تحت اداره روم، پارتها و چینیها و کوشانیها قرار داشت. این چهار امپراطوری بزرگ توسط یک سیستم پیچیده وابستگی ها نزدیک و تبادلات در بین شان همبستگی برقرار ساخته بودند. نخستین شاهراه بازرگانی که به نام شاهراه ابریشم شهرت داشت که از چین تا مدیترانه امتداد می یافت و

از قلمرو کوشانی‌ها و پارتها عبور می‌کرد. پیش از هزار سال قبل از آن که کشتی‌های واسکو دوگاما به صورت منظم در بحر هند و بحر احمر به شنا افتاد. این مناطق توسط رومی‌ها فتح و نواحی غربی هند به کوشانیها متعلق بود. در عین زمان راه‌های مهم خشکه در سراسر بیابانها از آسیای مرکزی تا اروپای شرقی و شهرهای قدیمی سواحل بحیر سیاه گشوده بود. سکه‌های حکمرانان کوشانی در کیف، حبشه، اسکاندیناوی و همچنان در شهرهای امپراطوری قدیم نفوذ داشتند و بر علاوه سکه‌ی رومی‌اگوست تیر یوس در غرب و جنوب هند کشف شده است.

عصر کوشانی‌ها نه تنها ادامه ساده روابط متمر بین شرق و غرب بوده، بلکه از لحاظ کیفی مرحله تازه‌ای از انکشاف و تکامل این روندهای مهم تاریخی و فرهنگی به شمار می‌رود. بیش از یک قرن می‌گذرد که دانشمندان برای نخستین بار مطالعات خود را درباره عصر کوشانی‌ها آغاز کردند و منشأ و ظهور کوشانیها با وجود تذکرات و یادداشتهای تاریخی مهمی که توسط یونانیهای قدیم، رومی‌ها و چینی‌ها بجا گذاشته شده تا این زمان در لابلای موهومات قرار داشت. امروز تلاشهای پیگیر دانشمندان و محققین کشورهای مختلف به اضافه کشفیات باستانشناسی متدرجاً گذشته پوشیده‌ان‌ها را روشن می‌سازد. اگر بر مطالعاتی که یونسکو درباره مدنیتهای آسیای مرکزی که یک بخش آن راجع به کوشانی‌ها اختصاص یافته نظر اندازیم به سال ۱۹۶۸ در شهر دوشنبه به اشتراک محققان کشورهای مختلف کنفرانس بین‌المللی درباره تاریخ باستانشناسی و فرهنگ آسیای مرکزی در عصر کوشانی دایر نمود.

تاریخ کوشانیها دورانی را که شامل پنج قرن می‌شود، دربر می‌گیرد. این دوران از زمان سقوط دولت یونان و باختر در قرن دوم یا اول قبل از میلاد تا ظهور امپراطوری یفتلی‌ها یا هون‌های سفید در آخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم طول می‌کشد.

معلومات پیرامون سال‌های اول دولت کوشانی‌ها بسیار کم است ولی امروز به صورت عمومی این واقعیت تایید می‌شود که دولت کوشانی‌ها به واسطهٔ بادیه نشینان که شهزادگان حکمروایی آنها به خود نام سلطنتی کوشانی (یادداشت‌های تاریخی چینی‌های کوچی شوان Kapi – Shuang) اختیار کرده بودند، تاسیس گردید.

کنیشکا به عنوان یکی از بزرگترین حامیان هنر و مذهب شناخته شده، وی گندهارا را به سرزمین واقعی بودایی مبدل ساخت. اگر دقت شود شکیبایی مذهب نیز یکی از مشخصات برجسته تمدن کوشانی‌ها م باشد. کنیشکا چهارمین شورای بودایی‌ها را برگزار نمود و به طور عمومی اعتقاد بر این است که طریقهٔ بزرگ در بودیزم در زمان سلطنت وی قوام یافت. اضمحلال قدرت یونانی‌ها به هیچ وجه منجر به انحطاط ارزش‌های سیاسی و فرهنگی باختر و مناطق همجوارشان نگردید. سلطنت‌های یونانی قبلاً در باختر و هند مقارن قرون اول و دوم میلادی از تمدن مدیترانه جدا و به یک گروه جنگی برایشان بر حال متشتت تبدیل گردیده بودند (۵:۳۹).

کنیشکا

معمولاً کوشانی‌های بزرگ را به دو خاندان سلطنتی تقسیم می‌کنند: یکی از خاندان «کد فیزس» که از حوالی ۴۰ مسیحی تا حوالی ۱۱۰ مسیحی تقریباً ۷۰ سال سلطنت آنها دوام کرده است و دیگر خاندان «کنیشکا» که بعد از وقفه تقریباً ده ساله از حوالی ۱۲۰ مسیحی تا نزدیکی‌های ۲۶۰ مسیحی سلطنت ایشان طول کشیده است.

کنیشکا موسس همین خاندان دوم کوشانی یک تن از پادشاهان خیلی معروف افغانستان قدیم است و شاید بزرگترین پادشاه دوره های پیش از اسلام مملکت باشد. مسکوکات، کتیبه ها، داستان‌ها، مأخذ تحریری، از او حرف می‌زنند. بیشتر از همه قصه و داستان اطراف او شخصیت او را فرا گرفته و این بزرگترین نشان بزرگی این پادشاه مقتدر است که اداره نام و شهرتش را از چوکات سرحدات آریانا بیرون کرده و در هند، تبت، ترکستان و چین برای چندین قرن منتشر ساخته است. داستان های بودائی، کنیشکای d و کوشانی را بیشتر به پادشاه معروف موریای «آشوکا» نزدیک و مقابل ساخته و چون آشوکا از او بیشتر می‌زیست و در اجراءات و کار روائی و مخصوصاً امور مذهبی و عمرانی هر دو یکرنگ و قابل مقایسه می‌باشد (تصویر ۱۲) هیکل نیمه کنیشکا را نشان می‌دهد و این مجسمه در موزیم ملی افغانستان موجود می‌باشد (۴:۲۹).



تصویر ۱۲ هیکل نیمه کنیشکا

نگاهی به تمدن و فرهنگ کوشانی

با توسعه و حمایت دین بودایی در زمان کنیشکا گندهارا و دیگر حوزه های فرهنگی و هنری دارای خصوصیات ویژه‌ای محلی گردید و از زیر تاثیر هنر یونانی و رومی و هلنستیک به در آمد. البته این ناشی از انقراض حکمروایی یونان و از هم پاشیدن سلطه یونانی و باختری نیز بود که هنرمندان از هر نوعی که بودند بلاخره ابعاد و خصوصیات کارهای محلی را منعکس نمودند

و «گندهارا» را به گونه ای کانونی از هنر اصیل کوشانی به جهانیان آشنا سازند و البته حکمروایان یونان در قرن اول و دوم میلادی از آن تمدن اصلی مدیترانه ای خود جدا شدند و رفته رفته زیر نفوذ عناصر محلی آمدند و هنرمندان نیز در این وتیره در باختر و هند دست به کار آبدات هنری محلی زدند. شهکارها و گنجینه‌های را از هنر کوشانی به وجود آوردند که نمونه آن در بگرام، هده، سرخ کوتل و دیگر نقاط به خوبی شاهد این مدعا است (۴۰:۴۰).

کوشانیان در باختر

حکمرانی یونانیان در باختر به اثر نفوذ ساکها در ابتدا و بعداً یوچی‌ها (کوشانیان) پایان یافت. طبق گزارش منابع چینایی، کوشانیان که مردمان با دیه نشین و متشکل از پنج قبیله بودند بعد از ظهور در باختر و اتحاد بنیاد دولت مقتدر را تحت ریاست «کجولو کدفیزس» گذاشتند آنها بعد از اینکه قوت گرفته به فتوحات به سمت هند ادامه داده و نتوانستند تا مناطق شمال هند را تحت سلطه خود در آورده و امپراطوری خود را وسعت بخشند. در زمان حکومت این سلاله تجارت به شرق و غرب از طریق راه ابریشم انکشاف نموده و بلخ مرکز باختر منحصیث یک شهر مهم تبادل کالاها و نقطه ارتباط کشورهای آسیای میانه چین با هند و غرب بود. از شاهان مشهور این خاندان کنیشکا بود که توانست با درایت تمام حکمرانی نموده و آزادی کامل را برای مردمان خود فراهم نماید. در عقب مسکوکات این شاه بیشتر از ۲۰ رب النوع تمثیل گردیده که نشان دهنده آزادی مذاهب در این دوره می‌باشد. طی تحقیقاتی که در باختر صورت گرفته ساحات متعدد دوره کوشانی حفاریات و بر ملا گردیده که می‌توان از ساحاتی باستانی سرخ کوتل، چم قلعه، چقلاق تپه، قلعه آهنگران و غیره نام برد که از جمله ساحه سرخ کوتل بسیار مشهور می‌باشد. از این ساحه یک تعداد کتیبه ها به رسم الخط یونانی و زبان باختری با مجسمه‌های شاهانی کوشانی از جمله کنیشکاء کبیر یافت گردیده و قابل توجه است. باختر بعد از کوشانیان توسط ساسانیان، کوشانوساسانیان، کیداریان و یفتلیان و

ترکی شاهان اداره گردید تا آنکه اعراب در منطقه نفوذ نموده و باختر بدست آنها افتید و دین مقدس اسلام در آن ترویج گردید. اثیرات هنر یونانی و رسم الخط یونانی در این عصر هم مروج بود و رسم الخط یونانی در مسکوکات شاهان کوشانی تا حدود ۱۲۷ میلادی ضرب می شد و زبان باختری با رسم الخط یونانی در مکاتب استفاده می گردید.

بودیزم در باختر

بعد از اینکه بودیزم در حدود قرن ۶ قبل از میلاد در هندوستان ظهور نمود، در قرن ۳ قبل از میلاد توسط مبلغین ارسالی شاه موریائی هند آشوکا به جنوب هندوکش و بعداً در اوایل قرن ۲ قبل از میلاد به شمال هندوکش باختر سرایت نمود. در این زمان ایوتیدموس شاه یونانو باختری بر باختر حکمرانی می نمود. ایوتیدموس چون فکر تصرف هند را در سر می پروراند مانع پیشرفت این دین در باختر نگردید. ولی در مجموع نه ایو تیدموس بلکه هیچ شاهی یونانوباختر به غیر از امراء محلی آنها در پنجاب مانند میاندر به این دین نگراییده بودند. به این صورت دین بودیزم به مدت ۲۰۰ سال سلطه یونانوباختر به شکل غیر رسمی و نظر به آزادی که مذاهب داشت در باختر موجودیت خود را محکم نمود و توانست که پیروانی از میان مردم پیدا نماید.

اوج ترقی دین بودیزم در شمال و نقاط مرکزی افغانستان به عصر کوشانیان بر می گردد. درین دوره شاهان کوشانی به خصوص کنیشکای کبیر از این دین حمایت نموده و در قسمت ترویج آن و آبادانی معابد کوشش فراوان نمودند. «هیوان تسانگ» زایر معروف چینی که در قرن ۷ میلادی از افغانستان دیدن نموده از ساحه کندز در باختر یاد آوری نموده و می نویسد که بیشتر از ده معبد و چندین صد روحانیون در آن جا موجود بود. وی همچنان در این وقت از ۱۰۰ معبد و ۳۰۰۰ راهب در بلخ ذکر می نماید. که بدین اساس با وجود اواخر عصر بودیزم این دین از شهرت خاص در باختر برخوردار بوده است. در حفریاتی که در ساحات چم قلعه، چقلاق تپه و قلعه آهنگران صورت گرفته

معابد بودایی پیدا گردیده که مصدق گفته های هیوان تسانگ می باشد. همچنان ستوپه تخت رستم و ساحات اطراف آن و به گمان اغلب معبد نوبهار دیگر معابد بودایی باشد که تا حال شناخته شده اند (۳۶: موزیم ملی).

هیکل تراشی گندهارا در پایتاه و شترک

در نقاطی مانند پایتاه و شترک که به فاصله چند میلی بگرام واقع شده اند کاوش هائی از طرف اعضای هیئت باستانشناسی فرانسوی پیش از شروع جنگ دوم جهانی بعمل آمد. چنین تصور می شود که شترک همان جائی باشد که یرغمل های چینی کنیشکا در آنجا رهایش می نمودند. نقشه افتاده معبد آن به معابد و موسسات مذهبی (تاکزیلا) شباهت های زیاد دارد مجسمه ها و حجاری های این دو محل طبق معمول در سنگ آبی رنگ شیست (سنگ ورق) گندهار بعمل آمده است و از روی روش کار هویدا است که مجسمه های بودا و سائر داستان هائی که درین سنگ های حجاری شده همه به یک دوره اخیر مدرسه گندهارا تعلق می گیرند که تاریخ آن از قرن سوم مسیحی تجاوز نمی کند. هیکل بودا (دیپانکارا) (Dipankara) مجسمه ئی را ارائه می دارد که در آن مفهوم تناسب دوره های اول کلاسیک بکلی از میان رفته. طرح عمومی مجسمه خشکی و کرختی هیکل سازی های عصر اشکانی و رومی را در (هاتره) Hattra و (پالمیر) Palmyr به یاد می دهد و این در طرح و خم و شکن البسه هم مشهود می باشد. خطوط قات های لباس بودا در این مجسمه طوری تیز و ساختگی بنظر می خورد که بجان بوداهای قرن اول و دوم مسیحی دیده می شود. احساس نمی شود عین همین کرختی و تجسم پیکر بصورت روبرو در سایر حجاری ها هم حکمفرما است، مانند مجسمه میترا Maitreya که از (پایتاه) کشف شده و باز قیافه رومی و نیمه شرقی سبک (پالمیر) و (دیوار ارویس Dura Europos) مقابل چشم جلوه می کند فقط یک پارچه بزرگ که صحنه ملاقات بودا و (کسیاپا Kasyapa) را در شترک نشان می دهد به سبک قرن دوم مدرسه گندهارا

نزدیک است. این پارچه‌های هیکل تراشی بگرام در سنگ ورق (سنگ شیست) اهمیت بسزائی دارند؛ زیرا از آخرین نمونه‌های سبک مدرسه گندهارا نمایندگی می‌کنند و نسبت به نمونه قدیم دوره کلاسیک، تاثیر آنها در هیکل تراشی بودائی آسیای مرکزی چنین به مراتب بیشتر است.

دییانکارا بودا: سنگ ورق ارتفاع (۸۳،۵ سانتی متر) مکشوف از شترک. هیکل به اساس شرح اساطیر آخرین بودائی را نشان می‌دهد که ظهور (بودا گوتاما) را پیش گوئی کرده بود. به اساس نوشته‌های زایرچینی هیوان تسنگ صحنه پیش گوئی (دییانکارا جا تاکا Dipankara) علاقه (نگارا هارا) در حوالی جلال آباد فعلی بود و شهرت این بودا در شترک هم مربوط به همین اسطوره است. لوحه در حصه اول پیش گوئی خاقه نمای (دییانکار) را نشان می‌دهد و قراریکه ملاحظه می‌شود، برهمین جوانی بنام (مغا) پنج گل نیلوفر به پای بودای موصوف می‌اندازد این (۵ گل) که بصورت خارقه بالای سر بودا معلق می‌ماند، در حصه فوقانی صحنه به نظر می‌خورد. هیکل برهمین جوان که بعدها در اثر پیشگوئی (ساکیا مونی) می‌شود، در پای فوقانی صحنه مشهود است و موهای سر خود را فرش قدم‌های بودا کرده تا پای او گل‌آلود نشود. بودا یساتوای کوچک در گوشه تحتانی است راست صحنه آخرین تجسم ساکیا مونی را هویدا می‌سازد. در حاشیه تحتانی صورت بودای آینده (میترا) جلب نظر می‌کند. چون تناسب سر نسبت به طول قامت است قد مجسمه کوتاه شده و تشابه آن با عنعنه و اصول موضوعه مدرسه یونانو رومی بکلی ازبین رفته است. شعله‌های آتش که فراز شان‌های بودا زبانه می‌کشد، علامه برتری کسی است که وجودش ملهم به روشنائی عالم بالا منور گردیده است. مفکوره زبانه کشیدن آتش شاید ما خود از معتقدات پارسی باشد؛ زیرا آتش و شعله‌های آن علامه فارقه (اهورا مزدا) بشمار می‌رفت (۱۰:۱۲).

حمایت و پشتیبانی کنشکا از دیانت بودایی

کنشکا پادشاه مقتدر در عهد خود بود و دیانت بودایی از حمایت خاص وی بر خوردار بود. از این تاریخ به بعد روزنه پیشرفت و ترقی بروی دیانت بودایی و هنر مربوط به آن باز شد. شاهان کوشانی مشوق آرت و مهندسی بودند. آن‌ها شهرها، ستوپه‌ها، صومعه‌ها و دیگر ساختمان‌های عام‌المنفعه را اعمار نمودند. شاهان کوشانی هنرمندان هندی و سایر نقاط جهان را به خاطر زیبا ساختن تعمیرات خویش استخدام می‌نمودند که بارنگ آمیزی و ساختن مجسمه‌ها و کارهای دیگر هنری پرداختند؛ تا اینکه دو مکتب مهم هنری یعنی گندهارا و متهورا به میان آمد. خلاقیت های هنری متأثر از دو مکتب مذکور به اوج خویش رسیدند.

یکی از خصوصیات و مشخصات عمده دوره امپراطوری کوشانی این بود که در چوکات این امپراطوری وسیع، مدنیت مترقی، حقوقی، کلتوری و سیاسی اقوام و مردمانی تأمین شد، که دارای نژادها، زبان‌ها، مذاهب‌ها و فرهنگ‌های مختلف بودند.

در عصر امپراطوری کنشکا، مذاهب مختلف کاملاً آزادی داشت و به عنعنات و کلتور مردم احترام گذاشته می‌شد، فرهنگ و هنر بسط و توسعه یافت و در پخش و نشر مذهب بودایی نقش عمده داشت. به همین لحاظ، به وی لقب آشوکای ثانی داده شده بود. بدین ترتیب آقای کهزاد در جلد دوم کتاب تاریخ قدیم افغانستان در رابطه به این موضوع چنین تذکر به عمل آورده است: «کنشکا شهنشاه کوشانی برای اولین بار روی یکی از مسکوکات خود بودا را با لباس یونانی به نام "بودو" (Boddo) به رسم الخط یونانی به ضرب رسانید. کنشکای کبیر در گسترش ادبیات و هنر بودایی مانند آشوکا امپراطوری خاندان موریایی هند از شهرت خاص برخوردار بود و در ضمن کوشانی‌ها خصوصاً کنشکا مبادی مدنیت قدیم باختر و آنچه را که یونانی وارد کرده بودند محافظه کرد.

همان طوریکه کنشکا دین بودایی را قبول کرد در ترویج و ترقی هنرهای زیبا آن وقت افغانستان که امروز آنرا زیر نام یونانو باختری مطالعه می‌نماییم توجه زیادی به خرچ داد (۲۹:۸۳).

گنجینه طلاتپه و تاثیر هنریونانو باختری

از جمله مهم ترین مناطق باستانی افغانستان از لحاظ موجودیت آثار غنی و ناب که متاثر از هنر یونانی در دوره یونانو - باختری می‌باشد، طلاتپه در ولایت جوزجان است. البته آثار مکشوفه از طلاتپه که متعلق به قرن اول قبل از میلاد و قرن میلادی می‌باشد، نه تنها برای افغانستان بلکه برای تمام جهانیان اهمیت بسزایی را دارا بوده و در مورد تاریخ هنر بخصوص معماری، نقاشی و مجسمه سازی قرون متذکره روشنی زیادی می‌اندازد.

کاوش‌ها از جانب محققان و باستانشناسان افغان و شوروی سابق در صفحات شمال کشور در سال ۱۹۶۹ م صورت گرفته است. در جریان این کاوش‌های علمی و سیستماتیک آثار ظریف گوناگون باستانی را کشف و به دست آورده اند، که شاهد رشد مدنیت در صفحات شمال کشور می‌باشد. البته در سال ۱۹۷۱ م کار حفاریات در طلاتپه جوزجان ادامه پیدا کرد و در سال ۱۹۷۳ م مکشوفات دوره یونان - باختر تصویر بینظیری از رشد فرهنگی و مدنیت شمال افغانستان را برای جهانیان عرضه داشت، که تحقیقات طلاتپه نمادی از مراحل بعدی تاریخ یونانو - باختری را به ما خوبتر معرفی می‌دارد.

یکی از مسائل مهم و عدیده که ما را به موجودیت هنر هلنستیک و تاثیرات آن در طلاتپه متیقن می‌سازد اینست، که پدیده‌ها و شیوه‌های هنری یونانی با یک سلسله اضافات در هنر معماری مذکور با نفوذ هنر بومی و محلی به نظر می‌رسد، که در نضج و گسترش هنر هلنستیک نقش بسیار فزاینده را دارا می‌باشد. چنانچه در یکی از باز یافته‌های آثار طلایی طلاتپه تجسم زیبایی دیونیزوس (Dionysus) و افروودیت ارادنا (Aradna) که بالای مجسمه شیری با هیبت خاص ساخته شده

است، نمایان می‌باشد تصویر (۱۳)؛ که این دو رب النوع و الهه به شکل شیر تمثیل و تجسم یافته است، که در بسیاری از قسمت های بدن هم از نظر تناسب و هم از نظر شیوه کار با تناسبات و تجسمات ظاهری یونانی و نفوذ خصایص کلتوری هلنستیک را در خود داراست. در حاشیه چپ اثر متذکره مجسمه دیگری بنظر می‌رسد، که ظاهراً الهه یا فرشته خوشبختی حاکمیت و تفویض بالقوه سلطنتی را که بنام نیکی (Nicke) یاد می‌شود، و با بال های ظاهراً آراسته و مطول با دانه‌های از سنگ فیروزه حلقه خوشبختی و قدرت عظمت شاهی را که وابسته به امپراتوران و شاهنشاهان در عصر یونانی‌ها و رومی‌ها به حیث یک نماد سمبولیک و مقدس شمرده می‌شود، در اینجا متجلی گردیده، که این حلقه در دست راست نیکی بخوبی مشاهده گردیده است. همچنان داشتن لباس‌های هوس انگیز اردیان از ارادنا که بصورت نیمه برهنه متبارز گردیده و در نوار (پائینی) آن یک فیته مقطع از سنگ های فیروزه کار شده است.

آنچه را که دانشمندان و اهل رشته هنر بومی و یا محلی اختلاط یافته با ایکونوگرافی اساطیری شاهان و ارباب الانواع یونانی عنوان می‌نمایند، در حقیقت امر وجه مشترک را در ایجاد موضوعی که مورد تایید شاه یا حاکم می‌باشد، منعکس ساخته که بیشتر این نوع آثار هنری بوسیله هنرمندان باختری ساخته می‌شد. خلاقیت چنین صحنه‌های هنری و ایکونوگرافی در حاکمیت‌های شاید ساکه‌ها و قسماً هم کوشانیان موضوع هنر پذیرفته شده همان وقت و زمان است، که هم مورد پذیرش و هم از نظر هنری با زیبایی خاص مورد قبول قرار می‌گرفت. از سوی دیگر اختلاط دادن دو پدیده قدرت و نیرومندی را برای چنین صحنه‌ها طوری ایجاد می‌نمود، که امروز برای دانشمندان پُر از مباحثات می‌باشد.

همچنان می‌توان یاد آور شد، که نه تنها در آثار هنری طلا تپه تاثیرات مستقیم هنر هلنستیک مشاهده می‌شود، بلکه عقاید و اندیشه های یونانی نیز در آن مضمّن است. یکی از پدیده‌های هنری دیگر یکی

در آثار طلائی می‌توان در کنار طرز اعتقادات و اندیشه‌ها موجودیت عنصر تقویض کننده حلقه پیروزی حاکمیت و قدرت یعنی Nicke است که در هنر هلنستیک (روم) و هم در هنر ساکائی وجه مشترک دارد (۸۹:۴).



تصویر ۱۳ «دیونیزوس و آریادن» یکجوره سگک «دیونیزوس و

آریادن»



تصویر ۱۴ زیور «افروودیت کوشانی»
گور شماره ۲ موزیم ملی افغانستان طلا
تپه زیور «افروودیت کوشانی»

۳. مواد و روش کار

روش تحقیق

در تهیه این تحقیق از روش‌های کتاب‌خانه‌ای، میدانی و انجام مصاحبه‌ها با اشخاص صاحب نظر، باستانشناس، هنرمند (مجسمه‌ساز) استفاده صورت گرفته است، و سعی بر آن گردیده که از کتب و مراجع معتبر، استفاده بیشتر صورت گیرد.

از وسایلی چون: قلم، کاغذ، کتب، کمره و کامپیوتر هر کدام نظر به ضرورت آن استفاده صورت گرفته است. در ابتدا با تعیین وسعت تیزس خویش آغاز به جستجو کتاب‌های هنری و دوره‌های باستانی افغانستان قبل از اسلام کردم و بعد جستجوی خویش را مشخص و دقیق‌تر انجام نمودم و کتب و مقالات مربوط به هنر مجسمه‌سازی قبل از اسلام در افغانستان را دریافت کردم. از معلومات این کتب و مقالات استفاده کرده و در قدم بعدی برای توسعه و دریافت معلومات بیشتر از موضوع به کتابخانه‌ها، دفاتر و ارگان‌های مربوطه مانند: پوهن‌های زیبای در پوهنتون کابل، کتاب‌خانه، دبیرتمنت مجسمه‌سازی، کتابخانه عمومی پوهنتون کابل، مرکز معلومات افغانستان در پوهنتون کابل (A.C.K.U)، کتاب‌خانه عامه، ریاست باستانشناسی کوشانی اطلاعات و فرهنگ، موزیم ملی افغانستان، اکادمی علوم در افغانستان، دفتر دافا (DAFA)، دفتر آغا خان در کابل و... مراجعه نمودم.

مواد مورد ضرورت را از اماکن فوق جمع‌آوری و بر علاوه در جریان تحقیق از آثار دریافته عکس برداری کرده و آن عکس‌ها را شامل دریافته‌های تیزس ساختم. بعداً با دقت تمام موضوعات را مورد خوانش قرار داده و نظر به ضرورت و آنچه مرتبط بود به موضوع شامل تیزس ساختم؛ طوریکه هر موضوع مربوط به تحقیق را با حفظ ماخذ آن ثبت کامپیوتر می‌نمودم.

بعد در مرحله دیگر آنچه برایم نا معلوم باقی مانده و نتوانسته بودم از کتب و مراجع فوق آن را دریافت کنم چند مصاحبه را به شکل سوال جواب با هنرمندان و باستان شناسان انجام دادم، تا توانسته باشم یک اثر خوب، مکمل و با معلومات دقیق را تهیه نموده باشم.

در نتیجه با جمع آوری این مواد و آثار هنری، همه آن‌ها را مطابق به قانون و طرز العمل رهنمای تیزس ماستری تهیه و ترتیب ساخته و در اخیر از معلومات و گنجاینده های داخل تیزس بعد از چندین بار بررسی و مطالعه دوره های متفاوت با فرهنگ ها و شیوه های هنری متفاوت در تاریخ هنری درخشان افغانستان قبل از اسلام توانمندی تحلیل خویش را از موضوع دریافت کردم و در اخیر مناقشه و نتیجه گیری آخری را از دید نگارنده نوشتم.

دقیق تر باید بیان کرد که تحقیق نگارنده یک تحقیق ترکیبی، کتابخانه‌ای و میدانی بوده و آثار هنری و مجسمه های که از نزدیک خویش مشاهده کرده بودم، که بعد از تحقیق در کتاب ها و سنجش با دوره های مختلف هنری افغانستان، شامل اثر خویش گردانیدم. علاوه با مصاحبه های که انجام دادم در جریان تحقیق اضافه نمودم.

تجزیه و تحلیل آثار هنری دوره‌های مختلف

مجسمه سر انسان نمای اولین تثبیت هنر افغانستان

سال کشف ۱۹۶۹ - ۱۹۶۵

قدامت تاریخی ۱۰۰۰۰ سال ق.م.

در اثر حفاریات آکپیرک بلخ توسط تیم باستان شناسی امریکایی به رهنمایی «لوی دو پری»



پارچه سنگ تثبیت شده و یک مجسمه سر انسان به دست آمد که به مشکل می‌توان به شباهت آن به سر زن و یا مرد ابراز نظر کرد. تخنیک عمومی که در ساختن این مجسمه به کار برده شده عبارت از تراش سنگ به شکل عمیق آن است. خطوط باریک تری که در این اثر موجود بوده در اثر گذشتن زمان از بین رفته است (تصویر ۱۵).

، <https://commons.wikimedia.org/w/index.php?curid=۱۵۰۱۰۱۳۹۶>

تصویر ۱۵ مجسمه سر انسان،
آکپیرک

بر علاوه این اثر یک پارچه سنگی به طول ۷ سانتی متر و

عرض ۶ سانتی متر یک جا با مجسمه یافت شده و به گمان اغلب مربوط به عین دوره تاریخی اند. پارچه سنگ با خطوط منکسر تزئین یافته و این امر با موجودیت این دو اثر، دو شیوه مختلف را نشان می‌دهد و یک سلسله مشکلاتی را برای دانستن طرز تفکر میلان هنری این انسان‌ها به یاد می‌آورد. آنچه قابل ملاحظه است اختلافی است که در شیوه و هدف به وجود آوردن این دو اثر موجود می‌باشد. شاید می‌توان فرض کرد که دو نوع طرز دید هنری و یا اهداف متفاوت انگیزه‌های جدا گانه را فراهم کرده باشد.

مجسمه سر انسان از نگاه روش‌های هنری شکل تمثیلی دارد؛ در حالیکه پارچه سنگ هنر غیرتمثیلی بوده و خطوط منکسر که شاید جنبه‌های تزئینی داشته باشد، اهمیت دارد. پختگی که در کندن خطوط به کار رفته قابل ملاحظه است. مجسمه کوچک سر انسان نما را می‌توان به سهولت در جمله آثار هنری انسان‌های اولیه شامل ساخت چه از نگاه سبک و روش کار موضوع و کرکتر هنری هنر این دوره را دارا می‌باشد و پارچه سنگ تزئین شده را به عقیده باستان‌شناسان می‌توان مربوط به یک عنعنه دانست که انسان اولیه برای هدفی که هنوز انگیزه حقیقی آن برای ما معلوم نیست، پارچه سنگ و گل را تزئین می‌نمودند. در مورد کار برد این نوع تزئینات برای باستان‌شناسان هنوز معلوم نیست؛ تا جایکه حفاریات باستان‌شناسی در افغانستان نشان می‌دهد، مجسمه کوچک سر انسان نخستین آثار هنری انسان‌های اولیه در افغانستان است. شاید حفاریات بعدی آثار قدیم تری را تشخیص دهد.

آنچه ما را به دریافت دقیق افکار عقاید و طرز دید هنری این انسان‌ها دچار محدودیت می‌سازد کم بودن آثار هنری این دوره است؛ زیرا مجسمه سر کوچک انسان و پارچه سنگ تزئین شده آثار منحصر به فردی اند که مربوط به دوره سنگ قدیم بوده و از افغانستان به دست آمده؛ لهذا از مطالعه آن نمی‌توان نظریه دقیق ابراز نمود. شباهتی که مجسمه کوچک سر انسان با آثار کشف شده از اروپا مربوط به دوره ۲۰۰۰۰ سال پیش از میلاد رامی‌رساند، مجسمه کوچکی انسان که از شرق سلسله جبال کارپات کوه‌های است که در شمال یونان به شکل قوسی قرار دارد به دست آمده و مربوط به دوره زندگی شکارچیان قبل ماموت است. از نگاه خصوصیت و ارزش کار یونان بهترین مثال است.

مجسمه کوچک سر انسان که از پرومئیت واقع در چکوسلواکیا به دست آمده به گمان اغلب شکارچیان قبل ماموت آنرا ایجاد کردند، چهره انسان را نمایش می‌دهد که باناشی گری بالای عاج

حک گردیده است. حفر این اثر به $6 \frac{1}{2}$ انچ می‌رسد، چیزیکه به اثر خصوصیت سر انسان را میدهد، خطوطی است که برای ایجاد چشم، دهن و بینی به کار رفته است. بصورت عمومی برای خلق چهره انسان که از یک جناح صورت گرفته، عبارت از جناح مقابل می‌باشد و شباهت زیاد به مجسمه کوچک آق کپرک دارد. اثر دیگری که می‌تواند با مجسمه آق کپرک مقایسه گردد باز هم از همین منطقه دنیا بدست آمده و پارچه عاج کوچک است که با اشکال زیاد به شکل درست نا هنجار در شکل بیضوی در آمده است و چهره انسان در آن حک گردیده است. در این اثر چشم‌ها، دهن و بینی بصورت عمیقی نمایش یافته است. نتیجه‌ای که می‌توان از نگاه روش کار در این اثر به دست آورد، این است که انسان‌های اولیه در این دوره هنوز قادر به تجسم بُعد و حجم نگردیده بودند و نمی‌توانستند برجستگی‌ها و فرورفتگی‌های چهره انسان را تثبیت کنند. بعضاً برای روش شکل دادن ماده که در آن اثر را به وجود می‌آوردند اتکا می‌نمودند. مجسمه آق کپرک نیز تا اندازه زیادی دارای عین شکل است و بی‌آن‌هم چون خطوط و فرورفتگی در جناح دیگر مجسمه به چشم می‌خورد، از اینرو دارای خصوصیت چندین بُعدی است بصورت عموم در دوره سنگ قدیم محدودیت افزار و وسایل تراشی که مجموعاً سنگ و یا استخوان می‌بود هنرمندان این دوره را دچار محدودیت می‌ساخت. بهترین اثر از انسان‌های اولیه که از اتریش به دست آمده در تاریخ بنام مجسمه «وینوس ویلندروف» معروف است و این مجسمه یک قدم پیشرفته انسان اولیه است که از نگاه حجم، برجستگی و فرو رفتگی اهمیت بسزایی دارد. گرچه مجسمه ویلندروف شهکار هنری مجسمه سازی انسان‌های اولیه است، با آن‌هم مجسمه آق کپرک نظر به قدامت و طرز کار آن از جمله آثار بسیار خوب انسان‌های قدیم به شمار می‌رود.

نتیجه عمومی که از مقایسه آق کپرک با آثار هنری «کارپات» می‌توان گرفت، متداول عرضه است راجع به خلق چهره‌ای انسان دانست. انسان‌های این دوره شاید انسان کدام عقیده بخصوص مذهبی

در باره سر انسان داشته است. با وجودی که فرق تاریخی از نگاه زمان موجود است، اما انسان‌های این منطقه مختلف را می‌توان در عین درجه فرهنگی قرار داد. الکساندر مارشاک عضو تحقیقی موزیم پیدتی، پوهنتون هارورد که تحت عنوان آق‌کپرک و هنر سمبولیزم نوشته و در نشریه انجمن فلسفی امریکا ۱۹۷۲ ص ۶۹ به نشر رسیده می‌نگارد که از مطالعه شواهد و مجسمه آق‌کپرک بلخ با مجسمه دورانی که به قبل ماموت می‌رسد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که مجسمه آق‌کپرک جز تزئینات کدام اثر دیگری نبوده و هم می‌توان نظرداد که مجسمه بدین کوچکی بصورت عمودی بالای سطح مستقل قرار گرفته است و ازینرو می‌توان گفت که شاید مجسمه کوچک سر انسان به دست و یا به جیب حمل می‌گردید و از آن برای مراسم مذهبی استفاده می‌کردند.

موضوع دیگری که نمی‌توان به وضاحت بالای آن ابراز نظر کرد تثبیت مرد بودن و یا زن بودن این مجسمه است. اگر خطوطی که در قسمت راست مجسمه قرار دارد شکل سمبولیک موی سر انسان را نشان دهد در این صورت نظر به عقیده بعضی‌ها مجسمه آق‌کپرک سر یک زن را ارایه می‌دارد؛ زیرا برای تثبیت موی زن هنرمندان دوره سنگ تنها به خطوط چند اکتفا می‌کردند ولی نمی‌توان این نظر را بصورت یقینی در مجسمه آق‌کپرک قبول کرد، زیرا تا حال تثبیت نگردیده که این خط نمایانگر موی سر و یا علامت موقعیت جمجمه است. به هر حال گرچه به مشکل می‌توان گفت که مجسمه نمایانگر چهره یک مرد و یا زن و یا الهه انسان نماست، ولی آنچه می‌توان به صراحت نظرداد، موجودیت یک فرهنگ پیشرفته و یک درجه انکشاف ذهنی در بین انسان‌های اولیه این دوره افغانستان است.

زیرا این انسان‌ها نه تنها قادر به ایجاد وسایل ضروری زنده گی گردیده بلکه آثار هنری نیز بوجود آورده اند، البته کلمه‌های فرهنگ و انکشاف ذهنی در این جا به معنی ساده استفاده گردیده نه به معنی عالیه (۱۶:۳۰).

آق کپرک و آثار هنری مربوط به آن

کاوش‌های آق کپرک نشان دهنده آن است که قدیم‌ترین محل در قسمت‌های جنوبی سلسله کوه‌های هندوکش که برای استقرار اجتماعات انسانی مورد استفاده قرار گرفته آق کپرک و پناه گاه کهن سنگی آن در ساحه ولایت بلخ موقعیت داشته و در حدود فاصله بین ۵۰ کیلو متری غرب قره کمر واقع می‌باشد. این پناه گاه به ارتفاع تقریباً دو صد متری در بین دیوار صخره مانند از سنگ چونه قرار داشته که ساحات عصر کهن سنگی در قسمت های قریه قره کمر در کنار دریای بلخ به مشاهده می‌رسد (۳:۳۲).

آق کپرک در جنوب شهر کنونی مزار شریف واقع است و در این محل یکتعداد از مغاره‌ها کشف شده و در آن تعدادی از ابزار کار مربوط به عصر سنگ قدیم که به دوره‌های اورنین، سلوترین و مگدالین تعلق دارد وجود داشت.

لویی دو پری نویسنده راپور حفاریات باستانشناسی آق کپرک و معاون پروفیسور بشرشناسی اکادمی علوم «پنسلوانیا» امریکا نیز شامل در ترکیب هیئات باستان شناسی بود. بعد از خاک برداری در سال (۱۹۶۲-۱۹۶۵) از این ناحیه تقریباً بیست هزار افزار سنگی چقماق دوره کهن سنگی دیرین را بدست آورده اند که از لحاظ قدامت تاریخی در آسیای میانه بی نظیر می‌باشد و این ابزار باستانی از دو منطقه از جمله سه منطقه یعنی آق کپرک دوم مغاره اسپ و آق کپرک سوم که یک محل سرگشاده روی بلندی تپه موقعیت دارد به دست آمده است. باستانشناسان به منظور آسانی کار یکی را آق کپرک الف یعنی قدیم‌تر دیگری را آق کپرک (ب) یعنی نزدیکتر نام گذاری کرده اند. بیشترین آثار قدیمی از کوپرکی الف به دست آمده مشتمل بر ابزارهای سنگی بسیار کوچک و ابزارهای، استخوانی «زوبین‌ها» و نیزه های سر استخوانی و نیزه های که انتهای آن طناب می بستند بدست آمده است.

هرگاه آثار پیدا شده در آق کپرک که بنا بر اظهارات باستانشناسان به هزاران نوع میرسد و مربوط به دوره کهن سنگی قدیم می باشد با دید ژرف مورد پژوهش و بررسی قرار گیرد، دیده خواهد شد که در این نوع آلات و افزار مربوط به هزاره دوازده الی هزاره ششم قبل از میلاد می باشد و به موجب ارقام «کازدان» در نقاط مربوط به عهد سنگ میانه تعداد زیادی از سنگ چقماق Micro lithe به شکل سه گوشه یا ذوزنقه یا بصورت قطعات دانه دار که دسته چوبی و یا از نوع شاخ داشت و به عنوان تیر از آن استفاده می شد و این افزارها از آق کپرک کشف شده و در بین این ابزارها ابزار نوع دوره مفرغ و دوره آهن (۵۰۰۰) سال پیش از میلاد که اکثراً قبضه تیر سرتبر و آثار سفالی نیز می باشد، دیده شده است .

به موجب نوشته لوی دوپری که حفریات باستانشناسی تحت نظر وی صورت گرفته مجموعه آلات و ابزار آق کپرک «الف» انواع مختلف سنگ‌های چقماق تیغ‌های برنده مستعمل و ترمیم کرده شده، انواع مختلف تیرها و قلم‌های حکاکی و غیره می‌باشد که هر یک از این آثار در آینده در بررسی شیوه زندگی انسان اولیه کمک شایانی می‌نماید.

چون موضوع مورد بحث ما را هنر این مناطق تشکیل می‌دهد بنا می‌پردازیم به بررسی وضعیت هنری مناطقی که از آن نام بردیم چون در جریان حفریات باستانشناسان موفق به کشف تعدادی مجسمه‌های مختلف مرد و زن شدند که این مجسمه‌ها نشان دهنده این مطلب است که در آن دوران انسان‌ها به مسائل مذهبی نیز اعتقاد داشتند. این یک واقعیت است که جوامع ابتدایی در هر جای که مسکن گزین شدند، به مذهب نیز پنا برده اند.

کشف این مجسمه‌ها وانمود کننده این مطلب است که مردم آن زمان اعتقاد داشتند اگر مجسمه آن‌ها در گورشان یا در کنار شان وجود داشته باشد روح شان می‌تواند زمانی در آن حلول کند. آثار هنری دیگری که از آق کپرک به دست آمده شامل انواع مختلف آثار سفالی منقوش و غیر

منقوش نیز می‌باشد. زندگی آهسته آهسته در این منطقه به تکامل می‌گراید و در اخیر هزاره ششم قبل از میلاد، ظروف سفالی را به کوره می‌پختند و حتی روی آن را نقاشی می‌کردند. شاید اتفاقاً پی برده باشند که اگر ظرف را در کوره بگذارند پخته می‌شود و آب در آن نفوذ نمی‌کند و این عمل را تجربه کردند توانستند با استفاده از این تجارب ظروف گلی بسازند و از آن استفاده نمایند. مورخان و هنرشناسان هنر سفالسازی را به پیروزی و موفقیت بشر در مالداري و دهقانی ارتباط می‌دهند و عقیده دارند که نگهداری غله باب و پختن گوشت منحيث یک ضرورت مبرم ساختن ظروف در ذهن بشر خطور کرد و بعضی ها قدامت تاریخی آن را مخصوصاً در کشور های آسیایی سه هزار سال قبل از میلاد می‌دانند. بعدها فن لعاب دادن ظروف مورد توجه قرار گرفت که قدامت آنرا به سه هزار سال پیش از میلاد وانمود می‌سازد.

با وصف اینکه از لحاظ فورم جنس قدامت تاریخی سفال‌های که از آق کپرک بدست آمده کاملاً توضیح نگردیده مگر قراری که ملاحظه می‌گردد، نقش بزکوهی نیز در آن به مشاهده رسیده و این نکته نیز در واقع استعداد هنری و مفاهیم مذهبی باشندگان این منطقه را نشان می‌دهد. آنچه بیش از همه موجب تعجب ما می‌گردد درجه پیشرفت هنری است. باستانشناسان در اثر پژوهش و مطالعات یک تعداد سنگ‌های تزئین شده که از آق کپرک بدست آمده به این نتیجه رسیدند که ساکنان قدیم آق کپرک دارای فرهنگ عالی بودند و در آن دوره‌ها همراه با درخشنده گی هنر، هنر تزئینی، آرایش و پیرایش آدمی و کاربرد آفریده‌های زیبایی طبیعی در مسائل هنری و ساختن زیورات نیز پیشرفت درخشان داشتند.

خلاصه کاوش‌های باستانشناسی در این منطقه نشان داده که آق کپرک بلخ نه تنها از نظر استقرار اجتماعات بشری کهن‌ترین محل در جهان می‌باشد، به احتمال قوی که قدیم‌ترین کانون پژوهش حیوانات و زراعت نیز بوده باشد.

دوکتور لوی دوپری باستانشناس امریکایی در نتیجه حفریات سال ۱۹۶۵ خود در آق کپرک آثاری از قبیل آینه برنجی، انگشتر، دست بند، اسلحه، قیژه اسپ، نگین لاجورد، انگشتر و غیره شواهد بدست آورده که از دو تا ۹ هزار سال قبل از میلاد را در بردارد و نشان دهنده آنست که بز و گوسفند موجود بوده همچنان در همین منطقه حبوبات غذایی زرع شده است. توسط همین تیم باستان شناسی تحت رهنمایی لوی دو پری پارچه سنگ تثبیت شده و یک مجسمه سر انسان بدست آمده که به مشکل می‌توان به شباهت آن به سر زن ویا مرد ابراز نظر کرد.

تخنیکی که در ساختن این مجسمه‌ها به کار رفته عبارت از تراش سنگ به شکل عمیق آن است. خطوط باریکتری که در این اثر موجود بوده در اثر گذشتن زمان بکلی از بین رفته بر علاوه این اثر یک پارچه به طول (۷) سانتی متر و عرض (۵) سانتی متر با مجسمه مذکور یکجا یافت شده و به گمان اغلب مربوط به عین دوره تاریخی می‌باشد پارچه سنگ با خطوط منکسر تزئین یافته است.

اگر این دو اثر را مورد مطالعه قرار دهیم به این نتیجه می‌رسیم که در این دو اثر دو شیوه مختلف هنری به ملاحظه می‌رسد: اول اینکه طرز تفکر میلان هنری انسان‌های این عصر را نشان میدهد و دیگر اینکه هدف به وجود آمدن این آثار کاملاً در آن واضح می‌گردد. شاید بتوان فرض کرد که دو نوع طرز دید هنری با اهداف متفاوت انگیزه‌های جدا گانه پدید آورده است (۱۲:۳۰).

آثار هنری قره کمر

اکثر دانشمندان سنگ قدیم را دوره زندگی بشر در غارها تعبیر کرده اند. افغانستان بنا به داشتن وضع خوب اقلیمی و موقعیت خاص جغرافیایی به زندگی غارنشینی مساعد بود. پژوهش‌های انجام شده از جانب دانشمندان ما را به این نتیجه می‌رساند که از سالیان بسیار دور غارنشینی در آسیا

معمول بوده و در ۵۰ هزار سال اخیر با شکار و غارنشینی در افغانستان، چین و ایران مواجه می‌شویم.

در افغانستان امروزی نام قره کمر با زندگی غار نشینی گره خورده و برای اولین بار کسی که پیرامون این غار و زندگی بشری در این غارها تحقیق نموده متخصص قبل از تاریخ امریکا آقای داکتر (کارلتن گون) بود.

غار قره کمر در ۸ میلی شمال ایبک مرکز ولایت سمنگان بین پلخمری و تاشقرغان در مجاورت قریه قرار گرفته که به نام (سرکار) یاد می‌شود و ارتفاع این غار از سطح دریا ۲۳۰۰ فوت می‌باشد. علت زندگی در این غار را محققین ترس از حیوانات درنده قلمداد می‌کنند و عامل دیگر آن چشم انداز وسیع به جلگه بود. «داکتر گون» در مورد چشم انداز وسیع قره کمر چنین می‌گوید: (از آن جا تا چندین میل پهنای دره را می‌توان دید خوب تعقیب می‌توانست کرد، دهن این غارها به طرف جنوب قرار دارد و تمام روز از روشنی آفتاب و گرما آن استفاده می‌کردند در نزدیکی آن آب هم موجود بود. مواد سوخت هم در ماحول آن وجود داشت. احجار کوه هم قسماً نرم بود.

پژوهش‌های اکتشافی باستان شناسان امریکایی در غار قره کمر اسناد و مدارک مهمی را به دست می‌دهد که آثار زندگی انسان‌ها در این منطقه در اواخر عهد کهن سنگی دیرین یعنی چهل هزار سال ق. م تثبیت شده و این دوران از دیدگاه پایه گذاران جامعه شناسی علمی دقیقاً زمانی را در بر می‌گیرد که از آغاز دوران چهارم شروع می‌شود و تا پایان آخرین گسترش یخچال‌ها طول می‌کشد مصنوعات بیشتر در عهد اولیه سنگ قدیم «چقماق» ورقه‌های از چقماق برنده که برای تراشیدن، بریدن و کندن از آن استفاده می‌شد. همچنان انسان‌های این دوره استفاده از آتش را فرا گرفتند و این موضوع تحول بزرگی را در زندگی آن‌ها پدید آورد؛ زیرا می‌توانستند هم خود را

گرم کنند و هم با جانوران وحشی مبارزه نمایند. بعد از این که غذای گوشتی شان را پخته کردند اهمیت آتش را دو چندان ساخت.

مورخ بلندپایه کشور ما شاد روان «میر غلام محمد غبار» با تائید مطالب فوق می‌افزاید این آلات برای به دست آوردن خوراک انساها از شکار حیوانات، آهو، اسب وحشی بکار می‌رفت، و مدت‌ها بعد میوه جات و حبوبات را مورد استفاده قرار دادند. هنوز از زراعت، صنعت و اعمار منازل خبری نبود و به مغاره پنا می‌بردند. کار دیگری جز مبارزه با حیوانات را نداشتند. کندن تیز کردن نوک سنگ‌های ناهموار از فعالیت‌های اجتماعی آن‌ها بود و این به منظور شکار و دفاع از خود بود. شواهدی که از قره کمر به دست آمده نشان دهنده این مطلب است که مردمان قدیم این منطقه شکار می‌کردند و آتش را می‌شناختند و حتی با پارچه سنگ‌های صیقلی به عنوان تبرهای خشن حیوانات وحشی و بیشتر از همه قوچ‌های کوهی را می‌کشتند و از گوشت آن استفاده می‌کردند و بالاخره داکتر «کارلتی گون» از روی آثاری چون افزار سنگی چقماق، استخوان حیوانات خاکستری و ذغال چهار دوره زندگی را در غار مذکور تثبیت نمود (۱۳:۳۰).

آثار مغاره‌های سمنگان

واژه «هزار سم» مخفف «هزار سموچ» است که در گذشته، نام چهارراه مهم خط سیر کاروان روم قدیم بوده ولی امروز هزار سم، صحرایی است به درازی ۱۶ کیلومتر در شمال غرب ولایت سمنگان. قرار پژوهش‌هایی که هیئت باستان‌شناسی ایتالیایی موسوم به سالواگون ایم یوگلیسی در سال ۱۹۶۲ م در هزار سم به عمل آورد، افزار مربوط به انسان‌های مغاره‌ای عهد باستان سنگی از آن‌جا به دست آمده است همچنان در شمال آریانا و آن طرف دریای آمو، اسکلیت انسانی کشف گردیده که تاریخ آن به ۱۰۰۰۰۰ الی ۱۵۰۰۰۰ سال می‌رسد. شاید این اسکلیت، به انسان‌های

نئاندرتال تعلق داشته باشد. مورخین و باستان‌شناسان عقیده دارند که قبل از آمدن آریایی‌ها به آریانا، سیاه‌پوستان در این سرزمین زندگی داشتند که به‌سوی هند و غرب آریانا فرار کردند و در مدیا و پارس با نژاد سامی‌ها مخلوط شدند. در منابع دیگر در مورد نگاشته می‌شود اینکه هزارسُم یا هزارسُوم (سوم برگرفته از واژه سانسکریتی سومبهبه؛ پارسی باستانی سومبه؛ به‌معنای 'غارها') پایگاه باستان‌شناسی است واقع در ته دره که توسط صخره‌ها و وادی‌ها احاطه شده‌است. این پایگاه در ۱۶ کیلومتری شمال شهر ایبک، مرکز ولایت سمنگان افغانستان واقع است. در ته دره پایگاهی (ساحه‌ای) به مساحت ۳۵۰,۰۰۰ متر مربع، که شامل تعداد زیادی ابزار سنگی پیشاتاریخی پراکنده‌شده، یک رشته از پاره‌های سنگی عمودی که احتمالاً نشان‌دهنده اقامتگاه‌های اولیه بودند، و بیش از ۴۰ تپه و گور متعلق به دوره اسلامی است. بر روی صخره‌ها بیشتر از ۲۰۰۰ غار مصنوعی، که اغلب شامل یک اتاق جلویی، یک اتاق مرکزی با اجاق آتش، و اتاق پشتی با سکویی برای نشستن می‌شود. بیشتر آنها گچ‌کاری، و برخی نیز تزئین شده بودند، با اینحال هیچ‌کدام اثری از نقاشی‌ها و نگاره‌های بودایی نداشتند. در بخش تراش‌های این وادی مقدار فراوانی آوار از سنگ چخماق دیده می‌شد.

دره کور

طی کاوش‌هایی که در دره کور در غرب بدخشان در سال ۱۹۴۴ توسط لوی دوپری و همکارانش صورت گرفت ابزارهای سنگی، فوسیل‌های چهارپایان و جمجمه انسان به‌دست آمده است. از این آثار، موجودیت انسان‌های کهن سنگی در افغانستان را می‌توان به اثبات رساند که شرایط زندگی‌شان یکسان بوده است. از روی شواهد به دست آمده، استنباط شده است که در دره کور، پناهگاهی بوده که از آن برای نظارت وادی و محافظت از شر حیوانات درنده، استفاده می‌شده

است. این پناهگاه از سطح وادی موجوده بسیار بلند واقع بوده است. همچنان آثار دوره نوسنگی نیز توسط لویی دوپری در دره کور و هزار گوسفند بدخشان نیز شناسایی گردیده است.

همین‌گونه در دره کور بدخشان نخستین جمجمه انسان پارینه سنگی میانه به‌دست آمده است که آن را از ۳۰۳۰۰ تا ۱۹۰۰ سال قبل تخمین زده‌اند. دره کور یا بابا درویش یک پناهگاه صخره‌ای است که کاوش آن در سال ۱۹۶۶ میلادی توسط لویی دوپری به نمایندگی از موزیم تاریخی طبیعی آمریکا صورت گرفت. این پایگاه باستان‌شناسی در ولایت بدخشان در افغانستان، در نزدیکی شمال‌شرق کَلَفگان، در نزدیکی روستای چنار گنجشکان در ۶۳ کیلومتری شرق شهر تالقان، در مسیر جاده به سوی فیض‌آباد، در بلندای بخش دره‌ای در نزدیکی دهکده کوچک بابا درویش واقع است. در رسوب گل‌ته‌نشین‌شده توسط جریان آب که لایه‌نهبش شده، دو دوره اصلی از سکونت انسان ثبت شده‌است. از این پایگاه بطور تخمینی، ۸۰۰ ابزار سنگی بدست آمده‌است: سنگ چخماق و تیغه‌های داس مانند، و نیش‌های بزرگ دیابازی (diabase)؛ سنگ بلورین و بازالتی). یافته‌های دیگر شامل ابزار سنگی (celt)؛ شبیه تبر)، تراشه‌ها، ابزار کوبنده، تیغه‌ها، جواهرات ساده و ابتدایی، زیباگان (ماهی، جَوندگان، اسب، و جانوران اهلی شده همچون گوسفند، بز و گورخر ظروف سفالی بیشتر از جنس خام، سیاه‌رنگ، و بعضاً تزئین‌شده بودند. تنها نمونه معماری ۸۰ قرارگاه بودند که به خیمه می‌مانند و تنها گورهای بجای‌مانده نیز قطعاتی از ابزار را در خود جای داده بودند.

غار مار و غار اسپ

آثار دوره میان سنگی از غار مار و غار اسپ در آق‌کپروك و غار قره‌کمر نیز به‌دست آمده است. کشف بقایای گوسفند وحشی، غزال، روباه و پرندگان، نشان می‌دهد که امرار معاش در این دوره از طریق شکار بوده است.

نمونه‌های آثار هنری کشف شده در آی خانم

۱. تندیس مرمرین (Hermes) مکشوفه از آی خانم مربوط به سده سوم پیش از میلاد، یاد آوری است از خدایان یونانی (تصویر ۱۶).
۲. سکه‌های یونانو باختری که خصوصیت هلنستیک دارد. این سکه‌ها در بازارهای جهانی مورد داد و ستد قرار می‌گرفت و برای شناختانیدن پادشاهان نقش نیم تنه آن را در یک طرف سکه نقش می‌کردند و به طرف دیگر نقش یک خدای یونانی ضرب می‌شد (تصویر ۱۷).



تصویر ۱۷ سکه‌های



تصویر ۱۶ هرمس الهه یونانی

۳. پارچه‌های مجسمه که از حجره معبد کشف گردیده و مربوط قرن سوم ق. م می‌شود
۴. پارچه‌های سنگ هموار

- ۵ . قالب نیم تنه دیمترا از گل پخته به شکل کاملاً یونانی.
- ۶ . قالب مواد طلایی که قطر آن ۲۵ سانتی متر بوده است.
- ۷ . معبد بزرگ شهر آی خانم که مساحت آن ۱۹ x ۱۹ می باشد.
- ۸ . مجسمه برهنه کوچک استخوانی (الهه آی خانم).
- ۹ . مجسمه بدون سر که به ستون پایه تکیه داده شده و تأثیرات هنر گندهارا را در آن دیده می توانیم.
- ۱۰ . جعبه سرپوش دار از سنگ شیست، که ذریعه سنگ‌های رنگه مرمت کاری شده است.
- ۱۱ . ظروف تیکری چون کوزه‌ها به کعب دار باریک بشقاب‌های سیاه دارای نقوش برگ‌های کوچک می‌باشد. همچنان، کاسه‌های مانند کاه‌های (مکارین) یونانی .
- ۱۲ . مسکوکات ارین دراپولون، زیوس، و هراکلس از جمله خدایان یونانی بود که به طور رسمی بروی سکه ضرب زده شد .
- ۱۳ . اثر قالب گیری شده از الهه آتنه.
- ۱۴ . آثار عاج مانند ناوه، که مربوط معبد بوده و شکل آن مانند سر شیر می‌باشد، ناوه سنگی مانند سر سگ و ناوه سنگی که شکل سر ماهی را دارد.
- ۱۵ . حصه فوقانی بدن صورت زن که شاید الهه گلی باشد.
- ۱۶ . کتیبه‌های به شکل هداییه.
- ۱۷ . سر کوزه خم مانند که بقایای مردگان در آن گذاشته می شد.
- ۱۸ . کتیبه الفبای آرامی از خلوت گاه معبدی کشف گردید، که در آن چند اسم غیر یونانی نوشته شده است.
- ۱۹ . نیمه پای چپ زیوس خدای یونانی در چپلی که قبلاً در تصویر ۹ نمایش داده شده است (۶۴:۲۹).

آثار بگرام و کاپیسا دوره یونانی‌ها

ویرانه‌های شهر باستانی بگرام بر سر راه ابریشم قرار داشته و محل فرمانروایی امپراتوری کوشانی‌ها بوده است. در سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۹ باستان‌شناسان در بخش سلطنتی شهر موفق به کشف آثاری شدند که از نظر هنری و صنعت ساخت بسیار چشمگیر بودند. قدمت اکثر این اشیاء

به سده‌ی نخستین پس از میلاد می‌رسد. نکته جالب توجه در مورد این آثار آن است که آن‌ها متعلق به فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلفی در جهان باستان هستند و از نقاطی مانند قلمرو امپراتوری روم، هند و چین به بگرام آورده شده‌اند.

به نظر می‌رسد این اشیاء بخشی از گنجینه‌ی پادشاهان کوشان بوده که به مرور زمان گردآوری و اندوخته شده است. این احتمال نیز وجود دارد که این اشیاء بخشی از محموله‌های تجاری بزرگ بوده باشند. با این حال مطالعات بیشتر نشان دادند که افغانستان در آن زمان تنها پذیرنده این اشیاء گرانبها از نقاط دیگر نبوده بلکه خود به صورت فعال در تولید بخشی از این آثار، مانند کنده‌کاری‌های روی عاج و نقش برجسته‌های گچی، مشارکت داشته است.

بخش مهمی از گنجینه‌ی بگرام متعلق به تولیدات قلمرو امپراتوری روم باستان است. اشیاء شیشه‌ای، تندیس‌های برنزی و مدال‌ها و نقش برجسته‌های گچی و همچنین ظرف‌هایی از جنس سنگ رخام در این میان قرار دارند. جام‌های شیشه‌ای ظریف که روی آن‌ها به زیبایی نقاشی شده به احتمال بسیار زیاد تولید کارگاه‌های هنری در شهر اسکندریه مصر است که در آن زمان جزء قلمرو روم باستان بوده است. روی یکی از این جام‌های شیشه‌ای صحنه نبرد و روی دیگری زنان و مردانی در حال چیدن تصویر شده‌اند. از دیگر آثار فوق‌العاده نفیس گنجینه‌ی شهر بگرام می‌توان به کارها و کنده‌کاری‌های ظریف روی عاج و استخوان اشاره کرد. بخشی از این عاج‌ها و استخوان‌ها قسمتی از صندلی‌ها و اسباب و اثاثیه‌ای چوبی بوده که اکنون بخش‌های چوبی آن از میان رفته است. در بین این آثار، پیکره‌های ایزد بانوان هندی رودخانه یا «گنگا» نیز قرار دارند که روی یک موجود افسانه‌ای ایستاده‌اند. پیکره‌ای مشابه همین پیکره‌ها در شهر باستانی پمپی در جنوب ایتالیا نیز پیدا شده است که به این فرضیه قوت می‌بخشد که شهر بگرام نقطه‌ی مهمی در تجارت و توزیع اشیاء هنری درست شده از عاج بوده است.



تصویر ۱۸ جام بلورین شیشه‌یی منقوش با تصویر گلابیاتور که از حفریات خرابه‌های بگرام بدست آمده

[/http://bagramkoshani.blogfa.com](http://bagramkoshani.blogfa.com)

حوزه گندهارا

علما گندهارا را واقع در منطقه‌ای استراتژیک بین هند و باختر دانسته‌اند. در عصر موریایی‌ها این منطقه به حیث شاهراه کاروانی و راه مبلغین بودایی شمرده می‌شد. این حوزه از نظر سیاسی، اقتصادی، نظامی و تجارتی از دوره داریوش و اسکندر مقدونی الی آخرین سلسله دودمان کابل شاهان به حیث منطقه مهم شمرده شده است، چنانکه از نظر موقعیت سوق الجیشی که دارد، پایتخت شاهان کوشانی بوده و شاهان کوشانی هر یک به نوبه خود در این محل اقامت گزیدند. حتی گندهاری‌ها و اخلاف آنها شاهان کوشانی را به اسم شاهان گندهاری نامیده‌اند. از طرف دیگر گندهارا در نوع خود از جمله مراکز عمده صنعت گریکوبودیک شمرده می‌شد، چنانچه الفرد فوشه در کتاب راه قدیم هند از (بلخ الی تکزیلا) صفحات ۳۴۰-۳۴۱ درباره زکری به عمل آورده است.

«مارک اوریل استین» عالم انگلیسی علاوه می‌کند که تجار و کاروان‌های که از گندهارا به سینا میرفتند، (هدف از بندر تجارتی اسکندریه مصر) معمولاً از سغد یا سمرقند که این محلات پیرو راه و عقاید منیشیزم (Manishismus) بودند، از یک سو و از سوی دیگر در مسیر کاروان تجارتی یا راه ابریشم قرار داشتند. تجار از همین جا یا به چین یا به گندهارا بعد از توقف در بلخ می‌رسیدند. الفرد فوشه از شهرهای مهم گندهارا یکی تکزیلا و دیگری پشاور یا پوراشاپورا را ذکر کرده است.

هیرمن گویتس (H. GOITZ) نظریه دارد که گندهارا تقریباً در دره کابل موقعیت داشته و سوات (UDDYANA) و کشمیر نیز ضم قلمرو آن می‌باشد. در آیین اکبری گندهارا از علاقه‌های مهم پوکیلی (PUKELY) بوده که از کشمیر الی اتک را در بر می‌گرفت -علاوتاً «گونینگهم» آمدن زائران چینی را به افغانستان تذکر داده و به نظر زائران گندهارا عبارت از مناطق سرزمین مقدس است و به اسم «کی-آن-تو-لو» (KIEN-TO-LO) و از لغمان، جلال آباد، سوات، بنیرالی، شمال اندوس شرقی، کالاباغ همه مربوط آن است. الفرد فوشه تذکر می‌دهد که هخامنشیان کلمه گندهارا را تغییر دادند و این محل از شمالی الی شمال غرب ادامه پیدا مینماید و در ضمن علاوه میکند که این محل با قسمت های بابلین و عیلامیک (ILAMIK) نیز شباهت به هم میرساند. فرانس (FRANZ) این محل را در حوالی کوه معروف هندوکش دانسته و می‌گوید: «مردمانی که در پهلوی اوپرسینا (UPARSENA) به شکل اپارسین (APARSIN) یا هندوکش که باختر قدیم را از هری (AREION) جدا میکند به ذکر رفته و گندهارا را در این حوالی می‌شمارد - وی تذکر میدهد که گندهارا بین حوزه اندوس و (JULUM) قرار دارد (۶۶:۷).

شورتس (SCHWARTZ) مستشرق معروف آلمانی میگوید: «این همان محلی است که سیتی‌ها در آن زندگی می‌نمودند و به اسم ای-تو-پی مشهور بوده است (۲۰:۷۰).

آغاز هنر گندهارا

قبل از آنکه در باره منشأ هنر گندهارا بحث کنیم خوبست ببینیم که در سه قرن اخیر قبل از میلاد چه هنری در شبه قاره هند وجود داشت و مجسمه سازی بودا چگونه آغاز گردید؟ ۱_ مجسمه که باید از یکتی **Yaksi** باشد از بسنگر **Basanger** بدست آمده به نیمه دوم قبل از میلاد نسبت داده شده است. مجسمه کاملاً وضع جلوی و سیمای قوی دارد. سینه‌ها بسیار برجسته است و فضایل الهه مادر را نشان می‌دهد. گوشواره بزرگ دستبند و گردن بند پوشیده و زنجیری به کمر زده و مقنعه مکمل یا جواهری که گوش‌هایش را پوشانده بر سر افکنده علایم شفافیت در جامه دیده می‌شود. (تصویر ۱۹) روش هیکل سازی را در گندهارا نشان می‌دهد.



تصویر ۱۹ روش هیکل سازی قرن دوم گندهارا

قبل از این دو مجسمه عظیم الجثه دیگری از یکنه داریم که از سنگ ریگی سرخ رنگی ساخته شده و از حوالی پتته هذر بدست آمده است. تاریخ آن به دوره موريا (قرن ۳ ق.م.) می‌رسد. زیرا قسمت بالایی بدن و پاها به اصطلاح صیقل موریائی دارد. مجسمه‌ها بازوبند و طوق و خلخال پوشیده در یک مورد دستمال از روی شانه چپ می‌گذرد. پیکرها که غالباً ایستاده است، دهوتی پوشیده که بطور ظریفی به طرف مقابل آویخته و با یک گره زیر ناف محکم می‌گردد. قسمت بالائی بدن جامه ندارد. چین‌های لباس خیلی زیاد است اما عمیق حکاکی نگردیده است.

خصوصیات این هنرمندی که در مرحله اول مربوط به شمال مملکت بود عبارت است از:

۱- اتحاد صورت

۲- چاقی سیما

۳- وضع جلو

۴- مجسمه کامل و از هر سو ساخته شده

۵- خوش بلیگی.

در مرحله دوم که بیشتر به هند مربوط است، این هنر قدیم خصوصیات آتی را پیدا می‌کند:

۱. حسن تناسب ۲. دستکاری صحیح ۳. سمبولیک ۴. بزرگترسیمی تناسب اعضای مختلف بدن

که عموماً در این پیکرها نشان داده شده محلی و بومی و مطابق به اساسات پیکرسازی هند

است. تناسب مهم در این سبک به احساب قوه ناله عبارت است از: چهره مدور و طول و

عرض آن مساوی با یک یازدهم تمام مجسمه می باشد. بینی اندکی پهن و سینه و سرین زن‌ها

برجسته ساخته شده است. چهره‌ها اگر خیلی خشن نباشد گرفته است. برعکس در پیکر تراشی

یونان و رومی عرض صورت دو ثلث طول آن است و پاها یک هفتم جثه هیکل می‌باشد. بینی

اندکی برجسته و طولانی و چهره بشاش و گیر است. فاصله اشکال در چوکات‌های کلاسیکی

نسبت به هنر قدیم عریض‌تر است (۵۴۹:۳۸).

حفریات هده

حفریات دوره چهارم هده که به تاریخ اول حوت ۱۳۴۸ شروع گردیده و مدت یک و نیم ماه دوام کرد. نتایج آن خواه از نقطه نظر طرز معماری و خواه از نقطه نظر مجسمه سازی دارای اهمیت شایانی است. حفریات دوره چهارم در سه نقطه تپه شتر و ساحه آن جریان داشت که حصه اول آن ادامه دهلیز شمال شرق بود. در این دهلیز که عبارت از محل عبور طواف کنندگان بوده و از آنجا داخل معبد عمومی می شدند، ما یک رواق دیگری به ادامه رواق های گذشته کشف کردیم که بدبختانه مجسمه های آن تقریباً از بین رفته و به مشکل می توان حالت و حرکات راهبین و بودا را حدس زد. زیرا مانند دیگر رواق ها از تپه شتر هده این رواق هم متضرر شدند .
(تصویر ۲۰) مجسمه که گفته شده از هده کشف شده. (۳۷:۲۷).



تصویر ۲۰ فروهر با گلها ، هده

اهمیت بغلان از نظر باستانشناسی

حفریات و کشفیات باستانشناسی مخصوصاً در بین نیم قرن اخیر هویدا ساخته است که خاک‌های افغانستان علی‌العموم از نظر شواهد باستانی و خرابه‌های ادوار مختلف بسیار غنی است. در این نیم قرن اخیر حفریات و کاوش‌های زیادی در نقاط مختلف این سرزمین صورت گرفته و نقاطی مانند: هده، بگرام، بامیان، بلخ، شترک، فندقستان، ککرک، ایبک، قندوز و غیره شهرت پیدا کرد. آثار مکشوفه از آن نقاط موزه کابل متمرکز گردیده بود.

شبه‌ای نیست که آثار مکشوفه همه این نقاط از نظر ادوار تاریخی- فرهنگی یکسان نیست؛ عده‌ای از اماکن با داشتن معابد و ستوپه‌های بودایی مشهور شدند، مثل هده و بامیان و در بعضی جاهای دیگر شواهد آبادی و مدنیت اسلامی بدست آمده مثل غزنی، لشکرگاه و هرات. بغلان علاقه‌ایست که در این سال‌های اخیر کسب اهمیت کرده و بیشتر با داشتن مظاهر آبادی و فرهنگ عصر کوشانی‌های بزرگ ارتباط دارد.

بغلان در حال حاضر اسم علاقه‌ای ست در شمال شرق پلخمری که در حدود تقریبی ۱۰ یا ۷۰ کیلومتر مربع را در بر می‌گیرد و دو سه شهر جدید که به نام‌های پلخمری و بغلان صنعتی و بغلان اداری ساخته شده همه در داخل همین حدود است. تا ۵ سال قبل علاقه بغلان با وسعتی که ذکر شد جزء ولایت قطغن بود. ولی در اثر تشکیلات جدید اداری ولایت جداگانه شد و مرکز اداری آن بعد از تحولات و تغییرات زیاد بلاخره به همین بغلان تقرر یافت و مرکز اداری موجوده ولایت قطغن بغلان اداری یا بغلانی است که از یکی از خرابه‌های مهمی که به نام چم قلعه یاد می‌شود، چندان فاصله ندارد.

در جنوب غربی بغلان امروزی علاقه دیگری داریم به نام (غوری) به نحوی که شهر کوچک پلخمری موجود در وسط این دو علاقه افتاده در دهن غوری درست سر راه موتر رو جدیدی

که از غوری بطرف آبیگ و تاشقرغان و مزار شریف می‌رود. در ماحول تپه بابر برجستگی نیمه سنگی خاکی که کمر آن به نام «سرخ کوتل» معروف است هیئت باستانشناسی فرانسوی در این سال‌های اخیر موفق به کشف یک معبد معضمی شده که متعلق به کوشانی‌های بزرگ است. حفریات سرخ کوتل در یکی از نقاط بغلان قدیم اگرچه به ظاهر به شکل یک آتشگاه جلوه کرده است ولی مطالعات عمیق از نظر معماری و هیكل سازی و مخصوصاً زبان رسم‌الخط ثابت ساخته است که این نقاط و این ناحیه در عصر کوشانی‌های بزرگ یعنی در سه قرن اول مسیحی خیلی آباد و مترقی گردیده لذا ادامه حفریات در چنین ناحیه‌ای حتماً روشنی‌های مزید به عصر کوشانی‌ها خواهد افکند.

شبه‌ای نیست که مهمترین چیزی که در سرخ کوتل در بغلان کشف شده یک عده سنگ نوشته است. در هیچ نقطه افغانستان تا حال کتیبه‌ها و سنگ نوشته‌ها چه از نظر کمیت و چه از نظر کیفیت نظیر بغلان بدست نیامده است. آیا در یکی از همین سنگ نوشته‌ها صوات اصل و قدیم نام (بغلان) به شکل (بغولانگو) و (بغلانک) کشف شده است. مستر «هنینگ» یک نفر از استادان آکسفورد موفق شد که در یکی از سنگ نوشته‌های سرخ کوتل صوات ضبط قدیم نام (بغلان) را بخواند (۲۹:۱۳).

سرخ کوتل

آتشکده سرخ کوتل از نظر عصر و زمان مربوط به عصر کوشانی‌های بزرگ است و این امر با شواهد قطعی مسکوکات و مجسمه‌ها ثابت شده است. تا حال در اثر جریان حفریات ۱۸ سکه مفرغی بدست آمده که اقل (۱۴) عدد آن به کوشانشاهان بزرگ تعلق می‌گیرد و در آن میان هفت سکه کنیشکا و دو سکه هوویشکا تشخیص شده است و در سکه دیگر هم یکی سکه

(سوترمگا) است و دیگری به یکی از شاهان کوشان و ساسانی ارتباط دارد که فقط از عمق (۶) سانتی متری سطح حاضر تپه پیدا شده است.

عصر کوشانی‌های بزرگ در تاریخ افغانستان عصریست که روی هم‌رفته دونیم قرن اول عهد مسیح را در بر می‌گیرد و چون تا حال از سکه‌های دو پادشاه اول (کجولا کد فیزس) و (یما کد فیزس) که طبق بعضی نظریه‌ها دودمان اول کوشانی را تشکیل می‌دهد، کدام سکه‌ای تشخیص نشده است و برعکس وجود مسکوکات (کنیشکا) و جانشین او (هویشکا) ثابت است. موسیو شلوم برژه در طی یکی از مقالات دیگری خود که برای مجله آسیائی پاریس نوشته عجاله عصر بنای آتشکده سرخ کوتل را مسکوت عنه گذاشته و جریان آبادی آتشکده را در طول قرن دوم مسیحی ثابت می‌داند. نا گفته نماند که در سرخ کوتل تا حال دو آتشکده پیدا شده یکی آتشکده بزرگ یک مجسمه و یک صحنه حجاری هم بدست آمده است. مجسمه از بسا نقاط نظر شباهت تام به مجسمه بزرگ کنیشکا دارد که از (مانورا) از هند پیدا شده است. خلاصه قراین و شواهد کافی دلالت می‌کند که آتشکده بزرگ و باشکوه سرخ کوتل در دوره تعالی کوشانی‌های بزرگ آباده بوده و احتمال بسیار قوی در بین است که عصر کنیشکا در عروج آتشکده بزرگ دخالت‌هایی داشته است (۴:۳۵).

آبدات تاریخی که شاهد دوره‌های باعظمت اعصار پیش از اسلام می‌باشد در سرزمین افغانستان زیاد است، مانند استوپه‌های اطراف جلال آباد، کابل و مجسمه‌های بزرگ بودائی بامیان که تقریباً از یک قرن به این طرف که هیئت باستان شناسی فرانسوی شروع به حفریات کرده است آثار هنری و نمونه های زیاد پارچه‌های هیکل تراشی، تصاویر رنگه دیواری و شواهد کوچک و بزرگ دیگر مربوط به دوره بودائی کشف شده و کسانی که به تاریخ آسیا علاقه دارند به اسمای نقاط مانند: هده، فندقستان مخصوصاً بگرام بیگانه نیستند. معذک تمام این آثار و شواهد

در دو وجه مشترک باهم دارند؛ اول اینکه تمام این آثار مربوط به دیانت بودائی است و هیچ کدام آن مقدم بر عصر انتشار آئین بودائی در افغانستان تعلق نمی‌گیرد؛ دوم اینکه تمام این شواهد از نظر موقعیت جغرافیائی در پیچ و خم هندوکش و یا در مناطق جنوب این سلسله کوه بزرگ کشف شده است. به عبارت دیگر تا امروز هیچ یک اکتشاف مهم باستان شناسی در شمال کشور افغانستان بین تیغه هندوکش و رود خانه اکسوس (آمودریا) در سرزمین وسیعی که قدما آنرا باختر می‌خواندند، بعمل نیامده است و اگر این امر را بشکل دیگر تعبیر کنیم تا حال تحقیقات باستانشناسی موفق نشده بود که چیزی مربوط به معتقدات و آئین افغانستان قدیم که شکل آئین محلی داشته و بودیزم وارده از هند در حوالی قرن دوم مسیحی جای آنرا گرفت کشف کند.

شبهه‌ای نیست که سرزمین بکتریان (باختر) مبداء یکی از بزرگترین جنبش‌های مذهبی تاریخ یعنی آئین مزسیسینای زرتشتی بوده است. مسکوکات به ما وانمود کرده است که یک‌عده ارباب النواع بزرگ در این علاقه مورد پرستش قرار داشت و بالاخره مولفین کلاسیک متفق القول خاک بکتریان را سرزمین حاصل خیز و پرجمعیت معرفی کرده اند. مبرهن است که باختر در طی دو قرن هم کانون مدنیت درخشان و هم مرکز دولت مقتدر یونانی بوده به نحوی که بادیه نشینان مناطق علف زار را تحت تاثیر گرفته و دامنه نفوذ سیاسی و فرهنگی خود را در ماورای هندوکش خارج از خاک افغانستان در قلب هندوستان پهن کرده است. این هم آشکار است که بعد از سقوط سلطه یونانی باختر و مناطق مربوطه آن در طی مرور قرن‌های متوالی یکی از منازل بسیار مهم راه ابریشم شاهراه تجارتي آسیا بوده و بحیث یکی از ولایات بسیار مترقی در امپراطوری کوشانی و ساسانی شامل بود ولی در اثر یک سلسله اتفاقات عجیب که فهمیدن آن هم مشکل است از تمام این دوره های با عظمت تاریخ بکتریان تا حال هیچ یک آبد، هیچ یک شهود مادی و بالاخره کوچکترین اثری از مسکوکات که تعداد آن بسیار زیاد است بدست نیامده است.

علت عدم چنین اکتشافات این نیست که در سرزمین باختر حفریاتی نشد و تجسسای بعمل نیامد، بلکه هم سیاحت هائی از نظر تفحص آثار و موقعیت آبادات و هم حفریاتی در سال‌های مختلف ۱۹۲۱ و ۱۹۴۷ به دست هیئت باستانشناسی بعمل آمد ولی باز هم متاسفانه به کشف چیزی مهمی موفق نشدیم (تصویر ۲۱). هیکل کنیشکا کبیر را نشان می‌دهد که در اثر حفریات بدست آمده، ولی چون معمولاً در اکتشافات همیشه دست اتفاقات دخیل است؛ درست در موقع و در محلی که انتظار نمی‌رود، گلی سرمیزند کشفیات جدید ما هم اتفاقی در یک نقطه غیر مترقبه صورت گرفت (۳۴:۴).



تصویر ۲۱ دختر نوجوان با سردار کوشانی سرخ
کوئل خیر خانه

آثار عتیقه کوتل خیرخانه

حفریاتی که در سال ۱۹۳۴ (زمستان ۱۳۱۳ش) در نشیب مشرقی کوتل خیرخانه در ۱۲ کیلومتری شمال غرب کابل ذریعه هیئت عتیقه شناسی فرانسوی مقیم افغانستان به عمل آمد، یک معبد مخروبه و ملحقات آن را مکشوف ساخته است. محلی که آثار مزبور از آنجا کشف شده، در انتهای یک دماغه سنگی وقوع دارد که از سمت غرب جانب شرق امتداد یافته است. دماغه سنگی مزبور به یک پارچه کوه موسوم به کوه هزاره بغل که بر دشت وزیر آباد حاکمیت دارد، چون مربوط و حصه شمالی ارتفاعاتی را تشکیل می‌دهد که بر کوتل خیرخانه و راه بلخ که در قدیم مهمترین راه مواصلات ما بین آسیای مرکزی و هند بود، حاکم است.

رخ معبد و ملحقات آن بطرف دشت وزیر آباد بود از تخت بام معبد، انسان تا آن کوه هائی را نظاره کرده می‌تواند که دشت مزبور را از سمت جنوب و جنوب شرق احاطه کرده است. از جهت شرقی رشته کوه‌های (شیرانی) و (چکری) به مشاهده می‌رسد و از یک بریدگی که در حصه قلعه کوه چکری وجود دارد، دورنمای مناری بنظر می‌آید که سابقاً برفراز آن (درمه ککره) یعنی نشانه قانون بودائی (مقصود منار چکری) نصب بود (۲۰:۲۷).

هیكل سوریا رب النوع آفتاب در کوتل خیرخانه

قراری که کاوش‌ها علمی نشان داده معبد آفتاب پرستی روی خرابه‌های معبد دیگری بنا یافته بود که نوعیت آن تشخیص نشد: معبد آفتاب پرستی کوتل خیرخانه به اساس نقشه و پلان مرکب از سه اطاق بود که هر کدام دروازه‌ای مستقل داشت تا پیروان ائین مذکور حین اجرای مراسم مذهبی آزادانه تردد بتوانند. در داخل این اطاق‌ها در هر اطاق سه کرسی از سنگ سلیت دیده شده که هر کرسی سوراخی برای نهادن هیكل به مشاهده رسید و چنین استنباط گردید که به صورت مجموع ۹ مجسمه در معبد مذکور بود. از روی مشاهدات دقیق این نتیجه بدست آمد که معبد آفتاب

پرستی بسیار سخت صدمه کشیده و مجسمه‌ها همه از جاهایشان کنده شده، چنانچه بعد از خاک برداری اطاق‌ها و دهلیزها پاهای یکی دو مجسمه بصورت شکسته و تنها یک مجسمه مرمری درست بدست آمد که بی نهایت دلچسپ و قشنگ است و (سوریا) یعنی رب النوع آفتاب را نمایش می‌دهند و الان در اطاق کابل در موزه کابل به معرض نمایش گذاشته شده است (تصویر ۲۲).



تصویر ۲۲ رب النوع آفتاب، مکشوفه کوتل خیرخانه، (از روی قالب گیری هوزه گیمة پاریس)

مرمری (سوریا) که تا کنون یگانه مجسمه رب النوع آفتاب است که از کابل حتی از کل افغانستان به دست آمده روی عراده مخصوص و اسطوره‌ای خود نشسته و در دو طرف او دو هیکل کوچک دیگر ملاحظه می‌شود. مطابق اسطوره‌های عصر اوستائی، (میترا) یا آفتاب اصلاً از خود عراده‌ای داشت طلایی که اسپان سفید آن را می‌کشید. این داستان تخیلی در فاصله دو هزار سال در اذهان مردم طوری جایگیر شده بود که بالاخره آنرا بشکل یک حقیقت قبول کرده و در صحنه‌های نمایش (سوریا) از آن تخیل کار گرفته اند. این مفکوره که در قرن‌های ۵ یا ۶ مسیحی در هیکل سازی کشور ما دیده می‌شود، در قرن‌های ۲ یا ۳ مسیحی در نقاشی هم مورد استعمال داشت و مهمترین صحنه مرکزی سقف رواق بت ۳۵ متری بامیان رب النوع مهتاب را روی عراده‌ای نشان می‌دهد که اسپ‌های سفید بالدار آن را کش می‌کنند. بدین ترتیب می‌بینیم که طبق اسطوره‌ها و تخیلات شاعرانه آفتاب و مهتاب در سیر حرکت خود گردونه‌هایی داشتند و در اثر تاثیرات همین اسطوره‌ها هیکل تراشان و نقاشان رب النوع ماه و آفتاب را در گردونه نشسته یا ایستاده نشان می‌دادند. سوریا در کوئل خیرخانه روی عراده نشسته معلوم می‌شود. گفتیم که در دو طرف او دو هیکل کوچکتر دیگر ^{تصویر ۱۹ مجسمه کنیشکا کشف شده از متورا} و هیکل مثل ستارگان صبح و شام است که بعد آنهم اسطوره‌ای و تخیلی است ولی این دفعه اساطیر یونانی که در افغانستان رایج شده بود بر معتقدات محلی تاثیر افکنده و رب النوع آفتاب دو ستاره هم در پهلو خود پیدا کرده است (۲۷:۲۴۵).

دوره یفتلی ها

کوشانی‌ها و یفتلی‌ها یکی از قدیم‌ترین تورك افغانستان می‌باشند. در تخارستان کنونی افغانستان، کوشانی‌ها و یفتلی‌ها زندگی می‌کردند و مردم آنجا نیز اهل تورك بودند و متأسفانه در بعضی جای‌ها دیده می‌شود که تخارستان و تاریخ آن را بصورت درست نمی‌نویسند و بتاریخ جعل می‌نمایند.

کوشانی‌ها و یفتلی‌ها هر دو يك فامیل و از يك قوم می‌باشند و در همه تواریخ می‌خوانیم که یفتلی‌ها بقایای کوشانی‌ها می‌باشند و این موضوع کاملاً حقیقت دارد. مگر مهم اینست که یکتعداد ایران‌دوست‌ها کوشانی و یفتلی را از نژاد آریین می‌شمارند و این موضوع بصورت قطع نادرست و جعل کردن تاریخ می‌باشد. زیرا در دائرت المعارف‌ها، خاصتاً در دائرت المعارف اسلامی کوشانی‌ها و یفتلی‌ها را تورك گفته‌اند. یوچی‌ها، سیتی‌ها، توکیوها، ژوان – ژوان‌ها و هون‌های سفید عبارت از کسانی می‌باشند که از میان آنها تگین شاهان، یفتل شاهان، کوشان شاهان، رتیبیلان، کابلشاهان، قرلوق شاهان (طائفه سبکتگین) سربرآوردند و در خاک کنونی افغانستان حکمرانی کردند.

استاد عبدالحی حبیبی می‌گوید: «که دودمان‌های حکام افغانستان قدیم از نسل یفتلی‌ها و کوشانی‌ها می‌باشند. دودمان‌های حکمرانان داخلی که از بقایای کوشانیان و یفتلیان و دیگر مردم این سرزمین بودند» چون حکمرانان و دودمان‌های حکام بعداز یفتلی‌ها و کوشانی‌ها عبارت بودند از تگین شاهان، رتیبیل شاهان، کابلشاهان و غیره و همه از نسل هون‌های سفید و تورك بودند، بناً به روایت استاد حبیبی به استناد منابع عربی و دائرت المعارف اسلامی همه تورك بودند، پس یفتلی‌ها و کوشانی‌ها که ابولآبای آنها می‌باشند نیز تورك هستند.

استاد عبدالحی حبیبی باز علاوه می‌دارد: «کوشانی‌ها و یفتلی‌ها اصلاً تورك می‌باشند. کابلشاهان را مؤرخین به نام‌های مختلف یاد کرده‌اند، برخی آنها را به اعتبار کیش و آئینی که داشته‌اند

بر همن یا هندوشاهان ویا بودائی شمردند و جمعی مؤرخان ایشان را از بقایای کوشانو یفتلی یا تورک خوانده اند» پادشاهان نخستین یفتلی، "یفتالو" و "مهرپور" به همین نام‌ها در تاریخ افغانستان شناخته شده اند. اوضاع اجتماعی افغانستان در عهد دولت یفتلی عموماً دنباله اوضاع کوشانی‌های کوچک بود که با پاره تغییرات و احياناً تحولات معکوس ادامه داشت (۱۰: ۵۵).

آخرین کشفیات آثار هنری به شمول مجسمه در افغانستان

موسیو هاکن کونسرواتور موزه گیمه و مدیر هئیت باستانشناسی در افغانستان در طول سال ۱۹۳۰ تحقیقات جدیدی در بامیان و دره ککرک نموده است که ذیلا اینجا به آن پرداخته شده است:

کار عملیات دره ککرک: انجینر ماسیو "با که" پیش از همه به کار جدا کردن تصاویر یک معبد دره ککرک که در زیر یک ورق کاهگل پوشانیده شده بود پرداخت و چون ورقه کاهگل از روی این نقاشی‌ها برداشته شد، تصاویر بوداها و بودیس اتواها از زیر آن نمایان گردید. کشف این تصاویر در مناطق بامیان به علت اینکه قطعاً دست نخورده بودند، چیزی غیرطبیعی بود و طوریکه حدس زده می‌شود این تصاویر را خود بودائی‌ها به منظور محافظه از تخریب کلی و یا جزئی که آنها را تهدید می‌نموده است چنین در زیر کاهگل پنهان نموده بودند.

حفریات در بامیان: هنگامیکه موسیو کرل مشغول رسم و نقشه برداری تصاویر دره ککرک بود ما به حفریات دیگری در منطقه فرورفتگی واقع در شرق بت ۳۵ متری که از آنجا بعض چیزهای کوچک کشف گردیده بود پرداختیم. در این نقطه در اثر انهدام و فروریختگی جدار کبیر بامیان یک تعداد سموچ های قدیمی در زیر خاک پنهان شده بود. کاوش‌های ابتدائی که در آنجا بشکل دهلیز صورت گرفت نتیجه رضائیت بخش داده و در تعیین محل یک سموچ روی یک پلان مربع که در اثر انهدام یک قسمت گنبد مدخل آن مسدود گردیده بود به ما کمک نمود. بعداً به وسیله

حفریات دیگر که در سطح زمین صورت گرفتُ توانستیم آن حصه گنبدی را که هنوز دست نخورده بود و شامل دو کمائی منقش بود از زیر خاک بیرون آوریم. بر علاوه این چیزها یک تعداد پارچه‌های مختلف مجسمه‌های گلی و سرهائیکه جز و تزئینات سموچ بودند نیز بدست آوریم. که این سرها عبارت اند: از سرهای شیاطین (یا کشا)، سرهای ارباب النواعیکه هنوز هم شباهت تامی به ارباب النواع یونانی می‌رساند. سرهای اعانه دهندگان بربر که بروتهای افتاده دارند، مجموع این آثار مکشوفه که جزء تصاویر و تزئینات یک سموچ را تشکیل می‌دادند (۲۹:۳۳).

کاوشهای باستانشناسی در ساحه باستانی مس عینک

قراری که ساحات باستانی مس عینک توسط هیأت باستانشناسی سروی گردید، به تعداد هفت ساحه باستانی در روی نقشه نشانی و جی پی اس (GPS) گردیده که تقریباً ۱۲ کیلومتر مربع را احتوا می‌نماید. ساحات مشهور آن در ذیل تشریح می‌گردد:

الف: قلعه گلحمید

ساحه متذکره را قبلاً افراد غیر مسوول حفاری غیر قانونی نموده بودند که در جریان خاک برداری و پاک کاری از ساحه پارچه‌های پنبه و بعضی پارچه های چین لباس مجسمه‌های گلی به رنگ سندری کشف و به دست آمده است. هکذا در اثر سروی از اطراف غربی این ساحه یک عدد سکه مسی مربوط به واسودیوای اول نیز به دست آمد. همچنان در ارتفاعات تقریباً ۳۰ متری در سمت شمالی قلعه گلحمید یک تپه‌یی موجود می‌باشد که بنام غندی گل حمید یاد می‌گردد که این ساحه هم جز قلعه گل حمید بوده که ارتفاع آن تقریباً ۲۳۸۰ متر از سطح بحر می‌باشد. ممکن است این ساحه بقایای کدام ستوپه دوره بودائی باشد که در طی سالیان اخیر از بین رفته است.

حفریات ساحه باستانی قلعه گلحمید در ماه ثور ۱۳۸۸ هجری شمسی مطابق اپریل ۲۰۰۹ میلادی توسط تیم باستانشناسان افغان آغاز و تا ماه قوس همان سال ادامه داشت. باستانشناسان بعد از سروی

و انتخاب دقیق حفريات خويش را آغاز کردند، که در روزهای نخستين اطراف ساحه را پاک کاری نموده و یک ساندائژ آزمایشی (Test treng) به اندازه ۳/۵ متر حفر گردیده که در این جریان پارچه های ظروف سفالی عصر معاصر و عصر بودیزم، به دست آمد. بعد از عمق ۶۰ سانتی متر خاک ساندائژ متذکره به طرف جنوب وسعت داده شد که در نتیجه بعد از ۳۰ سانتی متر خاک برداری، یک دیوار سنگی، نمایان گردید که عرض آن به دو متر رسیده و از طرف شرق به طرف غرب ادامه داشت. روی این دیوار پلستر گردیده و در مواد آن بر علاوه از گل و ریگ از ابرک نیز استفاده شده است.

ب - تپه کافری قلعه ولی

این ساحه در فاصله ۹۰۰ متری شمالشرقی ساحه باستانی قلعه گلحمید احراز موقعیت نموده، و به شکل یک تپه خاکی به شکل مستطیل و به ارتفاع تقریباً ۳۰ متر از سطح و در سه طرف دیگر آنرا مجراهای سیل بر احاطه نموده است. ساحه متذکره از طرف انستیتوت باستانشناسی مورد حفريات قرار گرفته است که در مبحث آینده در مورد آن تشریحات لازم صورت می گیرد. حفريات دور اول حفريات تپه کافری قلعه (تصویر ۲۳) ولی بنابر اولویت کاری و اضطراری بتاریخ ۱۹ ثور سال ۱۳۸۹ مطابق به ۲۵ اپریل ۲۰۱۰ میلادی آغاز گردید. در قدم نخست ساحه از وجود خاک و سنگ های باطل پاک کاری گردید، بعداً ساحه توسط دستگاه تونل استیشن از شرق به غرب تقسیم و به عدد رومی از شماره ۱- IV نام گذاری گردید. که سمت شمالشرقی ساحه بنام ۱ از حرف A1-D4 نام گذاری شد. در این بخش سه مربع به نام های A1, B1, C1 خط اندازی گردید. از اثر کاوش های علم از مربع A1 و بعد از برداشتن سرفیس یک قشر نازک خاکستر کشف و چینین وانمود می گردید که در این ساحه آتش سوزی صورت گرفته است. به اثر پاک کاری از مربوط دوره کوشانی و ساسانی می باشد. همچنان به اثر پیشرفت و ادامه حفريات به عمق ۱،۳۰ متر یک تعداد پارچه های

لباس مجسمه‌های گلی با پخته (پنبه) و گچ‌های جدید به دست آمد، (پخته و پارچه گچ جدید بقایای از کارکردهای غیر قانونی قاچاق بران آثار تاریخی و فرهنگی می‌باشد). در جناح شمالشرقی مربع متذکره دیواری کشف گردیده که در روی آن نقوش دیواری به ملاحظه رسیده و در انتهای مربع ختم می‌گردد، در اثر خاکبرداری و کاوش، مربعات A1 و B1 باهم وصل گردیده و در نتیجه دو دیوار کشف شد که روی آنها نقوش دیواری ترسیم گردیده است. بعداً مربع A2 به اندازه ۵/۵ باز شد که

در
اثر



تصویر ۲۳ ساحه تپه کافری

خاکبرداری و بعضی پارچه‌های لباس مجسمه‌های گلی به دست آمد. این پارچه توسط قاچاقبران آثار باستانی و تاریخی به جا مانده و ساحه متذکره فوق نیز قبلاً مورد حفریات خودسرانه قرار گرفته بود. در نتیجه حفریات مربع A2، در اثر پاک کاری بخش A1 و A2 وصل گردیده، که بعد از ۳۰ سانتی متر خاکبرداری یک دیوار خشتی و پخسه‌ای نمایان شد که به زاویه جنوب شرق به فاصله دو متر از جناح غربی مربع A3، قرار داشت. به جناح شمالی یک تاقچه به ارتفاع ۵۰ سانتی متر و عرض ۳۰ سانتی متر در داخل دیوار ساخته شده که در اثر آتشسوزی از بین رفته و یک تاقچه دیگر در مقابل آن نیز ساخته شده است که ارتفاع آن به ۵۰ سانتی متر و عرض بین دو دیوار در این ساحه ۱/۸۰ متر بوده و ارتفاع هر پخسه آن بین ۲۲-۲۵ سانتی متر می‌باشد. پخسه این دیوارها نامنظم بوده و کاهگل آن منظم می‌باشد و به نظر باستانشناسان به منظور استحکام بیشتر این پخسه‌ها ساخته شده است: دیوارهای متذکره را با دیوارهای قلعه تاریخی و اخذ ولایت غزنی مقایسه کرده می‌توانیم. باستانشناسان در طی حفریات و پاک کاری که در این محل انجام دادند، در سمت شمالی مربع A1

بعد از عمق ۱/۴۰ متر خاکبرداری یک دیوار را کشف نمودند، که به طرف شرق و جنوب ادامه داشته است. عرض اتاق ۲/۵۰ متر بوده و در دیوارهای متذکره نقوش دیواری به الوانهای مختلف نیز به ملاحظه می‌رسید، این ساحه نیز قبلاً توسط قاچاقبران آثار تاریخی کندن کاری گردیده بود. همچنان یکتعداد از پارچه‌های مجسمه‌گلی از وسط این مربع از عمق ۱/۲۰ متر به دست آمده است. به اثر حفریات در مربعات ۱،A۲ از عمق (۱/۹۰) متر دو سکو مجسمه کشف گردید که به طرف شمال و جنوب بین دو مربع که فاصله بین آنها ۱/۸۰ متر بوده ساخته شده و طول این سکوها نیز ۱/۸۰ متر می‌باشد؛ اما عرض سکوی شمالی ۳۰ سانتی متر و از سکوی شمالی به ۲۵ سانتی متر می‌رسید که این سکو در حقیقت در دو طرف یک راهرو یا دهلیز اعمار گردیده و سقف گنبدی می‌باشد. همچنان از عمق ۲/۲۰ متر از دیوار کشف شده مربع ۳/۶۰ متر از سرفیس ۲ عدد پای مجسمه گلی کشف گردید که این پاها بالای یک سکو قرار گرفته و یک قسمت از چین لباس مجسمه گلی نیز باقیمانده است که چین لباس باز یافت شده، مشابه به لباس کشف شده تپه نارنج کابل بوده و مقارن ۵ الی ۶ میلادی را در بر می‌گیرد.

پاهای کشف شده در یکی از زاویه راهرو معبد ساخته شده است که احتمالاً محافظ یا نگهبان معبد باشد. باستانشناسان به اثر حفریات از سمت شمالی مربع A۱ دو عدد پای مجسمه گلی که نمایندگی از مجسمه ایستاده را می‌نماید و بالای یک سکو تمثیل شده است، از عمق ۲/۹۰ متر نیز کشف نمودند که عرض سکو ۳۶ سانتی می‌باشد. همچنان به ادامه حفریات و پاک کاری از بخش غربی این مربع از عمق ۴/۸۵ متر یک پارچه فرسک که در جریان سالیان متمادی به زمین افتیده بود و به تعداد ۱۱ عدد تیل سوز سفالی مختلف شکل و مختلف النوع که ۹ عدد آن سالم و ۲ عدد آن شکسته می‌باشد مع یک عدد سکه مخشوش مدور مسی بدست آورده است. مربع A۲ به زاویه جنوب غربی طرف شمال ۲/۱۰ متر و به فاصله ۱/۳۰ متر به طرف شرق در جریان حفریات و کاوشهای باستانشناسان،

یک تعداد از پارچه‌های شبکه کاری چوبی بدست آمد که در روی این چوب‌ها از رنگ های طبیعی و محلی استفاده گردیده است. همچنان به اثر پاک کاری و ادامه کاوش در سمت غربی پاها کشف شده، نیم تنه بودای ایستاده که با رنگ سرخ، سیاه و سندی مزین است کشف گردید. همچنان از زاویه جنوب شرقی به عمق ۲/۲۰ متر از سطح دیوارها کشف شده و به عمق (۲/۱۰) متر از سرفیس یک عدد سر مجسمه که قسماً تخریب و به آن آتش رسیده بدست آمد.

ج- تپه ولی بابا

این ساحه در ۳۴ درجه و ۲۷ دقیقه و ۰/۶۸ ثانیه و در ۰/۶۹ درجه، ۳۰ دقیقه و ۸۷/۵ ثانیه طول البلد شرقی واقع است. تقریباً ۲۴۵۶ متر از سطح بحر ارتفاع داشته که چندین تپه‌های پست و بلند درین محل وجود دارد. در ساحه متذکره بر علاوه از ساختمان‌های عصر بودیزم، تیکرهای مختلف نیز دریافت شده که نماینده‌گی از قرن ۲-۷ میلادی را می‌نماید. ساحه یادشده قبلاً مورد حفریات غیرقانونی و غیرعلمی قرار گرفته اکثریت آثار این محل به یغما برده شده است. قابل یاد آوری می‌دانیم که محلات دیگری که قبلاً آنها در روی نقشه نشان داده شده در اطراف و اکناف و حتی پیوست در این ساحه قرار دارد. کاوش‌های ساحه باستانی به تاریخ ۱۳۸۹ / ۴ / ۲۰ آغاز گردید. در قدم نخست ساحه عکسبرداری گردیده و بعداً به بخش‌های مختلف و مربعات به اندازه‌های مختلف باز گردید که از حرف A الی E نامگذاری گردید. در این ساحه باستانی حفریات افقی و عمودی صورت گرفته است.

همچنان در اثر حفریات، یک تعداد از خشت ها، با یک قشر آتشی‌سوزی کشف گردید، که به اثر پیشرفت در این سکشن دیواری که قبلاً کشف گردیده بود و در قسمت تحتانی آن چندین لایه و آتشی‌سوزی با جمع از سنگ های افتیده رونما گردید، باستانشناسان روی آن تحقیقاتی را انجام دادند،

که در نتیجه حفریات و کاوش دو و یا سه قشر دیگر نیز در دیوار نمایان گردید. همچنان یک دیوار قوس مانند نیز برملا گردید که به منظور استحکام ساخته شده است.

باستانشناسان افغان به ادامه حفریات یک سکشن دیگری را بنام B باز نامگذاری یا مهرداد بدست آمد که مربوط به دوره یفتلیان بوده و با جمعی از ساختمان‌های سنگی را کشف نمودند که در جمله این کشفیات یکی هم یک سنگ هموار که بالای آن بشکل اوغر کندن کاری شده، دو عدد سکه مسی که پوشیده از اکساید نیز می‌باشد، سکه بزرگ آن احتمالاً مربوط دوره ساسانی‌ها بوده، که از سکشن B۱ بدست آمده است.

به ادامه حفریات سکشن‌های دیگری باز گردید که در سکشن C بقایای دیوار کشف شد، این قسمت در اثر احداث سرک تخریبات زیادی را متقبل گردید و به نسبت موجودیت سرک بالای این ساحه کار حفریات بدوره های بعدی موقوف گردید (۸۸:۱۱).

استخراج مس

یکی از جنبه‌های مهم مس عینک در ارتباط با معابد بودایی، فعالیت‌های اقتصادی ساحه مورد نظر از نگاه استفاده از معدن مس است و در این جای شک نیست که تزیینات عالی معابد بودایی این ساحه با ثروت مردمانی که در اطراف این ساحه زندگی می‌نمودند و از طریق معدن بدست می‌آوردند در ارتباط بوده و زندگی مردم عادی با زندگی مذهبی به نحوی مرتبط بوده است.

در مورد تاریخ گذاری عمومی ساحه مس عینک دو موضوع در نظر گرفته شده می‌تواند. قبرهای مدور شکل که با سنگ -ها احاطه شده که در وسط معبد تپه گل حمید و معبد تپه کافری‌ها دیده شده. دو قبر آن حفریات گردیده، ولی قبلاً غارت شده بود. آن‌ها می‌توانند که مانند معابد و دیگر ساختمان‌های کشف شده از یک دوران باشند، اما عملیه کاربن ۱۴ در ساحه، تاریخگذاری هزاره ۱ قبل از میلاد را نشان می‌دهد. از جانب دیگر تا حال معلوم نیست که این ساحه بودایی چه زمانی متروک

گردیده است. دیگر معابد بودائی در ساحات کابل مانند تپه نارنج احتمالاً تا قرن ۹ میلادی آباد بوده، ولی احتمالاً بعد از قرن ۸ میلادی این ساحات توسط مسلمین مسکون گردیده است.

پیکره‌های کشف شده از مس عینک

معابد ساحه باستانی مس عینک دارای پیکره‌های خورد و بزرگ می‌باشد که از مواد مختلف چون ستوک، گچ، سنگ و به خصوص گل که مواد دلخواه هنرمندان پیکرتراش حوزه کابل و اطراف آن بود ساخته شده و به شکل زیبایی طرح و تمثیل گردیده است (تصاویر ۲۴-۲۵).



تصویر ۲۴ پیکره های بدست آمده از مس عینک



تصویر ۲۵ اثر بدست آمده از مس عینیک

شیوه تزئینات در پیکره‌های مس عینک بیشتر از هنر محلی گندهارا در دره کابل و تا حدودی هم متأثر از سیستم و شیوه تزئیناتی هنرمندی بوده و از نگاه تناسب چهره سازی و پیکره سازی گرایش به مکتب هنری یونانو- بودایی داشته و همانند کار هنری پیکر تراشان محلی دوره‌های بعدی بعد از قرن ۳ می‌باشد. مجسمه‌های بودا و راهبین آن دارای لباس‌های مکمل راهبی بوده و مجسمه‌های تحفه دهنده گان و محافظین آن دارای لباس‌های به اشکال مختلف است. زیاده‌ترین مجسمه‌های مس عینک با گل ساخته شده و بعداً با رنگ‌های مختلف چون: آبی، لاجوردی، سرخ، سندی، و سیاه رنگ آمیزی گردیده و بعضاً مجسمه‌های بودا ملمع طلا گردیده اند. تصویر (۲۰) سربودا را نشان می‌دهد که رنگ آمیزی گردیده است و (تصویر ۲۶) هیکل مکمل بودا را نشان می‌دهد که هم رنگ آمیزی گردیده و هم با طلا ملمع کاری گردیده است.

پیکره‌های گلی و گچی مس عینک شباهت به آثار دیگر ساحات حوزه کابل و اطراف آن مانند تپه نارنج، خواجه صفا، تپه مرنجان، تپه شتر هده، خرورار لوگر و فندقستان می‌رساند و قدامت تاریخی

آن را می‌توان به ۴-۹ میلادی نسبت داد (۳۲:۳۲).



تصویر ۲۶ سر بودا گل رنگ آمیزی شده



تصویر ۲۷ مجسمه بودا گل رنگ آمیزی شده ارتفاع ۶۶ سانتی ۷-۴ میلادی

سنگ شیست، بعضی نشانه‌های رنگ و ملمع طلا، ارتفاع: ۴۱ سانتی؛ عرض: ۲۵ سانتی این پیکره به اساس شرح اساطیری (جاناکا) آخرین بودا (دیپانکارا) را نشان می‌دهد.

آثار برگردانیده شده از جاپان

یکی از مهمترین اصول اساسی موزیم‌ها حفظ و نگهداری آثار باستانی و تاریخی می‌باشد که از مناطق مختلف و دوره‌های مختلف بدست می‌آید. موزیم تنها مکانی است که ما می‌توانیم تجمع میراث و بقایای انسانی و باستانی یک ملت را در طول تاریخ مشاهده نماییم.

در بعضی حالات با توجه با مسایل چون جنگ و ناامنی این میراث باستانی دستخوش تحولاتی چون پدیده قاچاق می‌گردد. متأسفانه در طول قرون گذشته پدیده شوم قاچاق آثار باستانی به شیوه‌های گوناگون در سراسر کشور ما رواج داشته است؛ طوریکه این امر موجب از دست رفتن هزاران اثر باستانی از سراسر کشور گردیده است. خوشبختانه بعد از سال ۲۰۰۱ با قانونمند شدن مسایل میراثی و فرهنگی در کشور، قدم‌های موثری در این راستا برداشته شده است که یکی از مهمترین اقدامات در این زمینه بازگرداندن آثار تاریخی کشور از خارج می‌باشد. همزمان با بازسازی موزیم ملی کابل در طول یک دهه گذشته تلاش‌های زیادی در راستای بازگرداندن آثاریکه توسط قاچاقبران به خارج از کشور برده شده بود در وزارت اطاعات و فرهنگ و موزیم ملی صورت گرفته است.

بر اساس قوانین بین‌المللی ما می‌توانیم آثار ارزشمند تاریخی را که در طول سال‌های جنگ به غارت برده شده با همکاری سایر کشورها به موزیم‌های خویش بازگردانیم. در این راستا با تلاش‌های همه جانبه مسولین مربوطه، موزیم ملی توانسته است در حدود ۱۰۰۰۰ اثر تاریخی و باستانی را با همکاری کشورهای دنمارک، ناروی، پاکستان، سویس، امریکا، ایران و انگلستان به میهن عزیز ما باز گرداند که آخرین دوره از این تلاش‌ها مربوط به ۱۰۲ قلم آثار است که با همکاری کشور

جاپان در ۲۰ اسد سال ۱۳۹۵ به موزیم ملی انجام شده است. لازم به ذکر است که بخش بزرگی از آثار برگردانیده شده به جز نقاشی‌ها دیواری بامیان و یک تعداد آثاری دیگری دارای شناسنامه موزیم ملی بوده و عمدتاً از مناطقی چون هده در ولایت ننگرهار، شترک در ولایت کاپیسا، ساحه باستانی بگرام، آی خانم در ولایت تخار، مغاره‌های بامیان، ساحه چمن حضوری در کابل و سایر مناطق شرقی کشور بدست آمده است. در میان آثار برگردانیده شده از کشور جاپان ما شاهد ظروف شیشه، آثار عاجی، مجسمه‌ای سنگی، گلی، نقاشی‌های دیواری و مسکوکات هستیم که در نوع خود بینظیر هستند. ناگفته نماند که انتقال این آثار به کشور عزیز ما با تلاش و کوشش بسیار زیاد مقامات وزارت اطلاعات و فرهنگ و موزیم ملی و با همکاری کشور جاپان در طول یک سال اخیر در نهایت به بازگشت آن‌ها به موزیم ملی انجامید. در پایان از کشور جاپان کمال سپاس و قدردانی می‌نمایم.

چند اثر از جمله آثار برگردانیده شده جاپان به موزیم ملی عکاسی شده از موزیم ملی افغانستان.

(تصاویر: ۳۰-۲۹-۲۸ و ۳۱)



تصویر ۲۸، موزیم ملی



تصویر ۲۹ موزیم ملی



تصویر ۳۰، موزیم ملی



تصویر ۳۱، موزیم ملی

گزارش مصاحبه‌ها با هنرمندان و باستان شناسان در افغانستان

محقق برای تهیه یک تیزس کامل، موثق و برای تهیه معلومات بیشتر، با عده‌ای از استادان گرامی، مجسمه سازان و محققین محترم مصاحبه‌های را انجام داده که قرار ذیل در این اثر ذکر می‌گردد: محترم سر محقق «نظر محمد عزیزی» ریس مرکز بین المللی تحقیقات کوشانی در افغانستان در رابطه به «چگونگی هنر در دوره قبل از اسلام در افغانستان» ذیلاً ارایه نظر می‌نمایند:

هنر در دو بُعد اساسی در دوره قبل از اسلام در افغانستان شکل یافته بود:

۱. هنر معماری

۲. هنر تجسماتی

هنر معماری شامل معابد بودائی، ساختارهای دفاعی، و معابد دیگری چون شیواری و برهمنی.

هنر معماری بعد از سقوط دولت هخامنشی و به وجود آمدن دولت یونانوباختری در شمال و حاکمیت های هند و یونانی در جنوب (حوزه گندهارا) به شکل اساسی و قانونمند بوجود آمد. هنر معماری بومی شامل (قلعه ها، استحکامات نظامی، راهپیشگاه های اهالی و مردم) بود، هنر معماری اختلاط یافته شهرک ها و معابد مذهبی، آی خانم، سرخ کوتل، معابد بودائی و شیواکی بود.

● هنر تجسماتی یا پیکره های مختلف از حکما و شاهان مذهبی.

هنر تجسماتی شامل هنر های ظریفه (هنر یونانو باختری) و هنر های مذهبی (هنر گریکو بودیک) بعد از آن هنر گریکو کوشان و هنر های کیداری و یفتلی این هر دو را شامل می شود. هنر گریکو کوشان در ساحات چون: تاکسیلا (Taxila)، هده و جلال آباد بود و هنر های کیداری و یفتلی در ساحات بامیان و بگرام قرار داشتند.

● هنر یونانو باختری با آمدن اسکندر مقدونی و ترویج هنر یونانی با تاثیر گذاری قواعد هنری مکتب شوفعکس و لیبیس که نمونه های بارز آن را می توان در آثار مکشوفه آی خانم و نیز در حوزه شمالی هندوکش منجمه در سرخ کوتل و ساحه رباتک مشاهده نمود.

● هنر یونانو بودائی که شامل شیوه هنری یونانی و تهذیب بودائی زیر عنوان مکتب هنری گریکو بودیک مسمی شده است. این هنر بیشتر در دوره شاهان و حاکمان یونانی برای نخستین بار در حوزه گندهارا شامل: هده، تاکسیلا، سوات، جهان گری، بگرام، کابل، ساحات جنوبی کابل مانند: فرود و مس عینک گسترش یافت.

هده محل مهم و محور رنسانس هنر گریکو بودیک شمرده شده و تاکسیلا و سایر ساحات گندهارا در دوره کوشانی به اوج هنری رسید.

مهمترین مجسمه در حوزه گندهارا مجسمه ژنی یا رب النوع گل-ها می باشد.

● هنر اختلاط یافته در کشور بعد از قرن ۴ میلادی با نفوذ یفتلی ها و کیداری ها شکل می گیرد و هنر شیواکی در قرن ششم در جنوب کابل بوجود می آید.

محترم سر محقق «کتاب خان فیضی» نظریات خویش را در رابطه به قدیمترین مجسمه‌های افغانستان چنین بیان داشتند:

"مجسمه قدیم افغانستان برای اولین بار در ناحیه باستانی آق کپرک، توسط تیم باستانشناسی افغان و امریکایی کشف گردیده و قدامت آن به ۲۰۰۰۰ سال قبل از امروز (عصر کهن سنگی اخیر) یا (upper politic) می‌باشد. که بعداً تا زمان یونانی مجسمه انسان از سنگ در آی خانم ساخته شده بود و این مجسمه توسط باستانشناسان افغان و فرانسه کشف گردید. بعدها در زمان کوشانی‌ها بخصوص کنیشکای کبیر مجسمه سازی به اوج و ترقی شایان رسید. که در این زمان علاوه از مجسمه‌های سنگی، گلی، چوبی، مفرغی، مسی، سفالی، گچی، ستوکی، و غیره ساحات از ساحات مختلف افغانستان کشف گردید و این روند تا اوایل اسلام ادامه داشت، ولی با آمدن فتوحات اسلامی اکثریت معابد و مجسمه‌هایی آن نیست و نابود گردید.

با این حال هم باستانشناسان توانستند که به اثر حفاریات از ساحات مختلف افغانستان آثاری مربوط به قبل از اسلام را کشف و به موزیم ملی افغانستان تسلیم نمایند".

در کنار معلومات مفید و با ارزش سر محقق صاحب کتاب خان فیضی، یکی از معاونین محقق محترم محقق علی احمد جعفری، نیز در رابطه به سوال ذیل ارایه پاسخ نمودند:

هنر مجسمه سازی چه زمانی به شکل یک مکتب هنری در افغانستان به وجود آمد؟

معاون محقق علی احمد جعفری این موضوع را در کتاب خویش تحت عنوان «خصوصیات هنر معماری و مجسمه سازی دوره یونانو- باختری در آثار آی خانم، طلاتپه و سرخ کوتل» به شکل مفصل‌تر آن ارایه داشته اند.

جواب: چون عقاید، فلسفه، کیش و دیانت تأثیرات فوق العاده در آن زمان در مملکت ما داشته و به جرئت می‌توان گفت، که صنایع آنروزی زاده دین و آئین بوده و از الهامات فلسفه بودایی و ذوق

محلی و شیوه مخصوص صنعت هنرمندان یونانی بوجود آمده است و مکتب یونانو- باختری را می‌توان مبدأ آن شمرد. چنانچه برای اولین بار هنرمندان درین مکتب درس صنعتگری را فرا گرفته و آنرا به اوج و پایه بلندی رسانیده و دست بکار شدند. مجسمه سازی و هیكل تراشی یونانیان را آب و تاب تازه دادند. هرچند بعضی از محققین می‌گویند که قبل از آمدن سکندر به آریانا هم کم و بیش مجسمه سازی وجود داشته و ارباب الانواع خود را توسط آن نمایش می‌دادند، مگر فن مجسمه سازی به آریانا در زمان اسکندر بوجود آمد و در دوره امپراتوری شاهان یونانوبختری به سرحد کمال رسیده است. در باره هنر مجسمه سازی یونان و تاثیرات آن در آریانا منجمله باختر تحقیقاتی بسیاری صورت گرفته که قبل از وارد شدن در این مبحث ناگزیر هستیم تا اندکی پیرامون هنر مجسمه سازی در یونان باستان بپردازیم.

هنر مجسمه سازی در قرن پنجم قبل از میلاد در یونان باستان پیشرفت قابل ملاحظه ای کرده بود. مجسمه سازان یونانی همواره می‌کوشیدند تا در آثار خویش بهترین صفات اتباع یونان را تجسم بخشند. مردانگی، دلاوری در نبرد، عشق به میهن و توانایی حفظ روحیه در مواقع خطر و تحمل دوران های دشوار جنگ. آنان جوانان و یا مردان بالغی را تجسم می‌بخشیدند سرشار از دلاوری و یا اندامی عضلانی بودند. مجسمه سازان یونانی آموخته بودند، که به هیكل های تراشیده شده حرکت ببخشند. انسان را معمولاً در حالت برهنه یا نیمه برهنه در لحظه مسابقات ورزشی و یا موقع نبرد، نشان می‌دادند. تعدادی از مجسمه‌ها در حالت دویدن، تعدادی در حال پرتاب نیزه و تعدادی نیز در حال کشتی گرفتن، تجسم می‌شدند. این مجسمه‌ها را برنگ جسم آدمیزاد در می‌آوردند و چشم های شانرا با دست می‌کشیدند. در معابد و یا خیابان‌های شهر مجسمه برونزی و مرمری ارباب الانواع، اشخاص برجسته یونانی و قهرمانان ورزشی نصب می‌شدند. مشهورترین مجسمه سازان قرن پنجم قبل از میلاد در یونان باستان میرون و فیدیاس بودند. میرون با مهارت خارق العاده حرکت جسم

آدمی را در مجسمه‌های خود تجسم می‌کرد. مهم‌ترین اثر او دیسکوبولوس یعنی پرتاب‌کننده نیزه بشمار می‌رود. فیدداس به پیشنهاد پریکلس سرپرستی امور ساختمانی آتن را به عهده گرفته، عظمت و زیبایی مجسمه‌هایی که توسط وی ساخته شده است، معاصرین را نیز دچار شگفتی و حیرت می‌کند.

هنگامی که مجسمه‌سازان یونانی به ساختن مجسمه‌های سنگی پرداختند، کار خود را از جایی آغاز کردند، که مصریان و آشوریان بدانجا رسیده بودند. آنها مدل‌های مصری را مطالعه و تقلید می‌کردند و از آن‌ها می‌آموختند که چگونه پیکر یک مرد جوان ایستاده را بسازند؟ چگونه قسمت‌های مختلف اندام انسانی را مشخص و عضلات نگهدارنده آنرا نشان دهند؟ ولی این تصویر همچنین گویای آن است که هنرمندی که این مجسمه‌ها را می‌ساخته اند به پیروی از هیچ‌گونه قاعده و دستورالعملی علاقه‌ای نداشته و خود تجارب اندوخته خویش را بکار برده است.

با فتوحات اسکندر مقدونی در آریانای باستان بخصوص باخترزمین جریانات بزرگ سیاسی، دینی، تهنیدی، تجارتي و صنعتی شکل گرفت. موضوع قابل دقت و باارزش علمی اینست که در میان مکاتب مجسمه‌سازی یونانی بهترین آن عبارت از مکتب «لی سیپس» می‌باشد، که در دو طرف هندوکش تعقیب و تقلید می‌شد. در این باره آثار بدست آمده از هده را مشاهده کرده می‌توانیم که استادان هیکل تراش اینجا چطور تناسب و بلندی قامت و اصول موضوعه این مکتب هنری را پیروی می‌کردند. پیش از ظهور مجسمه‌های هده اصول مکتب لیسپ حتی عین مدل‌ها و نمونه‌های کار دست و شخص این هیکل تراش ماهر را هنرمندان باختری و یونانی در شمال هندوکش نقل می‌کردند. تصاویر ارباب‌الانواع داستانی یونانی روی مسکوکات شاهان مستقل یونانو- باختری مثل هرکول و پوزیدون از روی مجسمه‌های ساخت لیسپس نقل شده به نظر دانشمند روسی «مادام تریور» پادشاه یونانو- باختری ایوتیدم اول تصویر هرکول را از روی مجسمه نشسته او که کار

لیسیپ بود در مسکوکات خود بضر ب رسانید. این مجسمه نخست در تارانیت سپس در ۲۰۹ میلادی آنرا به روم منتقل ساختند.

ایوتیدم دوم تصویر هرکول را از روی مجسمه دیگر لیسیپ نقل و در سکه‌های خود به ضرب رسانیده است. همین قسم تصاویر سایر ارباب الانواع مثل پوزیدون که در مسکوکات هلیوکلس و ایوکراتید شاهان یونانو- باختری نقش است، نقل هیکل‌های تراشیده لیسیپ می‌باشد. بعید بنظر نمی‌رسد که با آمدن اسکندر اصل و یا نقل آثار دست «لی سیپس» به آسیای مرکزی آورده شده و دستور مکتب او را هنرمندان باختری ترجیح داده و محافظه نموده باشند. هنرمندان باختری روش طبیعی و نمایش حقیقی مجسمه‌ها را پیش گرفتند و به تقلید مجسمه‌های ارباب الانواع یونانی کار «لیسیپس» به اندازه مهارت حاصل کردند، که در نمایش تصاویر و ممیزات چهره پادشاهان یونانو- باختری از استادان معاصر خود، گوی سبقت بردند. به اساس نظریات تریور روسی تصاویر شاهان یونانو- باختری روی مسکوکات اثر دست استادان بزرگ است. این تصاویر کار استادانی را نشان میدهد، که در نهایت مهارت و باریک بینی تصاویر به این کوچکی را طوری طبیعی ساخته اند، که نه تنها خطوط ممیزه و شخصی از آن‌ها معلوم می‌شود، بلکه جزئیات خواص روحی شخصی را هم نمایندگی میکند. از امکان دور نیست که در میان استادان که تصاویر مسکوکات و مدالها را رسم کرده اند یونانی‌ها هم بوده اند. اگر به این مسئله توجه شود که مسکوکات دوره یونانو- باختری مانند تابلوی دقیق خطوط چهره را نشان داده و مهارتی در آنها بکار رفته که حتی ممیزات روحی، فکری و خیال، عزم و اراده را هم منعکس می‌سازد. در حالکیه مسکوکات یونانی معاصر آن‌ها از این کیفیت بی بهره بوده است، آنوقت به این نتیجه می‌رسیم که سکه‌های مذکور ثمره کار هنرمندان محلی است یا یونانی یا باختری که به بهترین صورت از اصول موضوعه «لی سیپس» استفاده کرده اند، در حالیکه ارباب الانواع یونانی را با یالان و شلوار شرقی نشان داده اند، شبهه بی باقی نمی‌ماند که

استادان هیكل تراش یا رسام یا نقاش باختری بوده زیرا استاد یونانی الاصل اصلاً به چنین فکری افتاده نمیتواند.

بنابراین خصوصیات هنر مجسمه‌سازی دوره یونانوباختری براساس و طرز مکتب هیكل تراشی لیسپس نهاده شده بود و این مکتب کاملاً براساس کار لیسپس و طرز هیكل تراشی آن در کشور ما رایج بوده و کاملاً از طرز کار و آثار وی نماینده گی می‌کرد. استادان هیكل تراش افغانستان عیناً از لیسپس در تمام اصول و مزایای هیكل تراشی پیروی نموده، در تناسب اندام و بلندی قامت از وی تقلید نموده اند.

هرچند آمدن این استاد ماهر هیكل تراش به آریانا دقیق معلوم نیست، مگر از روی مجسمه رب النوع افسانوی یونان «هرکول» که از شکاری‌های لیسپس است ما را به این امر متیقن می‌سازد. تصویر هرکول بروی سکه‌های شاهان یونانو- باختر به نهایت زیبایی از طرف استادان ماهر این سرزمین ضرب زده و دلیل قاطع براین است، که اگر خود لیسپس به آریانا آمده یا نیامده باشد آثار قیمتی هنری وی حتماً به این سرزمین رسیده است.

اما مجسمه سازی در سرخ کوتل شامل پیکرهای بزرگ‌گلی که مودل کاری و رنگ آمیزی شده اند، می‌باشد. ازین مجسمه‌ها جز بعضی پارچه‌های محدود چیز دیگری به دست نیامده است. ضمناً چند هیكل که بر روی سنگ تراش گردیده به وضع خراب بوده در چندین جا شکستگی دارد و بسیار سائیده شده است، نیز از آنجا دریافت گردیده است. با آنهم این مجسمه‌ها با مجسمه های شهزاده گان سیتی معبد (مات) واقع در نزدیکی متهورا از بسا جهات مشابهت را بهم می‌رساند. از جمله هنر کوشانی طوری که در سرخ کوتل ظاهر شده است، چنین مشخص می‌گردد، که شیوه معماری آن صیغه محلی داشته تاثیرات یونانی بصورت عمیق در آن مشاهده می‌شود. ضمناً از نظر اصول تزئیناتی از بسیاری جهات شبیه هنر یونانو- بودایی می‌باشد. مجسمه سازی

آن بعضاً تشابهاتی با هیكل تراشی شهزاده گان سیتی دارد، که از منطقه گنگا در هند دریافت گردیده است. با وجود نزدیکی مسافه هند و باختر هیچ اثری از نفوذ هنری هند در آثار کوشانی سرخ کوتل تبارز نمی‌کند. چه این بقایا در بعضی از جزئیات خود باختری و در بعضی جهات دیگر یونانی میباشد، یعنی بصورت خالص یونانو- باختری اند.

استادمحترم پوهنمل عبدالحی فرحمند یکی از مجسمه سازان کشور و استاد برحال پوهنخی هنرهای زیبا پوهنتون کابل در رابطه به سوال ذیل نظریات خویش را چنین بیان می‌کند:

وضعیت امروز مجسمه سازی در افغانستان تا چه حد با پیشینه عمیق تاریخی آن مرتبط است؟

جواب: در کشور ما با وجود تاریخ روشن و پر افتخار مجسمه سازی و صاحب مکتب های ثابت و قانونمند و آثار فراوان از دوره های تاریخی مختلف مانند گریکو باختر و گریکو بودیک در شهر های باستانی وطن مانند بامیان، هده، آی خانم و بگرام و بسا جاهای دیگر که تا کنون کشف نگردیده و در زیر خاک مدفون است. مجسمه سازی معاصر ما کوچکترین ارتباط به گذشته پر بارش ندارد. به دلیل اینکه با ظهور دین مقدس اسلام مبارزه با شرک و بت پرستی و تسلط دین یکتا پرستی فرصت استفاده از تصویر و مجسمه سازی را در قلمرو اسلامی از هنرمندان گرفت، نه تنها فرصت نیافتند بلکه به انواع تهدید و تحقیر تا سرحد تکفیر سرکوب شدند. تا اینکه در سالهای حکومت پادشاه علمدوست و ترقیخواه، امیر امان الله خان، استاد حیدرزاد از ایتالیا با سند ماستری به رشته مجسمه سازی به وطن برگشت. اول کورسهای عملی مجسمه و بعد دیپارتمنت هنرهای زیبا را در چوکات پوهنخی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل بنیاد گذاشت و تعداد انگشت شماری از علاقه مندان هنر را جذب کردند. به همین ترتیب آهسته آهسته هنر مجسمه سازی دوباره در افغانستان پایه گذاری شد. اما هنوز هم برای عده ای تنگ نظر و سخت گیر در طی امور دینی و مذهبی غیر قابل قبول است. خصوصاً سالهای حکومت

تنظیمی به نام جهاد همه زیر بناهای مادی و معنوی وطن یا متضرر شد و یا از بین رفت و خصومت با هنرهای تصویری و تجسمی دوباره اوج گرفت. گروه های متأثر از مدارس حقانی و دیوبندی و دیگر مراکز افراطی مذهبی سیاسی که همه روزه انتحاری و انفجار می فرستند هنرمندان این عرصه را هم تهدید و تحقیر و تکفیر می کنند. در حالی که در کشورهای دیگر اسلامی و عربی این پرابلم وجود ندارد.

۲. در مقایسه با هنرهای دیگر، مجسمه سازی میان مردم افغانستان، چه درجه ای داشته است؟

ج: در مقایسه با هنرهای دیگر در وطن ما با کمال تأسف مجسمه سازی موقف چندان d ندارد. دلیلش واضح است آنطور که لازم بود مجسمه سازی معرفی نه شده است. مجسمه را مردم اکثر بی می انگارند. زیرا پیش از ظهور اسلام در افغانستان عقاید بودایی حاکم بود و به مجسمه و به نظر های بودا احترام گذاشته می شد و مورد پرستش قرار داشت که با عقاید مذهبی مسلمانان متضاد بوده و قابل قبول نبود. به همین علت سال های مدید به این هنر به دیده تحقیر دیده می شد و هنرمندان هم تشویق نمی شدند تا اینکه در سال های اخیر به سبب مهاجرت ها و سفرهای رسمی و غیررسمی به کشورهای اسلامی مردم دیدند که در چهارراهی ها مجسمه ها استاده است. در پارک ها و تفریحگاه ها انواع مجسمه ها مورد استفاده قرار می گیرند و هم چنین دیدند که سمپوزیم های مجسمه سازی تدویر میابد. مجسمه سازان از کشورهای مختلف از سراسر دنیا می آیند و می روند و آثار هنری شان را به نمایش می گذارند و تبادل تجارب می کنند. چنانچه خودم نیز این تجربه را کردم در یک سمپوزیم مجسمه سازی در چین اشتراک ورزیدم و با هنرمند عربستان سعودی معرفی شدم که مجسمه اسپ را با همان سرعت زائدالوصف که در قرآن از آن ستایش بعمل آمده به نام "والعادیات" ساخته بود و می گفت من این را از قرآن الهام گرفتم. من دیدم که یک عرب از پهلوی خانه خدا بر می خیزد از قرآن الهام می گیرد و مجسمه می سازد. اما در

کشور ما شاگردان مدرسه حقانی و دیوبندی مجسمه سازی را تکفیر می‌کنند. فهمیدم که یک برداشت دوگانه از مجسمه سازی وجود دارد و همین موضوع را در هنگام پروگرام ماستری ام با استادان به میان گذاشتم و تیزس ماستری ام را تحت عنوان "برداشت دوگانه حلال و حرام مجسمه سازی در کشورهای اسلامی" نوشتم و الحمدلله توانستم یک اثر تحقیقی علمی خوب تهیه و دفاع نمایم. در اخیر نتیجه گیری تیزسم به تعاریفات جدید از مجسمه سازی پرداختم که اهل هنر می‌توانند با تمسک به آن تعاریف به راحتی و خاطر جمعی بعد از این به این هنر بپردازند. مثلاً مجسمه بت نیست، بعد از این مجسمه هنر است، بعد از این مجسمه زینت بخش است، بعد از این مجسمه در سالون‌ها، پارک‌ها و شهرها است، بعد از این..

۴. یافته ها (نتیجه)

مجسمه سازی از جمله‌ی هنرهای تجسمی بوده و دارای تاریخ دیرینه در کشور ما می‌باشد. این هنر قبل از ظهور دین اسلام در افغانستان مروج بوده که می‌توان از دوره های مانند: دوره یونانی‌ها، گریگوباختر، گریکوبودیک، دوره کوشانی... نامبرد. آنانی که مجسمه را مانع در راه دین می‌دانند و مجسمه ساز را کافر می‌پندارند سخت در اشتباه اند. چون محقق بعد از بررسی و تحقیق در این اثر خویش دریافته که مجسمه چه نقش را در ادوار قبل از اسلام در زندگی بشر ایفا کرده است و تایید بر این موضوع دارد که اگر امروز قادر به تهیه و ترتیب این اثر گردیدیم و توانسته ام که از شیوه زندگی و مدنیت های پر شکوه قبل از اسلام در سرزمین افغانستان معلومات حاصل نمایم، دلیل بزرگ آن آثار موجوده مجسمه سازی بوده است. باستان شناسان با بررسی آثار هر زمان، مکان و مدنیت مربوطه به آن اثر را تعیین می‌کنند.

اگر چه به دلیل عدم نارسایی منابع کافی نمی‌توان اولین انسان‌ها یا مردمان را که در افغانستان زیست داشتند شناسایی کرد و همچنین متاسفانه از آثار آنها هم اطلاع دقیق بر دست نداریم و آنچه به آن پرداخته شده از دوره آریائی‌ها به بعد است.

برای اولین بار تحقیقات علمی و رسمی در افغانستان در سال ۱۹۲۲م آغاز می‌شود از کشور های امریکا، فرانسه، جاپان... و اولین مناطق هم ساحات قره‌کمر، غار مار، شمشیر غار، غارمرده گوسفند و... می‌باشد. اما متاسفانه این تحقیقات توسط خود افغان ها نبوده بلکه تیم های باستانشناسی کشورهای متذکره می‌باشد.

اولین دوره مجسمه سازی در افغانستان دوره سنگ قدیم است که در این دوره هیچ سبک و شیوه خاص بر مجسمه سازی وجود نداشته و انسان‌ها بسیار به شکل ابتدایی از سنگ موجود در طبیعت اطراف شان نظر به نیازی که احساس می‌کردند استفاده می‌نمودند. اولین بار مظاهر سنگ قدیم از هزار سم سمندگان توسط یک باستان شناس فرانسوی کشف می‌گردد. دوره سنگ قدیم در افغانستان در قره‌کمر نشان داده شده و دوره سنگ جدید هم در مندیگک. باختر سکونتگاه اصلی آریائیها و به زیبایی مشهور بوده است و مورخین بخاطر همین زیبایی های آن، باختر را به "هزار شهر" مشهور ساختند. انسان‌های ابتدایی از اشیاء و از سنگ‌ها به عنوان اسلحه و افزار شکار استفاده می‌کردند نه به عنوان مجسمه یا اثر هنری.

تا دوره برونز انسان روی به مدنیت شهر نشینی نیاورده بودند. باختر یا افغانستان امروزی در دوره یوچی‌ها یا کوشانیها به مرکز مهم تجارتي تبدیل می‌شود و راه ابریشم در همین دوره به شرق و غرب انکشاف پیدا می‌کند. در هزاره دوم ق. م به اساس میتولوژی فلکلور مردم افغانستان نظر به آراء اکثر محققین آریایی‌ها و یا آریین‌ها اولین مردمانی بودند که شهر بلخ را در جنوب آمو اعمار کردند و آنجا را مقر زندگی انکشاف یافته گردانیدند. بخدی یا بلخ امروزی اولین شهر آریانا بوده و اولین پادشاه افغانستان هم قرار تايید تاریخ «یما» بوده است.

اقوام که امروز به نام فارس (ایرانی)، پکت (پشتون) و بهارت (هندی) یاد می‌شود، در اصل از جمله آریایی‌ها هستند که زمانیکه تعداد آریاییها بیشتر می‌شود، فارس‌ها به طرف غرب، پکت‌ها یا پشتون‌ها به طرف جنوب و قوم بهارت به طرف شرق سرازیر می‌شوند. انسان‌های پیشین یا قبل از اسلام در افغانستان به داستان‌های شفایی، تخیلی و اسطوره‌ها بیشتر ارزش می‌دادند تا آن حد که این تصورات خود را به شکل تجسمی در آورده و هیکل یا نقاشی آن‌ها را ایجاد می‌کردند. از این قبیل تصورات آن‌ها می‌توان از مجسمه «سوریا» رب النوع آفتاب که از معبد آفتاب پرستی در کوتل خیرخانه بدست آمده نام برد. در قرن ۵ یا ۶ مسیحی هیکل آن ساخته شده و در قرن ۲ یا ۳ مسیحی نقاشی آن در بامیان دیده شده است. مجسمه سازی به شکل اساسی و رسمی آن بعد از آمدن یونانی‌ها در افغانستان قبل از اسلام آغاز گردیده؛ مخصوصاً بعد از آمدن لیسپس مجسمه ساز معروف اسکندر کبیر که یکجا با اسکندر وارد افغانستان شد و مجسمه سازی را برای شاگردان بیشتری آموختاند. این نظر را مورخین باستان‌شناسان به شمول آقای کهزاد تايید نموده است.

تنها در عرصه مجسمه سازی نه، بلکه در تمام بخش‌های هنری یونان برای خاور زمین و تمام اروپا امروزی منبع الهام و آغاز بوده است.

این موضوع را هم نباید فراموش کرد که ساکنین افغانستان در آن زمان هم انسان‌های بی‌استعداد نبوده و کاملاً تسلیم به یونانی‌ها نبودند، بلکه با قوه درک، فهم، تلاش و خلاقیتی که داشتند از یونانی‌ها بیشتر آموختند و در آثار خود اگر از شیوه و طرز پرداخت یونانی استفاده می‌کردند ولی عقاید، افکار و عنعنات خودشان نیز شامل بوده است و این موضوع در آثار مختلف به جا مانده از دوره یونانو باختری قابل مشاهده است.

از تحقیق متذکره محقق به این نتیجه می‌رسد که هنر مجسمه در هر دوره پیشرفت، خلاقیت و آثار به جا مانده خاص خودش را داشته است. مخصوصاً بعد از آمدن فرهنگ یونان که در فوق هم محقق آن را شرح داده است؛ ولی از لحاظ آزادی دینی، مذهبی و ارزش‌های انسانی دوره کوشانی‌ها بهترین دوره بوده و همچنان پر قدرت‌ترین شاهان را در طول تاریخ افغانستان داشته است. از میان این شاهان «کنیشکای کبیر» را می‌توان یاد آوری کرد که از شاهان بزرگ، ابر قدرت و با افکار باز بوده است. چون با به قدرت رسیدنش مردمان آن زمان را اجازه داد تا به مذاهب خودشان باشند و خودش مذهب بودایی را پشتیبانی و رونق بیشتر داد که این حقیقت در اثر تحقیق باستانشناسان واضح گردیده که اوج دین بودیزم در دوره کوشانی است؛ مخصوصاً دوره امپراطوری کنیشکا. در غیر آن بودیزم قبل از این دوره صرف یک مذهب بوده که تاریخ تعداد پیروان آن را به ۲۰۰ نفر قلم زده است.

مردمان آن زمان هر جای که مسکن گزین می‌شدند به مذهب آن بوم و محل نیز پنا می‌برده اند.

۵. مناقشه

در بحث و مناقشه این اثر از نکات قابل ذکر و مستند را که از جانب هنرمندان بزرگ، باستان‌شناسان، دانشمندان هنرشناس و نویسنده‌های معتبر ارایه شده، استفاده صورت گرفته و با تفسیر و تحلیل خود محقق تحریر گردیده است.

کاوش‌ها و حفاریات باستان‌شناسی در افغانستان سابقه طولانی ندارد. اولین بار در سال ۱۹۲۲ م تحقیقات علمی به صورت رسمی آن شروع شد. بعد از آن تیم‌های باستان‌شناسی از فرانسه، آلمان، ایتالیا، انگلستان، امریکا، جاپان و اتحاد شوروی سابق در افغانستان به تحقیقات علمی پرداختند. علما و دانشمندان این سرزمین را از نگاه داشتن آثار باستانی به موزیم شباهت می‌دهند که بام و محوطه ندارد. این شباهت دهی و ارج گذاشتن به آثار هنری افغانستان از طرف علما و دانشمندان توصیف بی‌جا نبوده و کاملاً درست است. چون افغانستان واقعاً به چنین یک موزیم می‌ماند و این نظر را بعد از تحقیق ام در مورد آثار هنری و دوره‌های پر شکوه، افغانستان ما قبل از اسلام به جرات می‌توانم تأیید نمایم.

موقعیت جغرافیایی افغانستان در شهرهای آسیای مرکزی و ساختمانی طبیعی آن که عبور و مرور مهاجرت‌ها را در سال‌های دراز میسر می‌ساخت. همواره مورخین باستان‌شناسان، و انتوپولوژیست (Entomologist) باستان‌شناسان را به این فکر انداخت تا شبانه روز در سرزمین کوهستانی افغانستان آثار دلچسپ و با ارزش هنری را از نگاه تحقیق تاریخی و سیرزندگی شرح داده باشد. مطالعات تاریخی کهن افغانستان عده‌ای از محققین، غربی را که از نواحی آسیای مرکزی از افغانستان عبور می‌کردند، به این فکر انداخت تا شاید در اثر حفاریات باستان‌شناسی در افغانستان شواهد مدنیت کهن دنیا را بدست آورند.

این موضوع به اثبات می‌رساند که افغانستان نه تنها هنرمندان و دوره‌های هنری عالی داشته بلکه یکی از رازهای موفقیت افغانستان موقعیت خوب آن در میان کشورهای دنیا بوده و مخصوصاً در قاره آسیا، چون افغانستان نقش موصلاتی داشته است. در میان کشورها مانند: راه ابریشم که یکی از راه‌های تجارتي افغانستان از قدیم تا حال است و در افغانستان امروزی هم همان ارزش خودش را دارد. به همین سبب زمانیکه تاجران از این مسیر می‌گذشتند، با فرهنگ و هنر افغانستان آشنا می‌شدند و به آن علاقه مندی نشان می‌دادند.

اکثر دانشمندان سنگ قدیم را دوره زنده گی بشر در غارها تعبیر کرده اند. افغانستان بنا به داشتن وضع خوب اقلیمی و موقعیت خاص جغرافیایی به زنده گی غارنشینی مساعد بود.

«هیوان تسانگ» زایر معروف چینی که در قرن ۷ میلادی از افغانستان دیدن نموده از ساحه کندز در باختر یاد آوری نموده و می‌نویسد که بیشتر از ده معبد و چندین صد روحانیون در آن جا موجود بود. وی همچنان در این وقت از ۱۰۰ معبد و ۳۰۰۰ راهب در بلخ ذکر می‌نماید. که بدین اساس با وجود اواخر عصر بودیزم این دین از شهرت خاص در باختر برخوردار بوده است. (۳۶: موزیم ملی).

دانشمندان از چنین تشابهات به این نتیجه رسیدند که یک موج وسیع مدنی فرهنگی و هنری در دوران سنگ خصوصاً سنگ جدید سراسر افغانستان امروز، پاکستان، ایران، تاجکستان و ازبکستان را فراگرفت. حتی در کشور چین نیز همچو پیشرفت‌های مشابه به نظر رسیده است.

الکساندر مارشاک عضو تحقیقی موزیم پیدتی، پوهنتون هاروارد که تحت عنوان «آق کپرک و هنر سمبولیزم» نوشته در نشریه انجمن فلسفی امریکا ۱۹۷۲ ص ۶۹ به نشر رسید می‌نگارد که از مطالعه شواهد و مجسمه آق کپرک بلخ با مجسمه دوران که به قبل ماموت می‌توان چنین نتیجه گرفت که مجسمه آق کپرک جز تزئینات کدام اثر دیگری نبوده و هم می‌توان نظرداد که مجسمه بدین کوچکی بصورت عمودی بالای سطح مستقل قرار گرفته است و ازینرو می‌توان گفت

که شاید مجسمه کوچک سر انسان بدست و یا به جیب حمل می‌گردید و از آن برای مراسم مذهبی استفاده می‌کردند.

مجسمه سر انسان در کشفیاتی که صورت گرفته تا حال قدیمی‌ترین مجسمه است که از آق کپرک در افغانستان بدست آمده و مربوط به دوره سنگ قدیم می‌باشد. این مجسمه بسیار ساده کار شده فقد با چند خط در روی آن برای چشم، دهن و بینی حک شده تشخیص کردند که سر انسان است. ولی دقیق معلوم نیست که این سر مرد است یا زن و همزمان با آن پارچه سنگ دیگری هم کشف گردیده است.

مجسمه سر انسان از نگاه روش‌های هنری شکل تمثیلی دارد؛ درحالی‌که پارچه سنگ هنر غیر تمثیلی بوده و خطوط منکسر که شاید جنبه‌های تزئینی داشته باشد اهمیت دارد. پختگی در کندن خطوط بکار رفته قابل ملاحظه است. مجسمه کوچک سر انسان نما را می‌توان به سهولت در جمله آثار هنری انسان‌های اولیه شامل ساخت؛ چه از نگاه سبک و روش کار، موضوع و کرکتر هنری هنر این دوره را دارا می‌باشد و پارچه سنگ تزئین شده را به عقیده باستان شناسان می‌توان مربوط به یک عنعنه دانست که انسان اولیه برای هدف که هنوز انگیزه حقیقی آن برای ما معلوم نیست پارچه سنگ و گل را تزئین می نمودند. در مورد چگونگی کار برد این نوع تزئینات برای باستان شناسان هنوز معلوم نیست (۱۶:۱۹).

گمان اغلب مربوط به عین دوره تاریخی می‌باشد. پارچه سنگ با خطوط منکسر تزئین یافته است. اگر این دو اثر را مورد مطالعه قرار دهیم به این نتیجه میرسیم که در این دو اثر دو شیوه مختلف هنری به ملاحظه میرسد. اول اینکه طرز تفکر میلان هنری انسان‌های این عصر را نشان می‌دهد و دیگر اینکه هدف به وجود آمدن این آثار کاملاً در آن واضح می‌گردد. شاید بتوان فرض کرد که دو نوع طرز دید هنری با اهداف متفاوت انگیزه‌های جدا گانه پدید آورده است (۱۲:۱۹).

شورتس (SCHWARTZ) مستشرق معروف آلمانی می‌گوید: «این (باختر) همان محلی است که سیتی‌ها در آن زندگی می‌نمودند و به اسم ای-تو-پی مشهور بوده است. ممکن است گفته‌ی آقای شورتس واقعیت داشته باشد چون باختر سرزمینی بود که مردمان مختلف را در آغوش خود پرورانده است.

«شلوم برژه» در یکی از یادداشت‌های خود می‌نگارد: «هنرمندان آریانا شیوه‌های یونانی را خوب فرا گرفتند. عقاید و افکار خود را در قالب هنر یونانی خوب زنده کردند» پیش از آغاز حفريات شگفت آور دوره یونان باختری‌ها از شمال هندوکش عده زیادی از مورخین به استناد نوشته‌های «استرا کون» مورخ یونانی نظر داشتند که باید گنج‌های تاریخی مربوط به این دوره را از شمال هندوکش بدست باستان شناسان بیافتد.

ولی «فوشه» باستان شناس فرانسوی در این مورد نظر مثبت را ارایه نمی‌کند. وی راجع به اینکه باختر هیچگاه از نگاه کلتوری اهمیت نداشته است، امید همه را به یأس مبدل ساخت. اما حفريات ۱۹۴۹ در کندز و حفريات آی خانم همه نظريات او را برعکس ثابت ساخت. محقق به این باور است که اصلاً ممکن نیست بعد از این همه کشفیات آثار با ارزش و کشف اطلاعات در اثر باستانشناسی از ادوار قبل از اسلام افغانستان این نظر آقای فوشه قابل قبول باشد. هر دوره هنری و تاریخی افغانستان ارزش پاراگراف‌های تحسینی و تعریف خودش را داشته که باید برای آن نوشت.

به اثر نظريات دانشمندان فرانسوی معبد آی خانم شبیه معابد دوره پارت و معابدیکه در سوریه ساخته شده بود، بوده می‌تواند.

باستانشناسان به این باور بوده اند که هیکل بودا در ابتدا اصلاً به شکل واضح و دقیق کار نشده است، بلکه با بیان سمبول‌های گوناگون کوشش می‌کردند موجودیت بودا را ثابت بسازند. آقای مرحوم کهزاد در زمینه ابراز عقیده نموده و در کتاب خود تحت عنوان "افغانستان در پرتو تاریخ" می‌نویسد، که بودائیان هندی جرأت نمایش دادن بودا را در صحنه‌های هیکل تراشی نداشتند و از روش سمبولیزم کار می‌گرفتند. نمایش دادن بودا به شکل انسانی برای اولین بار در گندهارا عملی شد. بدین ترتیب یونانی‌ها و هندی‌ها در خاک‌های خود هرچه که بودند، ولی استعداد و خلاقیت هنری هنرمندان افغانستان به آن روح تازه بخشید. به نظر محقق شاید بودائیان هندی توانمندی کار کرد هنری یا هیکل تراشی را نداشتند و تا همان مقدار که سطح و استعدادشان بود، بودا را کار

می‌کردند. یا هم این احتمال وجود داشته می‌تواند که نظر به احترام بیشتری که نسبت به مذهب بودائی و خود بودا داشته اند، نمی‌خواستند چنین کاری را انجام دهند. به اساس نظریات تریور روسی تصاویر شاهان یونانو- باختری روی مسکوکات اثر دست استادان بزرگ است. این تصاویر کار استادانی را نشان می‌دهد، که در نهایت مهارت و باریک بینی تصاویر به این کوچکی را طوری طبیعی ساخته اند، که نه تنها خطوط ممیزه و شخصی از آن‌ها معلوم می‌شود، بلکه جزئیات خواص روحی شخصی را هم نمایندگی می‌کند. از امکان دور نیست که در میان استادانی که تصاویر مسکوکات و مدال‌ها را رسم کرده اند یونانی‌ها هم بوده اند. اگر به این مسئله توجه شود که مسکوکات دوره یونانو- باختری مانند تابلوی دقیق خطوط چهره را نشان داده و مهارتی در آن‌ها بکار رفته که حتی ممیزات روحی، فکری و خیال، عزم و اراده را هم منعکس می‌سازد. در حالیکه مسکوکات یونانی معاصر آن‌ها از این کیفیت بی بهره بوده است، آنوقت به این نتیجه می‌رسیم که سکه‌های مذکور ثمره کار هنرمندان محلی یا یونانی یا باختری است که به بهترین صورت از اصول موضوعه «لی سیپس» استفاده کرده اند، در حالیکه ارباب الانواع یونانی را با یالان و شلوار شرقی نشان داده اند، شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که استادان هیکل تراش یا رسام یا نقاش باختری بوده زیرا استاد یونانی الاصل اصلاً به چنین فکری افتاده نمی‌تواند. بعلاوه مجسمه «اناهیتا» الهه آریایی و مجسمه ریلیف «میترا» الهه خورشید آریایی که هر دو مظاهر عقیده وی آریایی بودند در قالب مجسمه‌ها به شکل یونانی ظهور کردند ثابت می‌سازد که افکار و عقاید هنرمندان باختر نیز در وجود مجسمه‌ها دخیل بوده است؛ از اینرو گفته می‌توانیم که مکتب هنری یونان باختری مکتب مطلق یونانی نیست زیرا یک اثر هنری متشکل است از دو عنصر مهم شکل و محتوا. البته اکثر این مجسمه‌ها یونانی است اما محتوا نظر به عقاید و افکار هنرمندان خیلی تغییر کرده است. این موضوع واقعیت دارد که در عقب زیبایی و ظریف کاری آثار هنری دوره یونانو باختری، شیوه و سبک یونانی و طرز دید، خلاقیت و افکار هنرمندان باختری شامل است. درست است که یونانی‌ها با آمدن شان هنر مجسمه‌سازی را به شکل اکادمیک و اساسی آن آغاز کردند، ولی هنر مندان آریانا قبل از آن هم هنر داشتند و با یکجا شدند با یونانی‌ها این هنر به اوج می‌رسد و شیوه بهتری ایجاد می‌شود به اسم گریکو بودیک (یونانوباختر).

به نظر «سرجان ویلر» آثار کشف شده از سرخ کوتل مربوط به دوره کنشکا با رسم الخط یونانی مزین است و این امر تسلسل عنعنات و عقاید یونان باختری‌ها را تا زمان کنشکا نشان می‌دهد و علاوه

برآن آثار کشف شده از توپرک قلعه اتحاد شوروی بیان امتداد کلتوری یونان باختری در ماورا
آموست (۲۴:۳۰).

مردمان قبل از اسلام مخصوصاً در چند دوره خاص زمانیکه فوت می نمودند آثار هنری، مجسمه
خود میت، زیورات، وسایل و حتی کنیزان را یکجا با جسد دفن می کردند. این عمل را بیشتر شاهان
و امیران آن ها انجام می دادند که در اثر کاوش های باستانشناسی این راز آن زمان آشکار گردیده است.
کشف این مجسمه ها و نمود کننده این مطلب است که مردم آن زمان اعتقاد داشتند که اگر مجسمه
آن ها در گورشان یا در کنارشان وجود داشته باشد، روح شان می تواند زمانی در آن حلول کند. آثار
هنری دیگری که از آق کپرک به دست آمده شامل انواع مختلف آثار سفالی منقوش و غیر منقوش نیز
می باشد (مجله هنر و مردم، چاپ تهران شماره ۱۱۹-ص ۱۰).

محقق به این نظر است که انسان های آن زمان گرچه شاید از هنر درک درست نداشتند، ولی
ارزش بسیاری برای هنر قائل بودند و این ارزش بیشتر مادی بوده تا معنوی. انسان آن زمان با دفن
کردن زیورات، وسایل و مجسمه ها به این عقیده بودند که بعد از حاصل کردن دوباره حیات این
وسایل را نیاز خواهند داشت. آثاریکه از مقبره ها بدست آمده را می توان در گورهای کشف شده در
طلا تپه مشاهده کرد.

زایر چینی "هیوان تسنگ" در رابطه به قدیم ترین معبد بامیان می گوید: "یک پادشاه قدیم آن را آباد
کرده است تاریخ این دره شهیر یا بهتر بگوییم تاریخ عمرانی مجسمه های بودائی بامیان با این فقره
آغاز می شود. همان طور که نگارشات زایر موصوف عموماً بهترین رهنمای کاشفین معاصر
محسوب می شود، این فقره او را علمای باستانشناسی فرانسوی تمهید تحقیقات خویش در بامیان قرار
داده و در اطراف آن نظری او عملاً داخل اقدامات شدند.

موسیو فوشه بعد از اینکه وضعیت مساعد صفحات بلند و عمودی جدار کبیر بامیان را کنار شاهراه
بین هند و بلخ شرح می دهد به این می پردازد که آیا شروع اولین آبادی بودائی بامیان مثلاً تاریخ
عمران معبدی را که "پادشاه قدیم" آباد کرده بود و شاید هسته انبساط عمرانات آینده شده به کدام
عصر نسبت دهیم؟ موسیو فوشه خودش جواب این سوال را داده و موسیو هاکن در مطالعات خود
در جلد اول و دوم آثار عتیقه بودائی بامیان به استناد آن تحقیقات خود را ادامه می دهد. از روی

نظریات ایشان چنین بر می‌آید که "شاه قدیم" که اسم او را متاسفانه زایر چینی مجهول گذاشته، سومین پادشاه دودمان کوشان "کنیشکای کبیر" است (۲۲:۳۶).

به نظر محقق ممکن این معبد هم در دوره‌های کوشانی‌ها یا به امر یکی از شاهان کوشانی آباد گردیده باشد چون از نظریات فوشه این مطلب بدست می‌آید.

نتیجه گیری

هنر پدیده‌ای است که از ابتدا، زمانیکه انسان به زندگی آغاز کرد با او یکجا آغاز شد. با وجودیکه آن زمان انسان خود، خودش را نمی‌شناخت و نمی‌دانست برای چه آفریده شده و در کجا قرار دارد و چه باید بکند، و هدف از زندگی را نمی‌دانست.

با درک این موضوع که این انسان‌های اولیه هنر را به عنوان هنر نه، بلکه برای رفع نیازمندی خود ایجاد می‌کردند و آن‌ها صرف در پی این بودند که ضرورت گرسنگی، تشنگی و محل سپری کردن شب و روز در امان قرار گرفتن از حیوانات درنده خویش را حاصل نمایند و برای این نیازهای خویش آن‌ها دست به هر کاری می‌زدند تا اینکه برای شکار حیوانات تصاویر آنها را خلق می‌کردند و با خیلی مواد ناچیز ابتدایی که برای انسان‌های امروزی بسیار پیش پا افتاده است و از سنگ موجود در طبیعت وسایل و افزار برای شکار آماده می‌کردند.

ولی بعداً به مرور زمان و بلند رفتن درک انسان‌های اولیه و شناسایی آن‌ها از خود و پدیده‌های اطراف شان است که زندگی آن‌ها مترقی‌تر می‌گردد و آن‌ها دیگر هنر را صرف به عنوان ضرورت مبرم شان نه، بلکه برای بهره بردن، لذت بردن و ایجاد زیبایی استفاده می‌نمایند. این دقیقاً زمانی است که انسان‌ها زندگی اجتماعی را آغاز می‌کنند و اجتماعات را به وجود می‌آورند و آهسته آهسته تمدن‌ها تشکیل می‌گردد. همین تمدن‌ها و اجتماعات، انسان‌ها تبدیل به دوره‌ها، شیوه‌های مختلف هنری می‌گردد که امروز تاریخ جهان را تشکیل می‌دهد.

بحث روی این موضوع است که همان انسانی که این همه را نمی‌دانست، همان انسان هنر را برای بار اول آفرید و همان انسان بود که از خود دوره‌ها و شیوه‌ها را به جا گذاشت و این همان تاریخ به جا مانده انسان‌های اولیه است که امروز محققین مورد بررسی قرار می‌دهند. باستانشناسان به ساحاتی که پر از آثار به‌جامانده همان انسان‌ها است می‌روند و تحقیقات

باستانشناسی خویش را انجام می‌دهند و هر کشفیات جدید امروز حتماً پیوند با گذشته‌های تاریخی ما دارد.

بحث اساسی و اصلی این تحقیق روی اساسات هنر مجسمه سازی افغانستان ما قبل از اسلام است؛ آن زمان که اسلام ظهور نکرده بود و افغانستان به شکل امروزی آن مستقل و تشکیل نشده بود. چون در ادوار قبل از اسلام امپراطوری‌های بزرگ وجود داشته که چندین کشور امروزی شامل آن می‌شد. افغانستان ما قبل از اسلام هم به شکل امروزی آن نبود و دارای مساحت بسیار وسیع بود و مناطق زیادی شامل آن می‌گردید که امروز بعضی از آن مناطق شامل کشورهای همجوار آن است و در طول زمان دارای اسم‌های مختلف بوده مانند: باختر، خراسان، آریانا...

برای همین دلیل افغانستان قبل از اسلام شامل مردمان مختلف از قبیله‌های، مختلف بوده و تاریخ آن شاهد تمدن‌های پر شکوه و دوره‌های مشهور باستانی بوده و هنر افغانستان از همان آغاز پر شکوه بوده است. موقعیت بسیاری خوب افغانستان در میان کشورهای آسیایی سبب پیشرفت بخش‌های تجاری و هنری این سرزمین گردیده است.

هنر مجسمه سازی در افغانستان قبل از اسلام بخش مهم و کلیدی را در زندگی مردم تشکیل می‌داده است. چون این هنر وابسته بوده با عقاید، افکار، صنعت و زندگی روزمره آن‌ها. امروزه هنر مجسمه سازی است که باستانشناسان را کمک می‌کند تا دوره‌های را که در افغانستان قبل از اسلام وجود داشته بررسی و شناسایی نمایند و تاریخ هنر مجسمه سازی واقعاً نیاز به تحقیقات بزرگتری دارد. چون واقعاً دوره‌ها و آثار بی شماری در این سرزمین وجود دارد که باید مورد بررسی و تحقیقات قرار بگیرند.

قراری که محقق در این تحقیق دریافت نموده است، افغانستان از دوره سنگ قدیم آثار مجسمه سازی را در خود داشته و اولین مکانی که کشفیات در آن جا صورت گرفته است، مناطقی چون: قره کمر، آق کپرک، مندیگک، غارمار و شمشیر غار بوده است. همین طور شامل دوره های بزرگ هنری مخصوصاً در عرصه مجسمه سازی بوده مانند: آریایی، یونانی، یونانوباختری، بودائی، کوشانی و یفتلی ها که در میان این دوره ها دوره کوشانی از سایر دوره ها بسیار پرشکوه تر بوده است و آثار بی شماری از خود بر جا گذاشته است. شاهان مقتدر و شجاع داشته که از جمله «کنیشکا» از مقتدرترین شاهان کوشانی و بسیار هم هنر پرور و هنر دوست بوده است که از فعالیت ها و کارکردهای بیشتر آن در تحقیق با تفصیل بیشتر ذکر گردیده است.

خلاصه کلام، محقق مشخصاً آنچه را در رابطه به هنر مجسمه سازی قبل از اسلام در افغانستان در این تحقیق دریافته است؛ مربوط می شود به سه دوره بزرگ در افغانستان که در این سه دوره هنر مجسمه سازی به اوج و شهرت جهانی خود رسیده است:

از لحاظ تخنیک و شیوه کار در دوره یونانی ها.

از لحاظ مذهب و افکار در دوره بودائی.

از لحاظ شهرت و حمایت شاهان در دوره کوشانیان.

تا حد دسترسی به مواد، آثار و کوشش های بسیار محقق در زمینه سعی به عمل آمده تا یک اثر تکمیل و با ارزش به سطح ماستری ایجاد و به دسترس علاقمندان هنر قرار بگیرد.

پیشنهادهات

- هنر مجسمه سازی در پوهنتون کابل پوهنځی هنرهای زیبا باید برای محصلین، به شکل اکادمیک و پیشرفته آن تدریس گردد. گرچه استادان گرامی تدریس می‌نمایند برای شاگردان ولی این تدریس باید بیشتر عملی باشد و نیاز به افزار و وسایل هنری مربوطه دارد که باید برایشان فراهم گردد.
- محصلین دوره لیسانس و ماستری باید به کشورهای پیشرفته برای ادامه تحصیل فرستاده شود.
- از استادان و مجسمه سازان کشورهای دیگر دعوت رسمی صورت بگیرد تا بیایند و این هنر را به شکل بهتر و زیباترش برای دانش آموزان تدریس نمایند.
- مجسمه سازی نه تنها در پوهنځی هنرهای زیبا پوهنتون کابل بلکه باید در مکان های دیگر هم به شکل عملی و تیوری تدریس گردد.
- حد اقل سالانه از آثار مجسمه سازان ما در داخل کشور، نمایشگاه‌ها برگزار گردد.
- باید کنفرانس‌های تشویقی از طرف پوهنځی، پوهنتون، وزارت برگزار گردد تا مجسمه سازان را تشویق نمایند.
- مجسمه سازان را باید دولت مخصوصاً وزارت اطلاعات و فرهنگ تشویق نماید تا آثاری از رویدادهای زندگی امروز مردم ما ایجاد کنند تا برای دوره‌های آینده تاریخ هنری باقی بماند؛ طوریکه از دوره‌ها و هنرمندان بزرگ قبل ما برای ما باقی مانده و ما بر آن افتخار داریم که تاریخ ۵۰۰۰ ساله داریم.

فهرست منابع

الف: کتاب‌ها:

۱. آرچر، مایکل. (۱۳۸۸). هنر بعد از ۱۹۶۰. مترجم: کتایون یوسفی. تهران: حرفه هنرمند. چاپ: اول.
۲. ابراهیمی، محمد اسحق (۱۳۶۳). مراکز مهم آیین بودایی در افغانستان. کابل: ناشر: کمیته دولتی ج.د.ا.
۳. پاکباز، روئین (۱۳۸۱) دایره المعارف هنر. تهران: کتابخانه ملی ایران.
۴. جعفری، علی احمد. (۱۳۹۳). خصوصیات هنر معماری و مجسمه سازی دوره یونان-باختری در آثار طلائی و سرخ کوتل. کابل، ناشر: اکادمی علوم افغانستان.
۵. دان، ناردو. یونان باستان، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، سال ۱۳۸۳، ص ۱۴
۶. راولند، بنجامن. هنر قدیم افغانستان. مترجم: احمد علی کهزاد، کابل، مدیریت عمومی موزیم و حفظ آثار عتیقه وزارت اطلاعات و کلتور.
۷. عزیزی، نظر محمد، (۱۳۵۵). تاریخ امپراطوری کوشانیان. کابل: جلد اول، نشرات: بیهقی، وزارت اطلاعات و کلتور.
۸. عزیزی، نظر محمد. (۱۳۹۱). افغانستان در گذشت زمان.
۹. عظیمی، محمد عظیم (۱۳۹۱) آشنایی با بناهای تاریخی افغانستان. چاپ اول. انتشارات خراسان.
۱۰. عمید، حسن. (۱۳۸۳). فرهنگ فارسی عمید. چاپ بیستم. تهران: انتشارات کاوه

۱۱. غبار، میر غلام محمد. (۱۳۸۰). افغانستان در مسیر تاریخ. کابل، ناشر: مرکز نشراتی میوند.
۱۲. فیضی، کتاب خان. (۱۳۹۰). مس عینک لوگر در یرتو کاوشهای باستانشناسی. جلد اول. کابل: اکادمی علوم افغانستان، بهیر.
۱۳. خاطرات هیئت باستانشناسی فرانسوی، جلد: ۱۵، لوحه ۱۰.
۱۴. کهزاد، احمد علی (۱۳۴۶). افغانستان در یرتو تاریخ. کابل: مطبعه دولتی.
۱۵. کهزاد، احمد علی. (۱۳۲۵). کنیشکا. کابل: مدیریت عمومی تاریخ.
۱۶. کهزاد، احمد علی. (۱۳۲۵) تاریخ قدیم افغانستان. جلد دوم کابل: ناشر انجمن تاریخ افغانستان، مطبعه دولتی
۱۷. کهزاد، احمد علی. (۱۳۴۸) کتاب سال انیس. کابل: ناشر روزنامه انیس مطبعه دولتی.
۱۸. گشایش، فرهاد. (۱۳۸۱) تاریخ هنر ایران و جهان. تهران: ناشر انتشارات عفاف.
۱۹. میرزاد، میر عبدالاحد. (۱۳۵۰). حفریات جدید هده. کابل: ناشر: وزارت اطلاعات و کلتور، مدیریت عمومی باستانشناسی.
۲۰. مرزبان، پرویز. (۱۳۷۸). خلاصه تاریخ هنر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
۲۱. گنجینه‌های بازیافته افغانستان. (۲۰۰۷). انتشارات موزیم شاپ کلیسای جدید، امستردام.
۲۲. هاکن، ژوزف (۱۳۱۶) آثار عتیقه کونل خیرخانه. مترجم: سید قاسم خان رشتیا. کابل: مطبعه عمومی.

ب: مقالات علمی

۲۳. برشنا، عبدالغفور، نگاهی به تاریخ هنرهای زیبا. مجله آریانا. کابل: اکادمی علوم افغانستان، شماره دوم، ۱۳۵۴.
۲۴. برژه، دانیل شلوم. (۱۳۳۳). آبده باستانی عصر کوشانی در باختر. کابل: معطبه عمومی.
۲۵. هاکن، ژروف. صنعت بودایی باختر. مترجم: کهزاد، به لسان فرانسوی و فارسی بخش هنر باختر.
۲۶. دکتور اکتام بابوویف و عبدالعزیز لطیفی. (۱۳۶۲). تعیین سنه نسبی و سنه مطلق آثار باستانی. مجله باستانشناسی افغانستان شمار: دوم سال پنجم حوت کابل.
۲۷. ذاکر، عبدالرؤف. (۱۳۹۰). شیوه معماری و هنر ظریفه یونانو- کوشانی، کابل: انتشارات اکادمی علوم مطبعه بهیر.
۲۸. عزیز، نظر محمد. ساختمان‌های معماری تزئینی برجسته تیه شترده. کابل: نشریه اکادمی علوم. ۱۳۸۲.
۲۹. عزیز، نظر محمد (۱۳۹۰). بررسی تاریخ مکتب هنری گریکو-بودیک و گریکوباختری. کابل: ریاست نشرات اکادمی علوم.
۳۰. عزیز، نظر محمد (۱۳۹۱). معماری هنرهای ظریفه گندهارا و باختر در عصر کوشانی-ها. کابل: ریاست نشرات اکادمی علوم افغانستان، مطبعه بهیر.
۳۱. فرهاد، محمد عالم (۱۳۹۰). هنر افغانستان دوره‌های قبل از اسلام. کابل.
۳۲. فرهاد، محمد عالم. تاریخ هنر باستان افغانستان. کابل.
۳۳. فرهاد، محمد عالم. بررسی عوامل شکل‌گیری و رشد هنر گریکو بودیک در افغانستان کابل.

۳۴. کاوش‌های جدید در افغانستان مس عینک، طبع شده به مناسبت نمایشگاه "مس عینک -

حفریات جدید در امتداد جاده ابریشم"، در موزیم ملی افغانستان، کابل، ۲۰۱۰.

۳۵. کهزاد، نبی. (۱۳۲۳). آخرین کشفیات عتیقه شناسی افغانستان. شماره مسلسل ۱۷.

۳۶. کهزاد، احمد علی. (۱۳۲۳). قدیم ترین معبد بامیان. شماره مسلسل: ۱۸.

۳۷. کهزاد، احمد علی (۱۳۳۳). آتشکده سرخ کوتل در کوشان شهر. کابل: مطبعه عمومی.

جلد ۱۳.

۳۸. موزیم ملی، کابل: افغانستان.

۳۹. مرادی، صاحب نظر، (۱۳۸۳) کوشانیان. مجموعه مقالات هشتمین سمینار.

۴۰. مجله ماهانه تاریخی، ادبی و هنری. شماره مسلسل ۲۶۱.

۴۱. امپراطوری کوشانی‌ها (نویسنده؟) (از منابع یونسکو) ترجمه محمد حسن آرام.

۴۲. نیکسیر، عبدالغنی (۱۳۶۴). نگاهی به تمدن و فرهنگ کوشانی. ناشر: اکادمی علوم مرکز

بین المللی تحقیقات کوشانی، شماره: سوم هر دو مقاله از مجله تحقیقات کوشانی.

ج: سایت‌های انترنتی

www.tebyan.net/newindex.aspx?pid (۱۵،۶،۱۳۹۵)

www.salaamtolana.org (۱۷،۷،۱۳۹۵)

<https://commons.wikimedia.org/w/index.php?curid> (۱۵،۱،۱۳۹۶)

[//www.google.com.af/](http://www.google.com.af/)، (۱۵،۱،۱۳۹۶)

<http://bagramkoshani.blogfa.com> (۱۸،۲،۱۳۹۶)

<https://hameedabdi.wordpress.com/> ۱۸/۰۲/۱۳۹۶/